

بِسْمِ

مواضع بهشتی

نقد و بررسی آرا و اندیشه های شهید آیت الله دکتر سید محمد حسین بهشتی

گردآورندگان: ایمان صفراآبادی فراهانی، محمد شهیدی



مواضع بهشتی

گردآورندگان: ایمان صفراآبادی فراهانی، محمد شهیدی

ویراستار: ■ مدیر هنری: محمد امین عموهاشمی
چاپ ■ نوبت چاپ ■ شمارگان:

- حق نشر در قالب‌های صوتی، الکترونیکی و کاغذی محفوظ و مخصوص انتشارات کانون اندیشه جوان است.
- هرگونه استفاده منوط به اجازه کتبی از ناشر است.

تهران ■ خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، کوچه فرهنگی

تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸ ■ پخش: ۸۸۸۸۸۸۸۸

Canoon.org



فهرست

- پیشگفتار | حجت الاسلام والمسلمین سید ابراهیم رئیسی ۹
- ۱ ■ تعلیم و تربیت انسان انقلاب اسلامی در نگاه شهید بهشتی | حجت الاسلام علی ذوعلم ۱۵
- ۲ ■ شهید بهشتی؛ به مثابه معلم نسل انقلابی و معمار نظام حقوقی | دکتر محسن اسماعیلی ۳۷
- ۳ ■ هفت رکن بنیادین برای ساخت نظام اجتماعی | حجت الاسلام سیدعباس نبوی ۴۷
- ۴ ■ تفاوت‌های اندیشه‌ای و عملی شهید بهشتی و شهید مطهری | محمدحسین صفارهرندی ۶۱
- ۵ ■ نهاد و نهادسازی در اندیشه شهید بهشتی | دکتر شریف لک‌زایی ۷۳
- ۶ ■ بازتاب تفکر اقتصادی شهید بهشتی در قانون اساسی | دکتر فرشاد مومنی ۸۳
- ۷ ■ مفهوم آزادی در اندیشه شهید بهشتی | رحمت مهدوی ۹۵
- ۸ ■ آیا شهید بهشتی انقلابی بود؟ | حجت الاسلام محمدرضا زائری ۱۰۵
- ۹ ■ آزادی‌های اجتماعی از دیدگاه شهید بهشتی | دکتر محمدسعید احدیان ۱۱۵



پیشگفتار

به قلم حجت الاسلام والمسلمین سید ابراهیم رئیسی

شهید بهشتی یکی از شخصیت‌های اصلی انقلاب اسلامی بود که در به‌بارنشستن درخت انقلاب، نقشی اساسی ایفا کرد. ایشان علاوه بر قابلیت‌های فکری و اندیشه‌ای، دارای ویژگی‌های برجسته شخصیتی نیز بود؛ ویژگی‌هایی که باعث شد در جایگاهی بلندمرتبه در میان مردم و انقلابیون قرار بگیرد و در جذب دیگران به انقلاب مؤثر واقع شود.

بنده در سال ۱۳۵۹، بیست‌ساله و در دادستانی کرج شاغل بودم. روزی اطلاع دادند که آیت‌الله بهشتی با شما کار دارند. در اولین برخوردی که با ایشان داشتم، با سعه صدر و گشاده‌رویی با بنده که یک قاضی معمولی بودم، برخورد کردند و آن قدر محبت داشتند و بنده را مورد لطف قرار دادند که از ناحیه یک مدیر عالی کشور، احساس تشویق کردم؛ حسی که انگیزه کار را در من بیشتر کرد.

ولایتمداری از مهم‌ترین ویژگی‌های شهید بهشتی بود. وقتی بحث ولایتمداری مطرح بود، خیلی قهرمانانه می‌گفت «اگر من امروز حرف ن‌می‌زنم به خاطر امام است؛ چون حضرت امام فرمودند که نباید جامعه را دچار تزلزل کنیم.» ولایتمداری دکتر بهشتی زبانزد خاص و عام بود. آیت‌الله بهشتی در یکی از سخنرانی‌های خود در مواجهه با جوان‌هایی که از ایشان پرسیدند «چرا در برابر اتهامات بنی‌صدر از خود دفاع نمی‌کنید؟»، گفت: «امام فرموده سکوت، سکوت، سکوت!» و این، همان امر ولایی بودن آیت‌الله بهشتی را آشکار می‌کرد و می‌کند. آنجایی که پای خود و آبرویش و بحث ولایتمداری مطرح بود، در مقابل بعضی که فقط ولایت‌شعازند، او ولایت‌پذیر و ولایتمدار حقیقی بود و خیلی راحت می‌گفت «اگر من امروز حرف ن‌می‌زنم، به خاطر امام است.» شهید بهشتی و دیگر شهدای واقعه هفت‌تیر، انسان‌های خودساخته‌ای بودند که در عرصه‌های اجتماعی، ولایتمداری را سرلوحه کار خود قرار دادند. شهید بهشتی در حوزه حکمرانی اسلامی صاحب‌اندیشه بود و نقش برجسته‌ای در ساختار سازی برای تحقق نظریه ولایت‌فقیه داشت. دیدگاه‌های او الگویی کارآمد برای نظریه‌پردازی در زمینه حکمرانی و دولت‌سازی اسلامی است؛ مثلاً مرحوم بهشتی، نقش محوری در تنظیم، تدوین و تصویب قانون اساسی داشت؛ قانون اساسی‌ای که هدفش ساختار سازی برای نظام مبتنی بر ولایت‌فقیه و متکی بر آموزه‌های دینی است.

همچنین، این شهید بزرگوار، معمار دستگاه قضایی بود و این دستگاه را که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باید مبتنی بر فقه شکل می‌گرفت، با فکر بلند، روحیه تشکیلاتی و سازمان‌دهی خود معماری کرد. نقش آیت‌الله بهشتی در دستگاه قضایی مبتنی بر فقه و حقوق، نقشی برجسته بود. امروز در نگاه

قضات ما هم شهید بهشتی به عنوان معمار دستگاه قضایی مطرح است. حقیقتاً اخلاص شهید بهشتی که از مهم ترین ویژگی هایش بود، به ماندگار شدن شخصیت و اقداماتش برای دستگاه قضایی و تاریخ، کمک کرد.

شهید بهشتی با آرامشی که از ذکر خدا به دست می آورد، همچون کوهی استوار، به نوسانات، آرامش می داد؛ همان طور که وقتی یک قاضی عادل در جایگاه حکمرانی قرار بگیرد، می تواند اضطراب های اجتماعی را از بین ببرد، او نیز از جمله قضاتی بود که در جامعه آرامش ایجاد می کرد و حکم عادلانه اش اضطراب های اجتماعی را از بین می برد.

دکتر بهشتی انسانی عالم، دانشمند، دین شناس، وظیفه شناس و زمان شناس بود. ایشان در زمان های مختلف، نیاز جامعه اسلامی را می شناخت و برای رفعشان اقدام می کرد؛ مثلاً یک روز تشخیص داد باید دبیرستانی متفاوت برای نوجوانان تأسیس کرد که آنها با تربیت دینی رشد کنند؛ روز دیگر احساس کرد برای تربیت طلاب، باید مدرسه ای را با کمک آقایان قدوسی و جنتی و دیگران راه اندازی کند تا طلابی فاضل و دانشمند و همین طور انقلابی و زمان شناس، به جامعه تحویل دهد؛ یا روزی دیگر در دادگستری، برخلاف نظریه لیبرال ها، اعلام کرد که باید احکام نورانی اسلام اجرا شود.

شهید بهشتی عالمی ربانی و مصداق ورثه انبیاء الهی بود که همچون علمای بزرگ تاریخ، دو وظیفه بزرگ را بر دوش می کشید: وظیفه اول او، عدالت خواهی و مبارزه با فساد و وظیفه دیگرش، تعلیم و تربیت انسان ها بود که برای هر دو وظیفه نیز با جدیت تلاش می کرد. همه تلاش آیت الله بهشتی برای این بود که می خواست در جامعه تربیت اسلامی شکل بگیرد. کسانی که ورثه انبیا هستند، با در نظر گرفتن وجود انسانی که حَى مُتَأَلِه است، خود را موظف می دانند نسبت به ربانی شدن انسان ها تلاش کنند. ما نیز باید بتوانیم ایشان و مسیرشان را بهتر بشناسیم و آن را ادامه دهیم.

آیت الله بهشتی فقیهی بود که باورها و بایدها و نبایدهای الهی و اخلاق فاضله و کریمه در سرشتش جای گرفته بود. در حالی که عده‌ای به اینکه دین بتواند جامعه و تمام شئون زندگی انسان را جهت دهد، باور نداشتند و ندارند، شهید بهشتی با تمام وجود به حاکمیت و کارآمدی دین برای اداره زندگی انسان معاصر باور داشت؛ مثلاً قبل از پیروزی انقلاب، فردی در جلسه‌ای مدعی شد که قوانین نمی‌تواند بر اساس اسلام باشد؛ اما شهید بهشتی در پاسخ گفت «تنها راه نجات انسان امروز، اجرای قانون اسلام است». دکتر بهشتی در مقابل بدخواهان و لیبرال‌ها که اعتقاد داشتند حدود، قصاص و تعزیرات در قانون اسلام، کهنه و متعلق به چهارده قرن قبل است و امروزه نمی‌تواند کارایی داشته باشد، گفتند که «مردم برای اسلام انقلاب کردند تا اسلام در تمام شئون زندگی و جامعه متبلور باشد».

از همین رو، منافقین قبل از به شهادت رساندن دکتر بهشتی، برای تخریب وجهه ایشان در جامعه، تلاش بسیاری کردند. آنان شهید بهشتی را چنان ترور شخصیت کردند که حتی برخی از انسان‌های خوب نیز فریبشان را خوردند؛ منتهی پس از شهادت ایشان و کنار رفتن نقاب از چهره منافقین، بر سر مزارشان اظهار ندامت کردند. جریان نفاق تلاش می‌کرد تا آیت الله بهشتی را از مردم بگیرد؛ اما مردم پس از شهادت آیت الله بهشتی در مواجهه با جریان نفاق شعار می‌دادند «دشمن در چه فکریه، ایران پراز بهشتیه» و واقعاً نیز همین طور بود؛ ما رویش‌های بسیاری را بعد از شهید بهشتی داشتیم.

نفاق دو قسم است: با نقاب و بی نقاب. منافق بی نقاب را همه می‌شناسند؛ مثل عبدالله بن ابی؛ اما شناخت و شناساندن نفاق بی نقاب، سخت است و شهید بهشتی و یارانش در آتش نفاق همین افراد سوختند.

آن شبی که خبر شهادت آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از نیروهای انقلاب اعلام شد، بریاران انقلاب بسیار سخت گذشت. نیروهای انقلاب برای همه این

شهیدان ناراحت بودند؛ اما از همه بیشتر برای شهادت آیت الله بهشتی متأثر بودند؛ چراکه می دانستند نقش شهید بهشتی برای کشور، نقشی کلیدی بود. ایشان رئیس دیوان عالی جمهوری اسلامی ایران بودند؛ در کشور اثرگذار بودند و در بخش های مختلف اجرایی هم نقش داشتند. ترکیب آن جلسه حزب جمهوری اسلامی نیز نشان می داد که در آن، یاران انقلاب از همه قوا حضور داشتند؛ به این علت آن حادثه برای یاران انقلاب خیلی سخت بود.

آنچه امام خمینی رحمه الله درباره آن حادثه و نسبت به آیت الله بهشتی فرمودند، بیش از موضوع شهادت ایشان، موضوع مظلومیتشان بود: «آنچه بیشتر از همه من رانج داد، مظلومیت شهید بهشتی بود.» دشمن در آن دوران شایعات و حرف های نادرست بسیاری را علیه آیت الله بهشتی پخش کرد و اتهامات بی شماری را به ایشان وارد ساخت. بنی صدر تلاش می کرد چهره آیت الله بهشتی را نزد مردم بد و سیمای خود را برحق جلوه دهد؛ به این علت به شهید بهشتی بسیار اتهام زد. در مقطعی که آیت الله بهشتی به شهادت رسید، کشور گرفتار جریان پلید نفاق و جریان نفوذی بنی صدری ها بود. نفوذ جریان نفاق بسیار گسترده بود. جریان بنی صدر نیز به دنبال آن بود که انقلاب را در همان سال های آغازین، از مسیرش منحرف کند. در آن هنگام، سخنان، روشنگری ها و هدایت های افراد با بصیرتی وجود داشت که در آن زمان فریاد می زدند؛ البته که آن فریادها در شناخت جریان نفاق مؤثر بود؛ اما شاید در آن موقع هیچ چیزی مثل خون شهید بهشتی نمی توانست جریان نفاق را نزد مردم رسوا و کشور را در مقابل آن جریان و حرکت بنی صدری ها بیمه کند. مصون سازی کشور در مقابل جریان نفاق با خون مطهر شهید بهشتی امکان پذیر شد. بعد از آن شهادت بود که جریان نفاق برای همگان رسوا و توسط مردم از عرصه سیاست کنار گذاشته شد؛ خون شهید بهشتی این خصوصیت را داشت.

اثر خون بر زمین ریخته حاج قاسم سلیمانی هم در این مقطع زمانی شباهت بسیاری به اثر خون بر زمین ریخته شهید بهشتی داشت و دارد. درست در شرایطی که آمریکا در منطقه به دنبال نفوذ هر چه بیشتر خود بود، به واسطه مقبولیت اجتماعی که حاج قاسم سلیمانی، هم در داخل ایران و هم در کشورهای منطقه داشت و همین طور جایگاهی که از لحاظ راهبردی و دیپلماتیک در غرب آسیا پیدا کرده بود، پس از شهادتش یک وحدت و مصون سازی در منطقه ایجاد شد. شعاری که «آمریکایی ها باید از منطقه اخراج شوند» از خواسته های به حقی است که امروز آهنگ ملت های غرب آسیا شده است؛ خون شهید سلیمانی همچون خون شهید بهشتی، این خصوصیت را داشت.

سید ابراهیم رئیسی



تعلیم و تربیت انسان انقلاب اسلامی در نگاه شهید بهشتی



مصاحبه حجت الاسلام ذوعلم

سوال: اولین سوالی که مطرح می شود این است که اساساً نسبت آموزش و پرورش به لحاظ تقدم و تاخیر چیست و آیا آموزش بر پرورش مقدم است یا بالعکس.

در نگاه شهید بهشتی آموزش و پرورش کاملاً درهم آمیخته است و ما بدون آموزش نمی توانیم کار تربیتی انجام دهیم و کار آموزشی بدون تلفیق با تربیت هم صرفاً به انتقال مفاهیم می انجامد و به انسان سازی منتهی نمی شود چون در نگاه ایشان انسان و انسان سازی و ویژگی ها خلاقانه انسان است که برجسته است. در اصل دوم قانون اساسی که می گوید جمهوری اسلامی نظامی است بر مبنای اعتقاد به این اصول. آخرین بحثی که مطرح می شود کرامت انسان است و قبل آن بحث توحید و نبوت و امامت و عدل مطرح شده است. خود شهید بهشتی هم در مبانی نظری شناخت اسلام این امر را مهم می دانست و هم در تعامل و سلوک خودش این نکته را توجه داشت و از نظر او تکریم مخاطب بسیار مهم بود. بنابراین بحث تربیت و تعلیم در هم تنیده است. در تعلیم هم باید به نوعی تربیت علمی پردازیم. من این نکته را صراحتاً از شهید مطهری عرض می کنم که ایشان هم با شهید بهشتی از نظرافق فکری بسیار نزدیک

هستند و هر دو شاگرد علامه طباطبایی بودند. ایشان هم همین اعتقاد را دارد که در تعلیم باید به تربیت علمی پردازیم، نه صرفاً انتقال مفاهیم.

سوال: نظر شهید بهشتی به جایگاه انسان چیست و جایگاه و مقام انسان را چگونه می بینند؟

ایشان به یک انسان محوری اسلامی و توحیدی اعتقاد دارد یعنی آنچه در اسلام مطرح است انسان است و اساساً اسلام آمده تا انسان را تربیت کند منتهی ایشان هم یک نوع نگاه واقع بین نسبت به انسان دارد و هم یک نگاه آرمان گرایانه یعنی انسانی که هست و انسانی که باید باشد، هر دو در نگاه شهید بهشتی مطرح است. در مباحثی که ایشان داشت این نکات کاملاً روشن است که از منظر شهید بهشتی انسان بماهوانسان مورد تکریم و حرمت است و حقوق بشر از نکات محوری است که در اسلام مطرح است.

اگر بگوییم ایشان به یک اومانیسیم اسلامی معتقد است غلو نکردیم. به اعتقاد شهید بهشتی اومانیسیم غربی یک اومانیسیم بدلی است، یک اومانیسیم بسیار سطحی نگر و ظاهربین و در یک افق محدودی است. آنچه باید به آن بیندیشیم انسان گرایی اسلامی است. برای همین در نظرایشان مردم سالاری برجسته است. منشا همه اینها نگاهی است که ایشان به انسان دارد. بدون این نگاه به انسان نمی شود نگاه شهید بهشتی را تحلیل کرد. شما ببینید در کتاب شناخت اسلام ایشان درباره انسان چه بحث های جدی دارد. نگاه ایشان به انسان بسیار عمیق و متعالی است و باید روی آن کار بشود.

سوال: نگاه شهید بهشتی به آموزش و پرورش کودکان چه بوده است و آموزش و پرورش کودکان از کجا آغاز می شود و چه فرایندی را طی می کند.

شهید بهشتی هیچ وقت در این زمینه نه ادعا داشت و نه بحثی مطرح کرده است. ایشان بیشتر در قالب سخنرانی درباره تربیت کودک مطالبی مطرح کردند. آنچه می شود اجمالا مطرح کرد یکی بحث بسترآزادی برای تربیت کودک است که ایشان به شدت به آن معتقد است و براین باور بود که تربیت در یک بستر تعاملی بین مربی و کودک و عوامل محیط اتفاق می افتد. چون ایشان نگاه فطرت مدار به انسان دارد، کودک را دارای استعدادهایی می داند و کاری که مربی انجام می دهد زمینه سازی برای رشد این استعدادها است. در تعبیر ایشان هست که انسان موجودی است که دائما در پویایی و تحول است و یک تکامل و صیورورت دائمی در او وجود دارد و این صیورورت با انتخاب و تشخیص خودش شکل می گیرد. بنابراین ایشان با تربیت کلیشه ای و تقلیدی کاملا مختلف است و این بحث در مکتوبات ایشان بیان شده است. سیره ایشان در تربیت فرزندانش همینطور بوده است یعنی تلاش ایشان براین بوده است که ضمن اینکه فرزندان مسئولیت پذیر تربیت شوند و در یک مسیر درست قرار گیرند ولی این مسیر درست را باید خودشان دست پیدا کنند. بنابراین نگاه ایشان به تربیت کودک با نگاه های متحجرانه ای که در زمان ایشان رایج بوده است مخالف بوده است. حتی ایشان در صحبت هایی که با اولیای دانش آموزان داشته است هشدارهایی می دهد. خصوصا در مورد خانواده های مذهبی می دیده گاهی به خاطر دلسوزی ها تصور می کنند فرزندانشان باید از اول یک فرد متعبد متشرع باشد. ایشان هشدار می دهد بچه ها را اینطور نبینید و بگذارید در بستری فکورانه تربیت شوند. این کاملا از نگاه دینی سرچشمه می گیرد. شهید بهشتی یک اسلام شناس کاملا معتقد به مبانی دینی بود به همین جهت محور مباحث ایشان قرآن است یعنی واقعا قرآن را به عنوان منبع معرفت راهگشا و جامع و فرازمانی تلقی می کرد. با اینکه دیدگاه های غربی ها

و شرقی ها را خوانده بود و کاملاً مشرف بود ولی به یک نگاهی نسبت به اسلام رسیده بود که اسلام را برتر از همه می دید، نه تعبداً بلکه واقعاً به این رسیده بود و از ایمان عمیق به اسلام برخوردار بود و ذره ای افراط و تفریط را بر نمی تافت. بنابراین ایشان این نگاه را کاملاً از اسلام دریافت کرده بود و اساساً نقد ایشان به تربیت های سنتی در خانواده ها از مباحث ایشان آشکار است. سیره ایشان هم همین بود که مطرح کردم.

سوال: پس اساساً نگاهشان این بوده است که فرآیند شکل گیری شخصیت در کودکان باید در یک صیورورت شکل بگیرد.

اولاً ایشان تربیت را یک فرایند می دید. ثانیاً بین دوره قبل از بلوغ و دوره بعد از بلوغ تفاوت قائل بود. دوره قبل از بلوغ را دوره عادت سازی در کودکان و تربیت آزاد و پرورش تفکر آزاد می دانست. در دوره بعد از بلوغ هم به اراده و انتخاب جوان و نوجوان باور داشت یعنی ما بتوانیم بستری فراهم کنیم که فرآیند تربیت درست شکل گیرد. ایشان به چند مولفه که برآمده از اسلام است کاملاً توجه داشت: یکی اینکه نوجوان و کودک ما یک لوح سفید نیست که هرکاری روی او انجام دهیم. او برخوردار از یکسری گرایش ها و خواست ها است که در هر انسان متفاوت است. نکته دوم اینکه خود انسان گرایش به خیر و تکامل و تعالی دارد و این باور به تکامل گرایی انسان در ایشان برجسته بود. انسان بدون اینکه خودش انتخاب کند و خودش به این برسد که این مسیر مسیر درستی است تربیتش تربیت پایدار و موثر نخواهد بود. این نکات در نگاه ایشان وجود داشت. شما نمی بینید که ایشان در باب تربیت کودک به نگارش یک کتاب آکادمیک پرداخته باشد. ایشان نه خود را متخصص این زمینه می دانست و نه ادعا داشت ولی در این زمینه دیدگاه داشت.

اگر بخواهیم برای اندیشه شهید بهشتی یک محور قائل باشیم محور اندیشه شهید بهشتی بحث انسان است؛ از جمله عاملیت و کنشگری انسان، قدرت انسان بر تغییر خودش و تغییر محیط، نگاه مثبت به توانایی انسان و ... اینها در نگاه شهید بهشتی حول انسان شکل می‌گیرد. به همین جهت وقتی ایشان مباحث تربیت را مطرح می‌کند بر اساس این انسان شناسی است و این انسان شناسی هم انسان شناسی اسلامی است یعنی متأثر از مکاتب غرب و شرق نیست ضمن اینکه نگاه ایشان کاملاً متأثر از پیشینیان ما نبوده است و خودش تولید اندیشه می‌کرد. به همین خاطر نسبت به برخی اساتید خودش انتقاد هم داشت. شهید بهشتی یک مجتهد واقعی و جدی بود. در برخی زمینه‌ها از ایشان سوال می‌کردند که نظر شما چیست، ایشان صراحتاً می‌گفت بنده هنوز در این رابطه فکر و مطالعه جدی نداشتم. پس به هیچ وجه دچار تقلید و تکرار نمی‌شد. اینکه فقط بخواهد از یک استاد تبعیت کند اینطور نبود. بنابراین آنچه در باب انسان به آن رسید محصول تاملات اجتهادی ایشان در متن اسلام است.

سوال: تا اینجا به این جمع بندی رسیدیم که در نگاه شهید بهشتی اساساً محوریت و دال مرکزی که دیدگاه‌های تربیتی ایشان حول آن می‌چرخد انسان است و به صیوریت انسان از کودکی تا به ثمر رسیدن نگاه می‌کند. در اینجا این سوال مطرح می‌شود آیا درست است بگوییم از نظرایشان باید در فرایند تربیت اراده و تفکر را تقویت بکنیم؟

تربیت یعنی اندیشیدن و پرهیز از تقلید و تکرار در کنار اراده آزاد و انتخاب فرد تا خودش به حقیقت برسد. شهید بهشتی بر این دو بسیار تاکید دارد، آن هم مبتنی بر گرایش‌های فطری انسان. یعنی ما نگران نیستیم اگر کودکمان را در فضای

عقلانیت تربیت کردیم او دچار انحراف شود. البته باید مراقبت هم بکنیم و نباید چالش های منحرف کننده برایش ایجاد کنیم ولی چون او بر اساس فطرت خودش به انتخاب راه تکامل دست می زند نگران نیستیم. نکته اساسی در بحث تربیت، بحث عمل و الگو بودن خود مریبان است. ما بیش از آنکه بگوییم باید در عمل خودمان برای کودکان ارزش ها را منتقل کنیم. شهید بهشتی صریحا با پرگویی و پرنویسی مخالف بود و یک جایی صریحا می گوید علت اینکه مرا به سخنرانی دعوت می کنند این است که از زیاد سخن گفتن پرهیز دارم. ما باید خودمان عمل کنیم آن هم عمل واقعی، نه عمل تصنعی تظاهری. ایشان یکجا می گوید اسلام نود درصد با عمل پیش رفته است، و ده درصد با گفتن و نوشتن. سیره پیامبر هم همین بوده است. عبارتی هم که از ائمه نقل شده است «کونودعاه الناس بغير السننکم» بر همین تاکید دارد. قرآن کریم هم مدام بر عمل و تقوا و حکمت و ورزی مریب تصریح می کند. به همین دلیل ایشان دقیقا معتقد است معلم باید پیش از معلم بودم مریب باشد، آن هم مریب عملی. سیره فردی ایشان هم در برخورد با دوستان و مخالفان خودش این را نشان می دهد. علی رغم همه تهمت هایی که به ایشان زده می شد ولی ایشان دچار بد اخلاقی نشد و مخالفان خود را طرد کرد. اساسا در نگاه ایشان طرد جایگاهی نداشت. نگاه ایشان حداکثر جذب و حداقل دفع بود. بنابراین ایشان در عمل خودش تقدم تربیت بر تعلیم معتقد بود، آن هم تربیت به عنوان تربیت عینی نه تذکرات تربیتی. همچنین بحث الگوسازی برای تربیت را جدی می دانست. ایشان معتقد بود اگر در یک محیط آموزشی مریبان آنچنان که می گویند و از دانش آموزان می خواهند عمل کنند بستر تربیت را فراهم می کند.

سوال: فرمودید ایشان تاکید خاصی بر کنشگری و عمل داشت. خوب است بر فعالیت هایی که ایشان در حوزه تعلیم و تربیت انجام دادند مروری داشته باشیم و اساسا چرا ایشان در این مسئله دست روی چهارچوب مشخصی گذاشتند.

شهید بهشتی یک عالم دینی روشنفکرو عمل گرا بود. ایشان به عمل و عینیت و واقعیت خیلی بها می داد و به این باور داشت. اساسا رشد انسان را هم در گرو کنشگری می دانست یعنی اعتقادش این بود انسان ها در بستر فعالیت و تعامل جدی اجتماعی ساخته می شوند. پس هم خودش در این بستر قرار داشت و هم سعی می کرد این بستر را برای بقیه فراهم کند. حتی اینکه ایشان به تاسیس حزب اقدام کرد ناشی از همین بود. نگاه ایشان این بود که تشکیلات نه ابزار به دست آوردن قدرت است بلکه بستر تعاملات هم افزایی است که رشد اعضا را زمینه سازی می کند. یعنی آن راهم به عنوان بستر رشد تلقی می کرد. حکومت اسلامی را هم در همین نگاه می دید یعنی فلسفه تشکیل حکومت اسلامی را بسترسازی برای رشد انسان ها می دانست. اقتصاد را هم در همین زمینه تفسیر می کرد. ایشان معتقد بود باید برای همه آحاد جامعه یک رفاه معقول فراهم کنیم تا فرصت پیدا کنند فارغ از دغدغه های معیشتی بیندیشند و رشد پیدا کنند. بنابراین این خیلی مهم است که همه جا عمل گرایی در اندیشه ایشان دیده می شود.

ایشان در عرصه تعلیم و تربیت چند اقدام انجام داد. یکی تاسیس مدرسه دین و دانش در قم بود که با زحمت این کار را انجام داد. آن دبیرستان یک دبیرستان نمونه برای نسل جوان متدین بود. من این را از زبان مرحوم مصباح شنیدم که می گفت شهید بهشتی حقیقتا دور اندیش بود و معتقد بود برای

تحول جامعه به یک نسل تربیت شده اسلامی نیاز داریم و به همین جهت در همین راستا قدم برداشت. در یک برهه ای به تاسیس مدرسه حقانی پرداخت که در عرصه تربیت حوزوی فعال بود. آن مدرسه بسیار پیش رو بود و خیلی تاثیر گذاشت. در یک مقطعی که ایشان از ماموریت هدایتی خود در آلمان برگشتند فرصت پیدا کردند در آموزش و پرورش آن زمان یک جای پای خود پیدا کنند و کتاب های دینی را اصلاح کنند که آن هم بسیار مهم بود. تدوین کتاب های دینی قبل از انقلاب خیلی موثر بود که اندیشه نسل جوان و نوجوان آن زمان را نسبت به اسلام تغییر دهد. ایشان بدون اینکه شعارزدگی مطرح باشد، خیلی ظریف و به گونه ای ناآشکار بذر نظام اسلامی را در ذهن دانش آموزان می پاشد و زمینه را برای حرکت انقلاب فراهم می کند. این بسیار موثر بود گرچه تاثیراتش قابل رصد عینی نبوده است. یک کار دیگری که قبل از آن انجام داده بود زمینه سازی برای آشنایی طلاب و روحانیون جوان دغدغه مند با مسائل روز و علوم روز بود. ایشان یک دوره هایی در قم برگزار می کرد تا طلاب زبان انگلیسی یاد بگیرند و با علوم روز آشنا شوند.

پس ایشان دوره های کوتاه مدت برای فضیلابی حوزه برگزار می کرد. آموزش رسمی کلاسیک برای بچه های دبیرستانی و آموزش کلاسیک برای طلاب داشت و وارد عرصه تغییر کتب درسی شد. ایشان هرراهی پیدا می کرد تلاش می کرد در این مسیر گام بردارد و یک تاثیر عملی ایجاد کند. ایشان در جریان انقلاب کاملاً از کارهای احساساتی و شعارزدگی و اقدامات بی حساب و کتاب پرهیز داشت و گاهی این تعبیر را به کار می برد که من حیفم می آید جوانان مومن دغدغه مند با یک کار بی اثر پنج سال به زندان بیفتند، اینها باید بیرون باشند و کار اثرگذار واقعی انجام دهند. به همین جهت هرگز با نگاه گروه هایی مثل مجاهدین همدلی و همراهی نداشت ضمن اینکه آنها را جذب می کرد. این نگاه همان نگاه تربیتی و عمل گرایانه ای است که عرض کردم.

سوال: از همین جا سوال بعدی روشن می شود. شهید بهشتی بر اساس اندیشه عمل گرایانه خود به این نتیجه می رسند که باید در یک قالب سازمان یافته به امر تربیت پرداخت. در مورد امکان تربیت در بستر تشکیلات و تحزب توضیح بفرمایید.

در انسان شناسی شهید بهشتی انسان یک موجود اجتماعی است همانطور که علامه طباطبایی به اصالت فرد و جامعه توأمان اعتقاد داشتند و آن را از منظر فلسفی و تفسیری بیان می کردند، شهید بهشتی هم به این نگاه باور داشت. اساساً ایشان هر نوع نگاه فردانگارانه درباره انسان را رد می کرد و می گفت انسان جز در بستر تلاش و پویای اجتماعی نمی تواند پرورش پیدا کند. دقیقاً برداشت ایشان از این آیه قرآن کریم است که: قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا. یعنی اولاً بحث قیام مطرح می شود، دوم تفکر در آغاز قیام مطرح می شود که حرکت من با چه مقصدی است و در چه مسیری است. سوم، اینکه این حرکت در دو افق توأمان و همزمان صورت می گیرد: جمعی و تشکیلاتی و انفرادی. یعنی نه حرکت جمعی ما را از حرکت انفرادی بی نیاز می کند و نه حرکت انفرادی برای تکامل انسان کافی است. پس ایشان به هر دو اعتقاد داشت. این خیلی بحث مهمی است که جوانان ما نسل آینده ما به هر دو حرکت نیاز دارند هم یک تلاش جدی واقعی اثرگذار در بستر تشکیلات و توأم با آن یک حرکت اثرگذار انفرادی، هم در بعد اخلاقی و هم در سایر ابعاد.

بنابراین شهید بهشتی معتقد بود این تعامل اجتماعی در بستر سازی حرکت تکاملی انسان اثرگذار است و به تشکیلات به عنوان یک ابزار سیاسی نگاه نمی کرد. دیدگاه شهید بهشتی در باب تحزب با دیدگاه های رایج غربی و شرقی متفاوت است و فقط مشترک لفظی است. در نگاه شهید بهشتی اولاً

تاسیس حزب براساس انگیزه الهی و توحیدی باشد. ثانیاً سازوکارهایی که در حزب طراحی می‌شود باید کاملاً در چهارچوب ارزش‌ها و برای دستیابی به مقاصد فراتراز منافع فردی طراحی شود و کاملاً براساس تکریم انسان و احترام به اعضا باشد و ثالثاً غایت حزب هم بسترسازی برای رشد همه جانبه اعضا و تاثیرگذاری برای اصلاح جامعه است. تاثیرگذاری برای اصلاح جامعه هم از طریق این است که خود اعضای حزب انسان‌های منضبط، فعال و مسئولیت‌پذیر باشند. نگاه ایشان این نیست که حزب تاسیس شود تا بیانیه دهد بلکه حزب زمینه‌سازی می‌کند تا اعضا در تقابل با یکدیگر ساخته شوند. دیدگاه ایشان این است رئیس حزب هم باید دائماً به خودسازی فکر کند و نه به دیگرسازی، یعنی این تعامل درحزب شکل می‌گیرد. به یک معنا حزب بستر دعوت به خیر، تمرین تقوا و امر به معروف و تخلق به اخلاق الهی است که خود به خود برای جامعه هم مفید است. وقتی این حزب توسعه پیدا کند در مسیر تعالی جامعه است. برای همین ایشان در عین اعتقاد راسخ به تحزب و تشکل، کاملاً رفتار و نگاهش ضد جناح‌گرایی است و ذره‌ای در ایشان حزب‌گرایی نمی‌بینیم و این خیلی مهم است.

به همین جهت زمانی که در شورای اسلامی اکثر نمایندگان از اعضا حزب جمهوری اسلامی هستند ایشان نخست وزیری را پیشنهاد می‌کند که عضو حزب جمهوری اسلامی نبوده است. ایشان در مقابل انتقادات اعضای حزب می‌گوید مگر ما برده حزب هستیم، ما دنبال ارزش‌ها هستیم. شما در هیچ نظام سیاسی نمی‌بینید و سابقه ندارد حزبی که اکثریت مطلق پارلمان را در اختیار دارد کسی که عضو حزب نیست را به عنوان نخست وزیر پیشنهاد کند. شهید بهشتی این کار را کرد. یکی از یادگارهای شهید بهشتی همین است که ایشان در برخی زمینه‌ها مدل‌سازی کرد، الگو ارائه کرد، از جمله در بحث

ت‌حزب و تشکل. اگر تشکل‌های سیاسی آن سیره را داشته باشند باید خیلی رفتارهایشان را اصلاح کنند. اگر یک حزب اصول‌گرا بخواهد برای نمایندگان مجلس لیست بدهد معنا ندارد بگوید فقط از بین اعضای خودم معرفی می‌کنم. نه، باید ببیند چه کسانی می‌توانند این کار را انجام دهند. اگر یک حزب اصلاح طلب می‌خواهد برای ریاست جمهوری کاندیدا معرفی کند نباید فکر کند این شخص عضو حزب من هست یا نیست. شما می‌بینید ادبیات سیاسی امروز ما چقدر از نگاه اصیل شهید بهشتی فاصله گرفته است. وقتی فلان جناح می‌گوید ما دنبال کاندیدای اجاره‌ای هستیم تعبیر غلطی است. این یعنی یک ت‌حزب جناحی عمیقی داریم و هرگز قائل نیستیم از از یک حزب دیگر کسی را انتخاب کنیم. این ضد نگاه شهید بهشتی است.

نگاه شهید بهشتی این است که ت‌حزب برای این است که بهترین‌ها را به جامعه معرفی کنیم نه اینکه خودمان را مطرح کنیم. شما همان مقدار که در شهید بهشتی اعتقاد عمیق به ت‌حزب را می‌بینید، به همان اندازه ضد حزب‌گرایی و تعصب حزبی است. ایشان می‌گوید منیت حزبی شرک است و با ارزش‌های ما در تضاد است. بنابراین ایشان یک مدل‌سازی عملی در این جهت انجام دادند. ایشان به این قضیه عمل کرد و حدود ۳۰ ماه بعد از پیروزی انقلاب که به طور عینی نفر دوم کشور بود، ذره‌ای در انتخاب‌هایش تعصب حزبی و جناحی بروز نداد؛ نه در قوه قضائیه و نه در معرفی کاندیدا برای ریاست جمهوری و نخست‌وزیری. وقتی حزب، دکتر حبیبی را معرفی کرد، دکتر حبیبی عضو سابقه دار نهضت آزادی بود. علی‌رغم انتقاد شدید و عمیق شهید بهشتی به نهضت آزادی ولی مرحوم حبیبی را به عنوان کاندیدای حزب جمهوری معرفی کردند. این عمل است. ایشان یک مدل‌سازی بسیار عمیقی در باورمندی به ارزش‌ها و التزام به اهداف آرمانی جامعه داشتند.

سوال: به بحث تربیت برمی‌گردم. وقتی بخواهیم از تربیت تشکیلاتی صحبت کنیم آیا شهید بهشتی اینطور نگاه می‌کند که باید الگوهای فردی را در یک مجموعه ای بیاوریم و انتشار بدهیم یا نه حرف از یک روال و الگوهای جدید و نو است.

اولا شهید بهشتی یک نگاه باورمند عمیق به ارزش‌های الهی دارد؛ مثل نقدپذیری، کار جمعی، عقل جمعی مشارکت و... اینها ارزش‌هایی است که از متون دینی ما استخراج می‌شود. اگر همه اینها را در یک واژه بگنجانیم آن یک مجاهدت همه جانبه فردی و جمعی است. شهید بهشتی به این معتقد است. حزب بستری برای این هدف است بنابراین آنچه در حزب مبنا است رشد انسان‌ها است. از دبیرکل حزب تا شورای مرکزی حزب و... در درجه اول باید به خودسازی جمعی بیندیشند. در بستر این خودسازی جمعی زمینه سازی کنند که دیگران هم به آن پیوندند. شما کتاب مواضع ما که حزب جمهوری منتشر کرد و هنوز هم قابل استفاده است را با برخی احزاب امروز ما مقایسه کنید که سی سال است فلان شعار را می‌دهند ولی هنوز یک جزوه‌ای ارائه نمی‌دهند که بگویند مواضع ما این است و براین مبنا می‌توانید از ما انتظار داشته باشید و ما را نقد کنید. چرا چنین چیزی ندارند؟ چون نگاهشان به حزب نگاه ابزاری است. نگاه مبنایی بلندمدت نیست. چرا شهید بهشتی توانستند در مدت کوتاهی کتاب مواضع ما را ارائه بدهند؟ چون این مواضع مواضع عمیق مبتنی بر استدلال است. بنابراین حزب جمهوری اسلامی عرضه کننده این نظام تربیتی است. یعنی اگر بخواهیم تعبیر درست به کار ببریم باید بگوییم از نگاه شهید بهشتی همان انگیزه و هدفی که در تاسیس دبیرستان دین و دانش وجود داشته است در تاسیس جمهوری اسلامی وجود داشت.

نگاه ایشان به آموزش و پرورش همین نگاه است، نگاه ایشان به دانشگاه همین نگاه است، نگاه ایشان به نهادهای انقلابی هم همین نگاه است. ایشان وقتی جهاد سازندگی تاسیس می شود در دیدار با مسئولینشان بر این بعد تاکید دارند که نباید خودمان را فراموش کنیم و این باید بستری برای تعالی خود شما باشد. بر عهده گرفتن مسئولیت سیاسی هم اگر نتواند به رشد خود انسان کمک کند تضييع عمر و نوعی خسران است. خدمت خلق به معنای غفلت از خویشتن نیست. بنابراین ایشان به جد معتقد به ابزارها و فرایندها است. به همین جهت است که ایشان از غیبت کردن پرهیز داشتند. خیلی مهم است یک رجل سیاسی که مخالفین زیادی دارد اینطور باشد. اگر کسی در جلسات مطلبی می گفت که بوی غیبت داشت ایشان برخورد می کردند و می گفتند غیبت نکنید. گاهی برخورد شدید می کردند که این کار غیر اخلاقی است.

سوال: در نگاه شهید بهشتی فرد و جامعه در همبستگی با هم قرار دارند و این همبستگی از هویت اسلامی نشات می گیرد. ایشان تصریح دارند تشکیلاتی اسلامی است که انسان را به سیرالی الله برساند. در این مورد توضیح دهید.

ایشان گرچه به کار تشکیلاتی معتقد است ولی هضم شدن در تشکیلات را اصلا تایید نمی کند. تعبیر ایشان این است تشکیلات بدین معنا است که اگر شما دیدید در یک تصمیم گیری نظراتان تایید نشد و نظر مخالف شما تایید شد در پیگیری کار جمعی به گونه ای اقدام کنید که گویی نظر شما از اول همین بوده است. البته اگر تشکیلات خواست از اهداف و مقاصدش دور شود حتما فرد موظف است با آن روند مقابله کند و ایشان به امر به معروف و نهی از منکر در تشکیلات معتقد است.

اساسا محور بحث ایشان تکامل انسان است که جز در بستر تکامل توحیدی و در پرتو تربیت الهی و تمسک به قرآن و اهل بیت ممکن نیست.

ایشان به انحصار هدایت الاهی در اسلام معتقد است. ایشان هیچ وقت نگاه پلورالیسمی ندارد. اگرچه تحمل حداکثری در برابر دیدگاه های مختلف را دارد، یعنی اینکه دیدگاه های مخالف حرفشان را بزنند، ولی خودش باور دارد مسیر اسلام ناب مسیر روشن هدایتی است که باید بر اساس تفکر در جامعه بازخوانی و تبیین شود تا جامعه یک حرکت رو به رشد داشته باشد.

ایشان خودش دارای یک استحکام اعتقادی است که منجر می شود گاهی با نزدیک ترین دوستان خودش هم ساعت ها بحث کند تا دیدگاه خودش را تبیین کند و منتقل کند یا در مباحثه با استاد خودش کوتاه نمی آید. عقلانیت و استدلال محوری و عدم تقلید در تبعیت از موازین در ایشان کاملاً محکم است. حتی ایشان در برخی مباحث با حضرت امام مباحثه می کنند. خودش نقل می کردند برای مطلبی خدمت امام رفتیم، زمان طولانی با ایشان بحث کردیم تا نماز مغرب و عشا شد و دوباره بحث را ادامه دادیم. ولایت مداری ایشان در اوج است ولی ولایت مداری عقلانی و توحیدی، نه تقلیدی. در عین این استحکام حاضر است با هر کسی مباحثه کند. خط ایشان کاملاً با تحجرو مدرنیته جدا است و به هیچ وجه از اسلام کوتاه نمی آید.

سوال: شهید بهشتی تصریح می کنند ما در تشکیلات نمی خواهیم انسان قالبی تربیت کنیم. این به چه معنا است و چه اشکالی دارد؟ مگر ملاک ما سیرالی الله نیست. چه اشکالی دارد انسان های قالب مندی را در تشکیلات پرورش دهیم که در مسیر سیرالی الله باشند؟

همانطور که اشاره کردم ایشان با تربیت کلیشه ای مخالف است و این ناشی از انسان شناسی اسلامی ایشان است. در چندین جای قرآن از قول پیامبر بیان شده است که «لا اکراه فی الدین». خود خدا می گوید پیامبر تو نمی توانی بر اینها سیطره داشته باشی.

دلیلش این است بافت انسان به گونه ای است که هرگونه سیرالی الله بدون خواست و اراده خودش محقق نخواهد شد یعنی خودش باید بخواهد تا بشود. گاهی می گویند کسانی که اعتقاد به خدا ندارد می توانند به بهشت بروند؟ طبق نصوص ما نه. دلیلش این است انسان تا نخواهد نمی شود. انسان دارای چنین قدرتی است که می تواند حق را ببیند ولی نپذیرد. این در انسان هست. به همین جهت در دین اکراه نیست. جایی که مقوله دین مطرح است اصلاً اکراه پذیر نیست. مثل این که شما مایعی را بدون ظرف شکل بدهید. چنین کاری ممکن است؟ مایع با ظرف شکل می گیرد چون ذاتاً یک مایع از شکل پذیری پرهیز دارد و شکل پذیر نیست. براین اساس یک تمانع ذاتی بین مسیر تکاملی انسان و اکراه و اجبار برقرار است. به همین جهت تمام پیامبران می گفتند ما فقط مبلغ و مبین و معلم هستیم و زمینه ترکیه را فراهم می کنیم. در امر به معروف و نهی از منکر هم همین است. وقتی شما کسی را امر به معروف می کنید معنایش این نیست که او را مجبور کنید. آنجا هم اکراه نیست. نمی شود انسان را به امری که به تکاملش منتهی می شود اکراه کرد. بله، شما در نظم اجتماعی اعمال اکراه می کنید ولی این اکراه و اجبار موجب نمی شود انسان مسیر تکامل را طی کند حتی شاید ضدش هم باشد. این شناخت از انسان به جد موجب می شود فائل شویم هیچ راهبردی برای هدایت جامعه نداریم جز اینکه بتوانیم اراده فرد مخاطب را و انگیزه او را در سمت هدایت سوق دهیم. پس بحث ایشان این نیست راه های تقرب به خدا متعدد است و بدون اسلام نمی شود به هدف برسیم ولی برای اینکه جامعه در این مسیر قرار گیرد ما فقط موظف هستیم تبیین کنیم و او را تشویق کنیم یعنی شوق او را برانگیزانیم. پس تربیت به این معنی نیست که قالب بزنیم. این نیاز به یک بردباری و ایستادگی در جبهه حق دارد. اینکه خدای متعال پیامبران را به صبر دستور می دهد به همین دلیل است.

متأسفانه چون فرهنگ رایج دینی امروز ما یک فرهنگ ناب اسلامی نیست و تربیت های غلط قبل از انقلاب بر آن اثرگذار بوده است هنوز در جامعه این مطلب جا نیفتاده است که اگر

شما می خواهید جامعه را اصلاح کنید با تربیت و التزام خودتان و تبلیغ عملی انسان ممکن است نه با دعوا و مطالبه. بله در نظم اجتماعی، اسلام ضمانت اجرایی های قوی برای خودش دارد. شهید بهشتی هم در قوه قضائیه بر همین اساس عمل می کرد. اینها با هم تعارض ندارد. ولی اجبار برای حفظ نظم جامعه لزوماً موجب نمی شود انسان ها متدین شوند. اگر شما حجاب را اجباری کنید مستلزم این نیست که شخص سیرالی الله بکند اتفاقاً گاهی این اکراه موجب می شود در درون خودش فاصله بگیرد. پس باید در جامعه روال تربیتی اصل باشد.

سوال: شما اول فرمایشاتتان فرمودید شهید بهشتی به اومانیسم اسلامی معتقد بود. نگاه به آزادی اراده انسان در مدرنیته با نگاه اسلام متفاوت است. شهید بهشتی وقتی از تربیت صحبت می کنند نگاهشان به اراده این است که باید ایجاد طلب کنید یا اراده به معنای مدرنش مورد نظر ایشان است.

قطعاً منظور ایشان اراده به معنای مدرن نیست. ایشان نقدهای صریح به لیبرالیسم دارد و اصلاً یکی از محورهای سخنرانی ایشان بعد از انقلاب، نقد لیبرالیسم است. متأسفانه این سخنرانی ها یکجا جمع نشده است. ایشان صریحاً می گفت نظام ما یک نظام ایدئولوژیک یعنی اعتقادی است. ایشان فلسفه ولایت فقیه را اینطور تبیین می کرد که یک نظام اعتقادی حتماً باید ارزش ها دفاع کند. پس بنابراین نقد عمیق علمی ایشان نسبت به لیبرالیسم آشکار است وی نگاه ایشان و شهید مطهری این بود آزادی گرایی غربی یک آزادی گرایی سطحی و فریبکارانه است. لیبرالیسم واقعی نیست. اومانیسم غربی یک اومانیسم شهوت مدار است اگر واقعی بود نباید استعمار شکل می گرفت. انسان گرایی واقعی این است بگویند همه انسان ها برابر هستند. غربی ها این مفاهیم را به سرقت بردند و تحریف کردند. اصلاً ما باید از لیبرالیسم واقعی دفاع کنیم. امروز دفاع جمهوری اسلامی از فلسطینی ها اومانیسم واقعی است. چه کسی گفته است یک صهیونیست بر یک مسلمان

ترجیح دارد. کاری که غرب دارد انجام می دهد کاملاً ضد دموکراسی است. اتفاقاً ما باید این فریبکاری را افشاگری کنیم. شهید مطهری یکجا می گوید اگر لیبرالیست به معنای آزادی خواهی است، اسلام لیبرالیست ترین دین است. پس چون دریافت های امروز ما از اسلام دریافت های ناخالص است و با دریافت های سنت گرایانه و غرب گرایانه ترکیب شده است هنوز به دریافت اسلامی ناب در سطح جامعه نرسیدیم در حدی که یک جوان انقلابی ما بگوید بنده از آزادی و تربیت دفاع می کنم. ما باید لااکراه فی الدین را سردست بلند کنیم. گاهی در مناظرات سیاسی زبان جوان مومن ما دچار لکنت می شود. اگر امروز جمهوری اسلامی هست به خواست مردم است. اصل دین اکراهی نیست چه رسد به حکومت دینی. اینکه این نظام باقی است به این دلیل است که مردم خواستند. اساساً قرآن کتاب انسان سازی است. مخاطب اصلی قرآن انسان ها هستند که باید آن را فهم کنند و براساس این فهم اراده شان در جهت درست شکل بگیرد.

سوال: یکی از شئون مهمی که در ساحت اجتماعی مواجه هستیم شأن سیاسی جامعه است. از طرفی جامعه و فرد همبستگی دارند. شهید بهشتی نسبت به تربیت سیاسی چه دیدگاهی داشتند. سوال دوم اینکه رسانه ها می توانند نقش مربی داشته باشند یا نه.

نگاه اساسی شهید بهشتی به جمع و فرد این است که هم اصالت فرد و هم اصالت جمع را قبول دارند. این را در کتاب شناخت اسلام صریحاً اعلام می کنند. براین اساس اصلاً فرد بدون جامعه نمی تواند زندگی کند یعنی زندگی اجتماعی از فطریات بشر است. جامعه هم بدون نظم سیاسی معنا ندارد. بنابراین ایشان به بعد سیاست کاملاً معتقد است. سیاست اسلامی بدون تربیت سیاسی مقدور نیست. یعنی ما در سیاست برخلاف نگاه غربی و شرقی که در آن دال محوری دانش سیاست، در اختیار گرفتن قدرت و توزیع قدرت تلقی می شود، در نگاه اسلامی آنچه دال محوری است تربیت است یعنی نظم

اجتماعی هم زمینه ساز تربیت معنوی انسان ها است و اصلا فلسفه ولایت فقیه همین است. ما چه نیازی داریم یک انسان فقیه خودساخته در راس جامعه قرار داشته باشد؟ سرّ اصلی همین است که حضور یک ولی عادل فرهیخته مهذب جامعه را تربیت می کند یعنی فلسفه تربیتی است. اولاً رفتاراش برای جامعه الگومی شود، ثانیاً یک مراقبت و نظارت عمیق و موثری دارد تا رفتارهای سیاسی از اصول خودش منحرف نشود و ثالثاً یک انگیزه عمیق و ریشه دار در او هست که جامعه را در جهت کمال و سعادت و اهداف خودش پیش ببرد. بنابراین تربیت سیاسی ضلع مهمی از تربیت است که مبتنی بر تربیت اخلاقی و معنوی است. همان کنشگری انسان باید در این جهت شکل بگیرد تا نظم سیاسی تراز اسلام محقق شود. امروز که چهل و دو سال از انقلاب اسلامی می گذرد ما خیلی نسبت به سال های اول انقلاب در فرهنگ سیاسی مان رشد کردیم ولی هنوز با وضع تراز اسلام فاصله داریم. رجال سیاسی ما اگر از یک خودساختگی برخوردار نباشد و به مبانی دینی اعتقاد و باور نداشته باشند و متحجرانه و غرب گرایانه عمل کنند معنایش این است هنوز به بلوغ سیاسی تراز اسلام نرسیدیم. این از چه راهی ممکن است؟ از راه تربیت. تربیت همه جانبه. همانطور که گفتیم فرد و جمع در هم تنیده است. اضلاع مختلف تربیت هم در هم تنیده است. نمی شود کسی از نظر اخلاقی تربیت شده باشد ولی از نظر سیاسی تربیت نشده باشد. تربیت تک بعدی نمی تواند انسان را به کمال خودش برساند.

در این زمینه عوامل مختلف برای اقشار مختلف تاثیرات متفاوت دارد. ممکن است برای یک کسی تربیت خانوادگی جهت دهنده باشد، ولی برای یک کسی تربیت مدرسه ای تاثیرگذار باشد. در زمان ما تربیت رسانه ای بسیار مهم است و نمیانیم بگوییم رسانه ها در تربیت نقش ندارند. آنها الگوسازی و ارزش گذاری می کنند و یک نگاه جمعی را در جامعه القا می کنند. اینکه امام می فرمود تلویزیون باید یک دانشگاه عمومی باشد نگاهش همین بود که رسانه ها بستر تربیتی هستند چون دانشگاه از منظر امام فقط جایی نبود که محل انتقال دانش باشد بلکه باید تربیت در حوزه و دانشگاه اتفاق بیفتد.

در فرآیند تربیت عوامل مختلفی تاثیر دارد که قطعاً یکی از آنها رسانه است. اگرچه ممکن است شهید بهشتی نسبت به آنچه امروز بحث رسانه برجسته است بحث‌های تخصصی نکرده باشد ولی آنجا که بحث رادیو و تلویزیون را مطرح می‌کند کاملاً نگاه ایشان روشن است. نگاه ایشان این است که صدا و سیما باید بستر رشد اخلاقی جامعه قرار گیرد. رسانه کارکردهای مختلف دارد ولی ما نمی‌توانیم کارکرد تربیتی آن را نادیده بگیریم. البته رسانه هیچ وقت نمی‌تواند جایگزین نقش انسانی تربیت باشد و نقش عامل انسانی تربیت بی‌بدیل است که در دو عنصر والدین و معلمین خلاصه می‌شود. همان‌ها می‌توانند به نقش رسانه ضریب بدهند. امروز برخی مدارس به گونه‌ای بچه‌ها را تربیت می‌کنند که سراغ تلویزیون نروند یعنی رسانه را برایشان بی‌اعتبار می‌کنند.

سوال: به عنوان آخرین سوال مفهوم تربیت سیاسی در اندیشه شهید بهشتی چیست.

اولاً تربیت سیاسی یک ضلعی از اضلاع تربیت است، ثانیاً این ضلع جدای از بقیه اضلاع شکل نمی‌گیرد؛ چون تربیت امریکپارچه است و انسان دارای یک حقیقت است. وقتی این شخصیت انسانی محکم شکل گرفت این شاکله الهی در سیاست و اقتصاد و... هم الهی عمل می‌کند. نکته سوم اینکه تربیت سیاسی فرایند شکل‌گیری کنش‌ها و نگرش‌های سیاسی فرد است. مثل اینکه تلقی من از قدرت چیست، تلقی من از مناصب اجتماعی چیست و... پس فرهنگ سیاسی متأثر از تربیت سیاسی است خصوصاً نخبگان سیاسی. اگر یک استاد دانشگاه دنبال این باشد رئیس دانشگاه یا دانشکده شود به این معنا است که در تربیت سیاسی اش به تراز تربیت اسلامی نرسیده است بنابراین در اندیشه شهید بهشتی موقعیت سیاسی جایگاهی ندارد و فقط ادای تکلیف مهم است همان‌نگاهی که امام بر آن تاکید می‌کنند. البته ایشان گریز از مسئولیت را هم جایز نمی‌داند. نگاه امام هم همین است پس در عین اینکه کسی نباید دنبال شان

اجتماعی و سیاسی باشد ولی جایی که تکلیف شد باید به وظیفه اش عمل کند و محکم کارش را درست انجام دهد.

شهید بهشتی از معدود کسانی است که یک حکیم جامع و اجتماعی تلقی می شود، هم در حکمت نظری و هم در حکمت علمی به معنای التزام به حکمت نظری. هم سیره او سیره حکیمانه است و هم نگاهش ناب و برگرفته از اسلام است. شهادت ایشان پاداش استحکام او در مسیر حق بود.

شهید بهشتی؛ به مثابه معلم نسل انقلابی و معمار نظام حقوقی



دکتر محسن اسماعیلی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
و نماینده مردم شریف استان تهران در مجلس خبرگان رهبری

هفتم تیرماه یادآور سالگرد شهادت بیش از هفتاد و دو تن از عزیزترین فرزندان این ملت است که در رأس همه آنها باید از «آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی» یاد کرد؛ او که وقتی به دیدار خدایش شتافت، امام راحل (ره) درباره اش گفت: «ایشان را من بیست سال بیشتر می‌شناختم، مراتب فضل ایشان و مراتب تفکرایشان و مراتب تعهد ایشان بر من معلوم بود و آنچه من راجع به ایشان متأثر هستم، مظلومیت ایشان در این کشور بود. من او را یک فرد متعهد، مجتهد، متدین، علاقه‌مند به ملت، علاقه‌مند به اسلام و به دردبخور برای جامعه خودمان می‌دانستم».

یک بار دیگر این جملات را بخوانید و در آنها تأمل کنید. اینها تعبیری است که رهبر حکیم و سفر کرده امت در وصف او بکار برده است، و نشان دهنده فضایی است که به ندرت در یک فرد قابل جمع است.

او فرزند برجسته حوزه بود و از همان ابتدا، بدون هیچ انکار و تردیدی «آیت الله» نامیده می‌شد؛ همانگونه که امام او را صراحتاً «مجتهد» نامید؛ کاری که کمتر از ایشان سراغ داریم. از سوی دیگر، دانش آموخته مقطع «دکتری» در علوم جدید و دانشگاهی بود. به چند زبان در حد سخنرانی شیوا مسلط بود، دنیا را دیده بود و به خوبی می‌شناخت، و مهم‌تر از همه اینها ایمانی راسخ و اخلاقی پرجاذبه داشت و می‌توانست به اندازه یک ملت برای این ملت خدمت نماید.

نقش کم نظیر شهید بهشتی در حدوث انقلاب

نقش او در تربیت نسل جوان، شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی، یک نقش کم نظیر و ناشی از درک صحیح و توان مدیریتی فوق‌العاده اوست. بهشتی به تأثیر فرهنگ و تربیت، ایمان داشت، و زیرکانه بزرگ‌ترین سهم در تربیت علمی و دینی چند نسل، از جمله نسلی را که انقلاب کرد، به خود اختصاص داد.

تألیف کتاب‌های «تعلیمات دینی» برای مقاطع مختلف آموزشی در زمان طاغوت، بسان معجزه‌ای بود که او و اندک شماری از دوستان همفکرش، نظیر شهید محمد جواد باهنر، از خود نشان دادند. آنان به خوبی دریافته بودند که وقتی امام، کودکان در گهواره را سربازان انقلاب خویش می‌نامد، باید به آموزش صحیح این سربازان و توانمندسازی آنان برای حرکتی به بزرگی تأسیس نظام جمهوری اسلامی همت گمارند؛ و البته چه مرارت‌ها و زخم‌زبان‌هایی که از دوستان متحجر و کج‌فهم نیز شنیدند؛ نظیر آنچه شهید آیت‌الله مرتضی مطهری و دیگر پیشگامان و روشن‌بینان تاریخ، به دلیل پایداری در عمل به فهم درست خویش دیده‌اند و می‌بینند.

نسل ما به خوبی به یاد می‌آورد که چگونه با معارف ناب اسلامی آشنا شد؛ بدون آنکه حساسیت عوامل طاغوت و اربابان خارجی آنها برانگیخته شود. درس آزادی خواهی، عدالت‌طلبی، مبارزه و ایثار در کنار لزوم پیشرفت و آبادانی، چنان زیبا از زبان قرآن و داستان‌های دینی بیان می‌شد که عمده دانش‌آموزان، خواه ناخواه، به یاران اصلی نهضت تبدیل می‌شدند. آیا حضور شگفت‌انگیز دانش‌آموزان در تمام مقاطع انقلاب و بحران‌های پس از آن اتفاقی بود؟! آیا تأثیر بی‌اندازه دانشجویان و استادان در شکل‌گیری نظام اسلامی و دفاع از آن را می‌توان تصادفی دانست؟!!

بی‌تردید «جهاد» نرم و فرهنگی شهید بهشتی و کسانی مانند او دلیل اصلی این تحول خدایی بوده و هست، و من فکر می‌کنم بازنشر و تعلیم همان کتاب‌ها می‌تواند چاره‌ساز بسیاری از مشکلات کنونی باشد.

نقش بی نظیر شهید بهشتی در بقای انقلاب

اما نقش او در سامان دهی امور پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و پی ریزی پایه های مستحکم نظام نه تنها «کم نظیر»، که انصافاً «بی نظیر» و استثنایی بوده است. او را معمولاً معمار نظام قضایی نوین می نامند. اما به نظر من باید نگاهی فراتر از این داشت. اتفاقاً او فرصتی نیافت تا طرح خویش در مورد دستگاه عریض و طویل قضایی را، آنگونه که می خواست، اجرایی نماید. در عوض باید او را «معمار نظام حقوقی جمهوری اسلامی» دانست که علاوه بر دستگاه قضایی، شامل قوای مقننه و مجریه، و دیگر ارکان و نهادها، و نیز مبین نظریه پیشرفته حقوق شهروندی در سایه حاکمیت دینی به شمار می رود.

اگر «قانون اساسی» را شکل تثبیت شده «انقلاب اسلامی» و موجب دوام آن بدانیم، که جز این هم نیست، بیشترین سهم را باید به او داد که به لطف هوش و استعداد خارق العاده و آشنایی عمیق با حقیقت اسلام و چگونگی پاسخگویی آن به نیازهای بشر، قدرت شگفت انگیز استدلال و اقناع، و بالاخره اخلاق جذّاب و نیکوی خود توانست ساختار و محتوای قانون اساسی را چنان ترسیم، تدوین و تبیین کند که به اذعان آگاهان هنوز هم ظرفیت های بسیار پویا و اثربخشی از آن دست نخورده باقی است.

قانون اساسی ما، نظیر هر پدیده دیگر بشری، بی نقص و عیب نبوده و نیست. اما از بی نقص ترین و کم عیب ترین قوانین اساسی دنیا است. از چگونگی جمع میان حاکمیت الهی و ولایت فقیه گرفته تا ابتدای نظام بر رضایت و آرای عمومی. از چگونگی روابط قوا گرفته تا مبتنی ساختن اداره امور کشور بر انتخابات. از اسلامی بودن همه اصول تا مترقی و امروزی بودن همه آنها. «حقوق ملت» نیز که در فصل سوم قانون اساسی گنجانده شده، از افتخارانگیزترین قرائت های ممکن از حقوق بشر و شهروندی است و نشان می دهد که او تا چه اندازه به کرامت و حقوق انسان ها اعتقاد و التزام داشته است.

مروری کوتاه بر مشروح مذاکرات «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی» که گاهی «مجلس خبرگان قانون اساسی» هم نامیده می‌شود، جای تردید باقی نمی‌گذارد که بدون بهشتی حتماً به چنین سند ارزشمندی دست پیدا نمی‌کردیم. براساس متن مذاکرات رسمی، او بیشترین توضیحات، روشن‌ترین دفاع‌ها، و آزاد منشانه‌ترین رویه‌ها را در اداره آن مجلس پرشور و در آن روزگار پر آشوب از خود نشان داده است.

کمتر کسی در آن مجلس با دنیای جدید آشنا بوده و در نهادینه سازی دانسته‌های خود به شکل قواعد قانونی توانمند بوده است. این، شهید مظلوم، بهشتی عزیز بوده است که با حوصله و تدبیر گفتگوها را جهت داده و به نتیجه‌ای قابل دفاع رسانده است. انصاف در اداره جلسات و توزیع وقت میان موافقان و مخالفان برخی اصول بنیادین، و سعه صدری که در شنیدن نظر مخالفان و اقناع آنان، از ایشان می‌بینیم هنوز هم کمیاب است.

یک پیشنهاد مهم تحقیقاتی و هنری

آنچه گفته شد، و در حقیقت قطره‌ای ناچیز از دریایی بی‌انتها است، ایجاب می‌کند تا مطالعه نظام مند و هدفدار «صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» را به استادان و دانشجویان حقوق و آشنایان به فضا و معارف اسلامی پیشنهاد کنم؛ کاری که باید خیلی خیلی زودتر انجام می‌شد.

امام خمینی (ره)، علاوه بر سخنانی که به هنگام وقوع فاجعه هفتم تیر بیان فرمودند، در پیام مکتوبی هم که دو روز بعد از آن حادثه صادر کردند، باز هم به این نکته تصریح و تأکید کردند که «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مُرد و خار چشم دشمنان اسلام بود.»

ظاهراً این مظلومیت پس از شهادت او نیز تمامی ندارد، و نسل جوان ما هیچگاه نتوانسته است با عمق شخصیت و گستره خدمات واقعاً بی‌ظنیری که او به اسلام و انقلاب و ایران ارائه داد، آشنا شود. ای کاش هنرمندان ما می‌توانستند دورنمایی از زندگی و خدمات او را به تصویر می‌کشیدند تا معلوم شود که بهشتی به راستی «یک ملت بود برای این ملت ما».

بهشتی در قامت یک مربی اخلاق

چنانکه اشاره شد، بی تردید او یک سیاستمدار صادق، یک فیلسوف و حقوقدان، یک مجتهد مسلم و یک مبارز انقلابی، و معمار نظام حقوقی و قضایی نوین است. اما آنچه اینک مورد توجه است، شناخت شهید بهشتی، به مثابه یک عالم دینی و مربی اخلاقی است. او به تمام معنا مصداق بارز یک روحانی آشنا به زمان و متبحر در تربیت نسل های پس از خود نیز بوده است، و این همان نکته مهمی است که نباید بیش از این ناگفته باقی بماند.

او بدون اینکه ادعایی داشته باشد، به واقع یک معلم بزرگ اخلاق بود و با اخلاص و تبحر هر چه تمام تر به تربیت جوانان همت می گماشت. در سخت ترین شرایط برای آنان وقت می گذاشت و با نرمخویی و جذابیت، همان کاری را می کرد که مردم، بویژه نسل جوان ما از یک عالم دینی انتظار داشته و دارد. شخصاً انسان های موفق بسیاری را می شناسم که مسیر زندگی خود را در اثر برخورد صمیمانه با او پیدا کرده اند.

یک تجربه شخصی؛ خاطره دیداری ناتمام

شاید بازگو کردن یک تجربه فردی، ادای دینی دیگر و افزودن قطره ای کوچک به دریای فضایی باشد که از او به یادگار مانده است. این تجربه در دل خود در سهای فراوانی دارد که بر اهل نظر پوشیده نیست.

دقیقاً غروب پنج شنبه، چهارم تیرماه ۱۳۶۰، بود که همراه با جمعی از هم سن و سال های خود توفیق دیداری به یادماندنی و ناتمام با آن بزرگوار را یافتیم. آن روزها، من هنوز چند ماهی تا رسیدن به سن شانزده سالگی! فاصله داشتم، و او نیز رییس دیوان عالی کشور و رئیس قوه قضائیه محسوب می شد، و قوه قضائیه در آن روزها از پرکارترین نهاد های کشور بود. غیر از آنکه مشغول بازسازی و ترسیم چهره جدید دستگاه عریض و طویل دادگستری بود، توطئه های مداوم، خیانت های منافقین و بحران های دشمن ساخته در مناطق

مختلف کشور، هوشیاری و سرعت عمل دستگاه عدالت را ضروری می ساخت. اما مهم تر از همه اینها، حضور شهید بهشتی در دیگر ارکان اصلی مدیریت کشور بود که به جهت تجربه و هوشمندی و آشنایی با جهان، گره گشای انقلاب در همه زمینه ها به شمار می رفت. دشمنان نیز این را می دانستند و لذا برای تخریب چهره وی از هیچ اقدامی فروگذار نمی کردند؛ و شایعاتی زشت و بی اساس دهان به دهان می چرخید. هر روز ترور و انفجاری رخ می داد و همه می دانستند که بهشتی در صدر آن فهرست قرار دارد. با این حال، ما را به حضور پذیرفت. چند نوجوان بودیم که می خواستیم با وی درباره لزوم قاطعیت و برخورد دستگاه قضایی با کسانی صحبت کنیم که به خیال ما مستحق اعدام نیز بودند!

غروب آن روز، قرار ملاقات ما بود؛ در نمازخانه مدرسه رفاه؛ میدان بهارستان، پشت مدرسه عالی شهید مطهری، خیابان نخشب. بدون هیچ مانع و یا بازرسی به سالن بزرگی که در طبقه دوم مدرسه بود، وارد شدیم. او در محراب نشسته بود و چهار پنج نفری نیز با وی مشغول گفتگو بودند.

برق چهره اش خیره کننده بود و من که از اولین ورودی ها بودم، نفهمیدم که فاصله درب ورودی تا محراب را چگونه طی کردم. غرق جمال و جلال او شده بودم. انصافاً زیبا و پرابهت بود. سرش را بالا آورد و بالبخندی شیرین ما را تحویل گرفت و خوشآمد گفت. با برخی از ما شانزده هفته ساله ها دست مردانه ای داد و تعارف کرد که همان جا بنشینیم. به آرامی و با دقت حرف ها را شنید و با تبسمی که بر لب داشت در جایگاه نشست و با رسمیت و البته صمیمیت پاسخ همه حرف ها را، مستقیم یا غیرمستقیم، داد.

به ضرورت کار فرهنگی اشاره کرد و تجربه هیئت های مؤتلفه اسلامی را به عنوان نمونه ذکر کرد که چگونه فعالیت هدفمند هیئت های کوچک مذهبی در محله ها و فامیل ها توانست پس از چند سال به ثمر بنشیند. از قضاوت های نسنجیده و تندخویی برحذر داشت و همه را به ایده همیشگی اش دعوت کرد: «جذب؛ در حد امکان و دفع؛ به اندازه ضرورت».

چنان آرام و شمرده سخن می‌گفت که گویی کاری مهم تراز همین حرف‌ها ندارد. پاسخ همه سوالات خودمان را گرفته بودیم. از سین و محل سخنرانی که پایین آمد، با همه حاضران که حالا بیشتر هم شده بودند، شروع به خوش و بش کرد.

بهشتی؛ مظهر عطوفت و جذابیت

من دوربینی با خود برده بودم که در آن روزگار دارای حلقه فیلمی برای تعداد محدودی عکس بود؛ ۱۲ تا یا ۲۴ تا. حاضران از من خواستند که از آنها با شهید بهشتی عکس بگیرم و من نیز سخاوتمندانه همین کار را کردم. چند عکس که گرفتم، نوبت خودم شد. از یکی از حاضران خواهش کردم که تصویری هم از خود من با شهید بهشتی بردارد. کنار آن بزرگوار ایستادم. دست بردوش من نهاد و صمیمانه به عکاس اعلام آمادگی کرد. از بخت بد عکاس هر چه کرد، موفق نشد و گفت: مثل اینکه فیلم دوربین تمام شده است...!

کسی نمی‌داند که آن لحظه چقدر به من سخت گذشت. بغض گلوی مرا فشرد و قطره‌های اشک بر پرده چشمانم نشست. خیلی حسرت خوردم که با دوربین خود از همه با او عکس گرفتم، اما خودم بی‌بهره ماندم.

شهید بهشتی که وضع مرادید، بالحن گرمی که هنوز هم آن را احساس می‌کنم، رو به من کرد و بسیار جدی و مهربانانه گفت: اینکه ناراحتی ندارد. هفته بعد، همین موقع بیا. دوربینت را هم بیاور تا هر چه می‌خواهی با هم عکس بگیریم.

خیلی خوشحال شدم؛ اما کمتر از ۷۲ ساعت بعد، صدای انفجار مهیبی شنیدم که پیامش این بود: دیدار با سید محمد حسینی بهشتی؛ سیدالشهدای انقلاب اسلامی، به قیامت موکول شد. ان شاء الله.

به مناسبت ۷ تیر ۱۴۰۰

هفت رکن بنیادین برای ساخت نظام اجتماعی



حجت الاسلام سیدعباس نبوی

من اول درباره شهید بهشتی و میراث ایشان و آثار ماندگار و بنیادین این شهید بزرگوار صحبت دارم. مرحوم بهشتی نقش بسیار تعیین کننده و بی بدیلی در برپایی نظام جمهوری اسلامی ایفا کرده است. نقش ایشان کاملاً یگانه و منحصر به فرد است، به نحوی که در طول این چهار دهه غیبت و فقدان ایشان کاملاً خودش را در خالهای بسیار مهم و حساس در نظام جمهوری اسلامی نشان می دهد. این تعبیر امام راحل که فرمودند بهشتی مظلوم زیست و مظلوم از دنیا رفت تعبیر درستی است و ما امروز هم باید بیان کنیم بهشتی از نظر اندیشه ها و افکار و برنامه راهبردی و جهت گیری راهبردی جامعه معاصر ما همچنان مظلوم است و نام او دستاویز تمسک جریان های مختلف در یک بازچه سیاسی شده است. زمانی که می خواستند قانون اساسی را تدوین کنند به جرات می توان گفت هیچ کس غیر از شهید بهشتی فهم و درک آگاهانه از اینکه چه اتفاقی باید می افتد و چه اتفاقی دارد می افتد نداشت. بزرگانی که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودند درک بنیادین و فهم از مسائل اساسی یک نظام اجتماعی که باید بتواند ابعاد بسیار تعیین کننده آینده جامعه را شکل دهد نداشتند. ما در آن دوره که با ایشان حشر و نشر داشتیم این مسئله برایمان مهم بود. شاید تنها فردی که جز امام به مسیر تاریخی خودش راهی که داشت ایجاد می کرد اشراف و تسلط آگاهانه داشت شهید بهشتی بود. من در این قسمت می خواهم عناوینی را مرور کنم که امروز نیاز جامعه ما است و در این فراز و فرودهای سیاسی دارد قربانی می شود

و انتظار نسل سوم و چهارم از یک جامعه معقول را به تلاطم و آشفتگی می‌کشد. می‌خواهم به بخش‌هایی از این مسئله اشاره کنم.

ما برای ایجاد یک نظام اجتماعی قابل قبول که ابعاد لازم برای حیات مناسب انسانی و فطری و آنچه شریعت اسلامی می‌خواهد را داشته باشد، برپا کنیم نیازمند این هستیم که هفت رکن و هفت شاخه از بنیان‌های اجتماعی را در کنار هم تبدیل به یک نظام اجتماعی کنیم تا این ارکان بتواند ابعاد نظام اجتماعی را پوشش دهد، تعریفات پایه حیات اجتماعی را قرار دهد، چالش و درگیری میان ارکان را از بین ببرد و تبدیل به قائمه‌های تکمیل‌کننده نظام اجتماعی کند. آن زمان تنها کسی که متوجه بود این ارکان چیست و باید در قانون اساسی جای خودش را پیدا کند شهید بهشتی بود. من فقط یک مرور سریع می‌کنم: رکن اول رکن عقلانیت است. حیات اجتماعی مبتنی بر عقلانیت است. شهید بهشتی در این رابطه خیلی بحث کرده است. ایشان در این مباحث از شهید صدر به مراتب جلوتر است و حق شهید بهشتی شناخته نشد. شهید صدر سوالات فراوانی داشت که خودش نتوانست به آنها جواب دهد و پیشنهادهای مطرح کرد که هیچ‌یک از آنها نمی‌توانست در ایجاد یک نظام اجتماعی ایفای نقش کند. مثلاً ایشان در کتاب بانکداری این را مطرح کرد که فتاوی مراجع را جمع کنیم و از آن یک نظام بانکی استخراج کنیم. خوب این کاری بود که خود ایشان گفت من فقط پیشنهاد کردم و معلوم نیست چقدر امکان پذیر باشد. بنابراین شهید بهشتی از ایشان به مراتب جلوتر بود. اصل دو قانون اساسی وقتی می‌شمارد بنیان‌های قانون‌گذاری ما چیست، در همان رتبه اول بیان می‌کند مراجعه به عقل و بنیان عقلانیت.

رکن دوم رکن عبودیت است. ما می‌خواهیم نظام شریعت فطری و الهی را در جامعه ایجاد کنیم. این چیزی نیست که با یک قواعد تعصبی و یک مسیر مبتنی بر قدرت و زور در جامعه به وجود آید بلکه باید تبدیل به نظامی شود که جریان عبودیت را در جامعه ایجاد کند. بندهای متعددی در قانون اساسی است که وقتی مبنای قانونی را تعریف می‌کند

بلافاصله می‌گوید در چهارچوب موازین اسلام؛ بعد احاله می‌دهد که قانون جزئی او را در مجلس شورای اسلامی وضع می‌کنند. شهید بهشتی به این بخش کاملاً مسلط بود. در مجموعه فصول قانون اساسی آنجایی که باید مفهوم شریعت درج شود و مفهوم عبودیت تبدیل به نظام اجتماعی شود مشاهده می‌شود. بخش سوم مربوط به بخش رکن کرامت در جامعه است. در فصل سوم قانون اساسی که فصل حقوق ملت است چقدر شهید بهشتی حساسیت ورزیده است تا حقوق آحاد جامعه به عنوان رعایت حیثیت و کرامت آحاد جامعه در قانون اساسی درج شود. رکن چهارم رکن عدالت است. شما می‌بینید در بخش‌های مختلف قانون اساسی مسئله عدالت آورده شده است. مسئله پنجم مسئله آزادی است. آنچه مربوط به اراده و انتخاب انسان است. مسئله ششم رکن ولایت فقیه است ولایتی که بتواند جریان دیانت و عبودیت را در کنار این ارکان دیگر تضمین کند و اینها به صورت اکران پیوسته جریان پیدا کند. شهید بهشتی مطلقاً چنین چیزی در ذهنش نبود که با آمدن ولایت فقیه قرار است سایر ارکان را در سایه قرار دهیم یا تضعیف کنیم. رکن هفتم هم رکن نظام و دولت است. دولت به تعبیر دولت عام یعنی کل ساختار نظام. شما ببینید در فصل‌های مختلف قانون اساسی چگونه این مسئله گنجانده است. مرحوم هاشمی رفسنجانی بعد از رحلت امام، قوه مجریه را در دست گرفتند و به کلی میراث شهید بهشتی را زیرورو کردند. من اعتقاد خودم را بیان می‌کنم. مرحوم هاشمی به هیچ وجه به مسیر شهید بهشتی نه اعتقاد داشت و نه ملتزم بود. ایشان نگاهش این بود عناصری مثل رقابت، خلاقیت و صرف بودجه در جامعه بتواند یک حرکت تند و سریعی را در جامعه شکل دهد و اینکه ما بخواهیم ارکان هفت گانه نظام اجتماعی اسلامی را دنبال کنیم شدنی نیست. این مسئله مسیری را طی کرد که مسیر مسئولانه‌ای نبود یعنی همان کسانی که آن تصمیمات را در دهه هفتاد گرفتند در قید حیات هستند ولی هیچ کدام از آن تصمیمات را بر عهده نمی‌گیرند. امروز کار به اینجا رسیده است دولتی که خودش از مدار اقتصاد نتولیرال فاصله نگرفته است مجبور است پنج بانک را در بانک سپه ادغام کند.

شما قائمه های جامعه اسلامی را در تلاطم گذاشتید و یک مسیر عمل گرایی محض را پیش رو قرار دادید و اسمش را رقابت و خلاقیت گذاشتید که در نهایت به یک لشکر بزرگی از مدیرانی که همه دارای مدارکی هستند که معلوم نیست این مدارک را از کجا آوردند برخورداره ایم. بعد کار به یک نقطه ای رسیده که تصمیم گیران می خواهند تصمیم گیری کنند و امروز به جایی رسیدیم که هر مدیری در عرصه اقتصادی حضور پیدا می کند حاضر نیست مسئولیت تصمیمات خودش را بپذیرد. اینطوری میراث شهید بهشتی را در تلاطم مطلق قرار دادند. من یک نکته دیگر عرض کنم. گلایه ای از فرزندان شهید بهشتی دارم که خودشان به مقام ارزش راهبردی و اساسی شهید بهشتی در نظام جمهوری اسلامی ظلم کردند. شما چرا این اندیشه ها را بردید در تلاطم مجادلات سیاسی قرار دادید. شهید بهشتی بالاتر از این مجادلات بود که در این مسیر سیاسی خاص هزینه شود. ما امروز در موقعیتی هستیم که بازخوانی اندیشه های بهشتی می تواند برای نسل سوم و چهارم راهی به نشاط و روحیه و حیات دوباره جامعه ما بگشاید و مسیر باز کند و جلو ببرد.

آن زمانی که شهید بهشتی آمد قاعده تلازم عقل و شرع را مطرح کرد هیچ کس به صورت تلازم تام به این قاعده ملتزم نبود نه در حوزه نجف و نه در حوزه قم. حتی مرحوم شهید مطهری هم به اندازه ای که شهید بهشتی در کتاب شناخت اسلام در این رابطه بحث کرده است به تلازم قاعده عقل و شرع اعتقاد ندارد و از آن دفاع نمی کند اما شهید بهشتی این تلازم را به عنوان یک بنیان مشخص و ذاتی برای تبیین اندیشه اسلامی و جامعه اسلامی تعریف کرد و در کتابش آورد و بر آن پافشاری کرد. من یادام هست وقتی با ایشان بحث هایی می شود و هجمه هایی می شد ایشان نهایتا به هیچ وجه از این قضیه کوتاه نمی آمد. معمولا قاعده تلازم عقل و شرع از یک طرف جوابگوست و آن تعبیر «ما حکم به الشرع حکم به العقل» است اما بحث اینکه «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» در بحث هیچ کدام از بزرگان وجود نداشته است. بالاترین حرفی که در اینجا گفته شد را مرحوم شهید مطهری در باب قاعده عدالت گفت و گفت قاعده عدالت در سلسله علل

احکام است یعنی «کل ما حکم به العقل فی العداله حکم به الشرع». این بالاترین مطلبی بوده است که دیگران بیان کردند ولی شهید بهشتی اینطور روی این بحث پافشاری کرد. مرحوم هاشمی رفسنجانی یک جریان عمل‌گرای کاملاً بدون درک و فهم از مسائل بنیادین حیات اجتماعی را درست کرد و این افراد در بدنه دولت خودش به صورت نیروهای اجرایی تبدیل شدند که الان مدیران تعدادی از این احزاب همین افراد هستند. همین امروز از آنها سوال کنید یک تعریف از عدالت ارائه بدهید هیچ چیزی نمی‌توانند بگویند. همین امروز بگو شما بودجه سال ۹۸ را بستی یک منطق پایه عدالت محور در توصیف این بودجه مطرح کن. نه تنها نمی‌گوید بلکه کاملاً پنهانش می‌کند. چرا دارید با روان جامعه بازی می‌کنید؟ چرا دارید میراث شهید بهشتی را اینطور بر باد می‌دهید و همه چیزش را از هم می‌شکافید. اصلاً شما می‌فهمید دارید چه می‌کنید؟ آن کسی که طی این سی سال بیش از همه استقامت کرده، تاکید کرده و در مقابل همه حمله‌ها در فضای داخلی خصوصاً در بخش مدیریت و اقتصاد ایستاده است و دفاع کرده رهبرانقلاب آیت‌الله خامنه‌ای بوده است. یعنی اگر یک نفر به مبانی شهید بهشتی وفادار باشد خود ایشان بوده است. حالا آن مقدار که می‌توانسته در دولت و مجلس و بخش‌های مختلف جلود برود و اثر بگذارد تا نتیجه حاصل بشود.

ما الآن در این موقعیت قرار گرفتیم که در جلسات تخصصی بحث کردن درباره عدالت تبدیل به یک بحث طنز و تعارفی شده است. ما الآن با این وضعیت مواجه هستیم. وقتی اینطوری شد اثرش را در همه بخش‌ها مشاهده می‌کنید. وقتی می‌خواهند بودجه تقسیم کنند هر نماینده سعی می‌کند آنچه می‌تواند به سمت حوزه انتخابیه خودش بکشد بکشد تا در انتخابات عقب نیفتد. هر روز ارتخانه‌ای سعی می‌کند هر چه می‌تواند به سمت خودش بکشد بکشد. در این میان یک مجادله رخ می‌دهد تا هر کدام به یک دستاوردی برسند. اینجا ما می‌توانیم راجع به عدالت صحبت کنیم؟! تقاضای من از شما این است اندیشه‌های شهید بهشتی را جدی بگیرید. فقدان شهید بهشتی امروز کاملاً در جامعه ما محسوس است.

فقدان شهید مطهری به اندازه خودش محسوس است اما من هر چه نگاه می‌کنم می‌بینم آنچه جای خالی خودش را نشان می‌دهد شهید بهشتی است. این تعبیری بود که رهبری مطرح کردند اگر شهید بهشتی در قید حیات بود قطعاً کسی بجایشان برای رهبری به کسی فکر نمی‌شد.

این راهم بدانید جریان اجتماعی لیبرال آنقدر پررواست که به هیچ وجه با این نوع مباحث و فشارها و مطالبات کوتاه نخواهد آمد. این مشکل مربوط به ایران هم نیست، در کل دنیا اینطور شده است. مثلاً مردم هرچقدر در پاریس لباس زرد بپوشند حقی به دست نخواهند آورد اما زمانی که اقتصاد لیبرال چیزی را تصویب کند ظرف یک جلسه آن را تبدیل به قانون می‌کنند و هزینه روی جامعه می‌گذارند. اینها دوستان خود ما هستند. خیلی از آنها در ایام جنگ در دفاع مقدس حضور داشتند ولی از مفهوم شرافت و عدالت چیزی در وجودشان باقی نمانده است فقط دنبال این هستند چطور می‌شود از جایی رانت گرفت. من نمی‌خواهم به بچه‌های دفاع مقدس توهین کنم من خودم از همان‌ها هستم ولی از این سنخ آدم‌ها امروز هم داریم که ترکش در بدنشان است ولی چیزی از مفهوم عدالت برایشان باقی نمانده است و فقط دنبال این هستند چطور می‌توانند یک مزیت اقتصادی را به خودشان جلب کنند و جلو بروند. شما باید هم در مبنا قوی باشید، هم در برنامه مطالعه کنید و هم در مطالبات جدی باشید.

مرحوم شهید بهشتی در قانون اساسی نشان داد این اصول هفتگانه را هم عرض می‌داند. آن تعبیری که بارها مطرح می‌شود این تعبیر است که دو شیوه برای به هم خوردن هم عرضی این ارکان اتفاق افتاده است. شیوه اول دور زدن است. این دور زدن را همه یاد گرفتند و می‌شود گفت در همه بخش‌های مربوط به قوه مقننه و مجریه و قضائیه همه دور زدن را یاد گرفتند. شیوه دوم حالت اصلی و فرعی کردن است. من گاهی اوقات با بعضی از حقوقدانان شورای نگهبان یا با بعضی از فقهای شورای نگهبان مباحثی مطرح کردم خودشان قبول دارند این اصلی فرعی کردند اما دارد به ما لطمه می‌زند چون پشتوانه مبنایی

مسئله دنبال نشده است و ادبیات پایه این بحث رها شده است. وقتی الآن می خواهیم جمع بندی کنیم اقتصاد چطور باید کرامت جامعه را حفظ کند نمی توانیم به یک جواب روشنی برسیم. بنابراین الان صحبت شورای نگهبان این است که کار تاسیسی نمی کنم، کار تاسیسی را باید حوزه و دانشگاه انجام دهد؛ من کار تنفیذی می کند و آنچه پیش من می آوردند را ارزیابی می کنم و خروجی آن را بیرون می دهم.

عدالت توحیدی

من فکر می کنم که شما روی بحث عدالت توحیدی شهید بهشتی تمرکز نکنید چون آن بحث در مقابل بحث های عدالت خواهانه مارکسیست ها بوده است و مربوط به زمان خودش است. باید برگردیم بینیم شهید بهشتی چطور آحاد جامعه را در مصونیت فراگیری حقوق و شئون اجتماعی قرار داده است. شما بندهای قانون اساسی را نگاه کنید. می گوید همه آحاد مردم در برابر قانون مساوی هستند. این تعبیری است که شهید بهشتی آنها را دنبال کرده و در قانون اساسی گنجانده شده است.

در بحث عدالت در کشور ما تاکنون دو نظریه مطرح شده است. غرب کلاد در قرن بیستم به این نتیجه رسید عدالت نوعی احساس و فضیلت است و بنیان واقعی در حیات اجتماعی نیست بلکه فضیلت و نوعی همگامی و همدردی است ولی اینکه بخواهید عدالت را در مورد تقسیم پول در جامعه اجرا کنید با قواعد پولی و مالی نسبت پیدا نمی کند. این جمع بندی غربی ها است. در کشور ما یک تعریف عدالت به صورت کلاسیک است که از فرمایش امیرالمومنین که «العدل یضع الشی فی موضعه» اخذ شده و از اولین دانشمندانی که این تعریف را مدون کردند خواجه نصیر طوسی بوده است. بنده در مقالاتم توضیح دادم که اینجا یک اشتباه بزرگ اتفاق افتاده است. اشتباه این است که امیرالمومنین فرمود عدل چیزی است که اشیا را در موضعش قرار می دهد. متکلمین اشتباه کردند آمدند تعریف مسبب را جای تعریف سبب گذاشتند. حضرت فرمود عدل،

قرار دادن چیزی در جای خودش است. این تعریف دوری است. یعنی هر کس خودش را در موضعی که دارد محق بداند بلکه فرمود عدل چیزی است که هر چیز را جای خودش می‌نشانند. بنابراین ما باید دنبال تعریف پایه ای عدل بگردیم. بنده در مباحث تاریخی و سیره و روایات این موضوع را آوردم که علی (ع) بنیاد عدل را بر تساوی آحاد جامعه در بهره مندی و حقوق و تکالیف قرار می‌دهد مگر ادله ای بیاید جداگانه تفاوت‌ها را اثبات کند. پس بنیان تساوی است، تفاوت‌ها باید اثبات شود. بنیان تفاوت نیست که تساوی‌ها اثبات شود. همین جا نقدی معطوف کنم به کتاب عدل الهی شهید مطهری. ایشان در فصل اول کتاب که عدل را تعریف می‌کنند در پایان می‌گویند تفاوت ذاتی انسان‌ها است و بنابراین تفاوت بهره‌برداری‌ها و حقوق ذاتی انسان‌ها است. ما به این تعریف نقد داریم این تعریف تعریفی است که می‌خواهد بنیان متفاوت حقوق را اصل بگیرد و به دنبال او دنبال اثبات تساوی باشیم در حالی که که در ادعیه نسبت به ساحت امیرالمومنین و نسبت به ساحت مقدس حضرت حجت آمده است «السلام علیک ایها العادل فی البریه القاسم بالسویه» سلام بر تو که عدالتت در بریه و تقسیم بالسویه است. بنابراین تعریفی که بنده از عدالت بیان می‌کنم و به نظرم شهید بهشتی در تدوین قانون اساسی به این تعریف وفادار بود این است که همه آحاد جامعه در بهره‌مندی‌ها در حقوق و در تکالیف دارای نسبت مساوی هستند، مادامی که با مبدا متفاوت، تفاوت‌ها اثبات شود. شاید مبدا عوض شود ولی نتوانیم تفاوتی اثبات کنیم. بنابراین اشتباهات تاریخی زیادی اینجا اتفاق افتاده است. مثلاً فمینیست‌ها به ما انتقاد می‌کنند می‌گویند شما در دین خوانش مردانه داشتید. من کاری به مجادلات فمینیسم ندارم ولی بخشی از حرفشان درست است. چرا؟ به خاطر اینکه آیات قرآن که در مورد بخشی از تقسیم ارث و سایر مسائل می‌فرماید «للرجل مثل حظ الانثیین» مربوط به قواعد خاص ارث است ولی قرار نیست از آن خوانشی پیدا کنیم که کل فرهنگمان اینطوری شود که مرد را دو برابر زن حساب کنیم. بنابراین اگر به مبدا برگردیم امیرالمومنین فرمود عدل هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد.

بنابراین ما باید دنبال تعریف عدل باشیم و تعریف عدل دارای یک مبنای کاملافطری و کاملاعقلی است که دین در تعاریف خودش آن را تکمیل می‌کند.

این بحث یک بحث اصولی هم دارد. طلبه‌ها در بحث حقیقت شرعیه این بحث را می‌کنند که آیا آن مفاهیمی که دین بیان کرده دارای معنای خاص خودش در شرع است یا یک مبنای فطری و عقلانی دارد. مبنای بنده همین است امکان ندارد شرع بدون اتخاذ یک مبنای فطری و عقلانی بتواند ورود در این مفاهیم داشته باشید یعنی وقتی می‌خواهد کلمه عدل را در ادبیات خود به کار بگیرد آن مبنا را اتخاذ می‌کند و مفاهیم را تکمیل و تدقیق می‌کند و در فضایی می‌برد که به بحث عبودیت نزدیک می‌کند؛ نه اینکه از خودش مفهومی را ایجاد کند و شما آن را مستقل از عقل و فطرت در جامعه جاری کنید. شهید بهشتی در کتاب نقش آزادی در پرورش کودکان راجع به بحث عقلانیت و فطرت و نقش پایه آن در تربیت و اینکه دین آن را رشد می‌دهد صحبت می‌کند. ایشان همان جا این بحث را مطرح می‌کند. واقعا هر چقدر ما حسرت بخوریم بر اینکه شهید بهشتی در سن ۵۳ سالگی که آغاز حرکت باروری فکری و علمی اش است به شهادت رسید کم است. چه ضایعه بزرگی شد که امام فرمود ایشان یک ملت بود و یک ملت را از ما گرفتند.

توسعه و عدالت اجتماعی

هر مقدار که ما به سمت عدالت در توزیع و حقوق و بهره‌مندی‌های پایه می‌رویم اقتصاد دان‌هایی که فضای آزاد را دنبال می‌کنند ایراد می‌گیرند که شما دارید از مدار خلاقیت، رقابت و رشد خارج می‌شوید و اینها مالکیت خصوصی را با مشکل مواجه می‌کند. اگر مالکیت خصوصی با مشکل روبرو شود علاقه به رشد و حرکت از بین می‌رود و جامعه در تولید ثروت و قدرت افول می‌کند.

مشکل مسئله این است که نگاه شهید بهشتی این بود می‌توانیم جامعه‌ای با هفت رکن همگام داشته باشیم. الان تمام سایت‌ها و ماهواره‌های ضد انقلاب حرفشان

این است نمی‌شود این هفت رکن را با هم داشت. کل قانون اساسی ما دعوی اش این است که می‌شود؛ بنابراین الآن نیازمند نظریه‌های پایه‌ای هستیم که این می‌شود‌ها را توضیح بدهد. آن وقت اینها خیلی ریز می‌شود. چطور شما در آموزش و پرورش دسترسی‌ها را توسعه دهید که ظرفیت‌های رقابتی از اول بالا برود. چطور بتوانید نیازهای کفاف جامعه را در بنیان تعریف کنید که بتواند استواری اول جامعه را شکل بدهد.

بنده خیلی خدمت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ارادت دارم و معتقدم بخشی از زیرساخت‌های اقتصادی جامعه ما را در دهه هفتاد ایشان ساخت ولی همان زمان هرچه درباره مبادی عدالت با ایشان صحبت می‌شد بی‌فایده بود و آخر رسماً در تلویزیون گفتند تا زمانی که به یک توسعه معقول برسیم عدالت اولویت ما نیست. این مسئله به صورت دومینو جلوم می‌رود. شما می‌گویید در این دهه عدالت مسئله ما نیست. در دهه بعد بدتر اولویت ما نیست. یک جوانی که می‌خواهد الآن یک آپارتمان برای زندگی خودش تهیه کند در همین فاصله که فکر می‌کرد با دو بیست میلیون بتواند یک آپارتمان پنجاه متری بخرد باید چطوری به مسئله نگاه کند؟ شما چطور اقتصاد دان‌هایی هستید؟ این خیلی مشکل است در شهرهایی که موجود است برخی زمین‌هایی که جزا رضی دولتی است به صورت برنامه ریزی دراز مدت بسازید و به آنها امکانات بدهید. این حرف عجیبی است؟ پس جوان نسل سه و چهار باید چکار کند؟ باید چطور به من طلبه و روحانی نگاه کند. شما کجای کار هستید که از بدنه هفتاد درصد جامعه که با حقوق حداقلی زندگی می‌کنند یک مرتبه دنبال یک اقتصاد پرشتاب در بخش پولی و مالی بروید و در این شهرها هایپرهای عجیب علم کنید. آیا با این کار توانستید از ابزارهای جدید برای توزیع استفاده کنید. شما یک خودرو از آلمان بخرید که برای سی سال پیش است. یک قطعه لازم دارید. به سایت شرکت مراجعه می‌کنید اگر خود شرکت نداشته باشد به شما اعلام می‌کند چون این خودرو در برزیل زیاد مورد استفاده است الآن این قطعه در شرکت توزیعی ما در برزیل موجود است. این روش توزیع است. شما در توزیع کل کارتان همین است که مواد شوینده و غذایی را به تبدیل به عنصر رقابت در بازار کردید.

چرا شما می‌آید یک نسل را به گروگان می‌گیرید. شما که از صنعت چیزی نمی‌فهمید چرا یک نسل را به گروگان می‌گیرید. اگر تو از زیرساخت‌های ارتباطی چیزی نمی‌فهمی چرا یک نسل را به گروگان می‌گیری. بیا منصف باش، بیا انسان باش بگو من این چیزها را نمی‌دانم. کار من نیست.

اگر شهید بهشتی امروز در میان ما بود یک لحظه به یک دانه از این اتفاقات راضی نمی‌شد. این طور تقسیم مسئولیت‌ها، این طور تقسیم سمت‌ها چیست. در همین الگوی پیشرفت بسیاری از مجلسی‌ها و مسئولین دولتی آمدند. سوال این بود تعریف خود را از عدالت در بحث بودجه ارائه بدهید. گفتند این کار ما نیست. پس چه کسی می‌خواهد به جامعه یک مبنای پایه بدهد. آقای رئیس جمهوری هم همه چیز را به بحث برجام پیوند داد. بعد اقتصادی برجام چه بود؟ می‌گفتند اگر ما بتوانیم تولید نفت را به دو و نیم میلیون برسیم شیب نقدینگی را با ورود دلارهای نفتی جبران می‌کنیم؛ یعنی پول‌ها در بانک است و سود می‌خواهد. اقتصادی که سه درصد رشد دارد نمی‌تواند بیست درصد سود بدهد. بعد چون نمی‌تواند این سود را بدهد دو و نیم میلیون بشکه نفت می‌فروشیم، یک میلیون بشکه را برای جبران نقدینگی می‌گذاریم. حتی مجبور شدند بیست تریلیون برای موسسات اقتصادی بدهند. این می‌شود اقتصاد؟ این می‌شود توجه به عدالت؟ دیروز کمیسیون تلفیق تصویب کرد چهار صد هزار تومان روی حقوق‌ها بگذارید ده درصد هم اضافه کنید. آقای نوبخت اصلاً نگذاشتند این مصوبه شکل بگیرد و نیمه شب نامه زد که دولت نمی‌تواند این امر را قبول کند. شما می‌دانید دارید چطور کفه وارونه شده‌ای را در نظام پولی و مالی برای سال ۹۸ شکل می‌دهید؟

تفاوت‌های اندیشه‌ای و عملی شهید بهشتی و شهید مطهری



مصاحبه محمدحسین صفارهرندی

علی رغم اشتراک نظر شخصیت های برجسته و بزرگی مثل شهید مطهری و شهید بهشتی و اصولی که همه آنها به آن پایبند و وفادار بودند ولی ما جلوه های متفاوتی از شخصیت ها را در عرصه های فعالیت فکری و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مشاهده می کنیم. من در کشف رمز این تفاوت ها یک جهت به نظرم باید جدی گرفته شود و آن اینکه به مشرب اصلی این شخصیت ها را توجه داشته باشیم. شاید مهم ترین وجه تمایز بین شهید مطهری و دیگر بزرگان عرصه دانش و علم و عمل اجتماعی در دوره معاصر ما این است که شهید مطهری روی جنبه های معرفتی و مباحث ایتولوژیک و مباحث فلسفی و ابیادها و نیاید های اعتقادی ممحز بود. ایشان در این عرصه شخصیتی بی بدیل است. طبیعی است در ساحت مباحث اندیشه ای و اصول اعتقادی و فکری ردی از نگاه مسامحه آمیز را مشاهده نمی کنید یعنی شما نه در باب توصیف واقعیات حق دارید مسامحه کنید و باید اشیاء را همانگونه که هستند بشناسید و نه در عرصه احکام شرعی مسامحه کنید. با این حال وقتی شما به ساحت عمل اجتماعی می رسید، تحقق یافتن آن اعتقادات در بستر جامعه با آن نگاه قابل تحقق نیست و نمی تواند جوابگوی پیچیدگی های شرایط باشد.

ما شهید بهشتی را یک شخصیتی می بینیم که با وجود مسلح بودن به همان اندیشه ناب اولیه که مبتنی بر نگاه توحیدی ایشان است و با وجود وفادار بودن به ایتولوژی ناب و

خالص ولی چون یک بخش عمده ای از حیات اجتماعی اش از جنس تحرک در محیط جامعه است، از جنس درگیر شدن با موضوعات به صورت عینی است و چون در کار ساختن یک جامعه آرمانی برای آینده است و عمل اجتماعی اش وجه غالب شخصیت اوست و به عبارتی می توان گفت به ساحت مدیریت و اداره کردن رومی آورد با سعه صدر و نگاه تسامحی با مسائل برخورد می کند. منظور از اداره کردن این است که ایشان فکر می کرد خوب است یک عالم حوزوی به مباحث دیگری مثل زبان و علوم روز آشنایی داشته باشد. شهید بهشتی کسی است که سراغ اینطور مسائل آمد. به مدارس آموزش و پرورش قم آمد و معلمی کرد و در برهه ای کارمند آموزش و پرورش می شود. ایشان در همان رژیم گذشته با شهید باهنر کتاب تعلیمات دینی برای مدارس می نوشتند. این نگاه، نگاه اجتماعی است. حتی می بینیم ایشان ماموریتی در خارج کشور پیدا می کند.

شما در رفتارهای ایشان رگه هایی از تسامح را مشاهده می کنید. یک نمونه معروفش این است که آن زمان می گفتند ایشان در اذان شهادت به ولایت امیرالمومنین نمی دهد. ما چه در اذان و اقامه نام مبارک امیرالمومنین را هم می بریم و به ولایت ایشان شهادت می دهیم ولی همه می دانند این جزء اذان نیست و اگر کسی به اعتقاد اینکه جزء اذان است آن را بگوید مرتکب بدعت شده است ولی ما تیمنا این تعبیر را به کار می بریم. شهید بهشتی در مقاطعی که مامومین ایشان از اهل سنت بودند برای اینکه جمع بین همه نگاه ها کرده باشد این مطلب را در اذان و اقامه نمی گفت. برخی به ایشان خرده می گرفتند. آقای بهشتی شجاع ترین مردی است که در رو داشتن این تسامح های ممدوح خیلی کار کردند.

در ابتدای انقلاب وقتی اولین نهادها را تاسیس می کردیم این نگرش، یعنی نگرش ناظر به تحقق نگاه ایدئولوژیک در عرصه عمل خیلی کار سختی است. این به مدد داشتن همین روحیه توأم با سعه صدر آسان می شود. البته این کار خساراتی هم دارد و شاید شهادت

شهید بهشتی ناشی از همین خوش بینی بود که هر کس دست همراهی دراز می‌کرد ایشان آن دست را رد نمی‌کرد. خب یکی از آنها هم منافقی از کار در می‌آید ولی ایشان فکر می‌کند می‌ارزد ما در این راه قربانی بدهیم اما دست‌های دراز شده به سمت خود را پس‌نزنیم البته در چهارچوب همان قواعدی که پذیرفتیم. اگر ملاحظات امنیتی در آن زمان رعایت می‌شود اندیشه شهید بهشتی با چنین مشکلی مواجه نمی‌شد.

نگرش ایشان نگرش ناظر به عمل است و پیاده کردن احکام در محیط اجتماعی. در پیاده کردن احکام در محیط اجتماعی تنازل روا است، اما در مقام وضع نگرش ایدئولوژیک یا در شناخت هستی ما یک سرسوزن نمی‌توانیم از حقایق هستی تسامح کنیم و نمی‌شود چیزی را جابجا کرد ولی در مقام عمل چرا؛ می‌شود به نفع پدید آمدن شرایط مناسب شرایط عاریتی را مورد نظر قرار دهیم.

سوال مصاحبه کننده: شما محل اختلاف یا تفاوتی که میان اندیشه شهید بهشتی و اندیشه شهید مطهری قائل هستید این است که شهید بهشتی در ساحت کنشگری و عرصه عمل فعال تر بودند و دغدغه این را داشتند که نگرش ایدئولوژیک خودشان را در عرصه عمل پیاده کنند اما این را در شهید مطهری به وضوح نمی‌بینیم.

شهید مطهری ممحز شده در مباحث فکری و ایدئولوژیک است و کمتر در ساحت عمل اجتماعی حضور دارد لذا این شبهه در ذهن برخی پیش آمده بود که اصلاً شهید مطهری سیاسی نیست. برخی دچار این توهم و خطای در ارزیابی شده بودند. وقتی می‌خواستند بعد از شهادتشان شخصیت ایشان را تکریم کنند یک عده مخالفت می‌کردند چون توهم داشتند اصلاً آقای مطهری جزء انقلابیون نبوده است. دلیلش اول بی‌اطلاعی آن افراد از تلاش‌های پنهان شهید مطهری در عرصه سیاسی است و ثانیاً تفاوت شخصیتی که از آقای مطهری در مقایسه با آقای هاشمی رفسنجانی یا مقام معظم رهبری که عمل سیاسی

و اجتماعی غالب و مشهود داشتند بود. آقای بهشتی هم جزء این دسته از افراد است. سوال مصاحبه کننده: شما به نگرش ایدئولوژیکی اشاره کردید که هم شهید بهشتی و هم شهید مطهری به آن پایبندی داشتند و از آن پایگاه فعالیت می‌کردند و از آن وجه نظر، نگرش به مسائل داشتند. در دوره حیات این دو شهید آن صحنه ای که درگیری در آن وجود داشته و محل نزاع بوده نزع بین اسلام و غرب بوده است. سوال این است شناخت این دو بزرگوار نسبت به مسائل غربی چگونه بوده است و آیا در نگرش اصیل کدام یک از آنها جلوتر بودند؟ آیا مطهری شناخت صحیحی داشته یا بهشتی؟ این شناخت در کدام یک صحیح تر اتفاق افتاده است؟

پاسخ صفار هرندی: اگر بخواهیم ظاهری قضاوت کنیم باید بگویم اگر شهید مطهری هم مثل شهید بهشتی یک دوره ای در غرب زندگی کرده بود مباحثش یک رنگ تازه تری به خود می‌گرفت و تفاوت‌هایی پیدا می‌کرد. این خیلی مجمل و ظاهرینانه است؛ اما ریشه تفاوتی که در نگاه این دو بزرگوار وجود داشت متاثر از این است که مرحوم شهید مطهری غرب شناسی اش کاملاً مبتنی بر مباحث انتزاعی بیرون از محیط واقعی است یعنی کاری ندارد آنجا چه اتفاقی می‌افتد. مبناهایی که غرب دست مایه وصول به طراحی‌های عملی کرده است مد نظر ایشان بوده است.

مثلاً در بحث التقاط، شهید مطهری آمیختن بخشی از آموزه‌های مارکسیستی با اندیشه اسلامی را به درستی مورد هجوم قرار می‌دهد و این حرکت را در جهت تخریب اندیشه دینی شناسایی می‌کند و به درستی هم تعبیرشان این است اگر کسی خلق و خدا را به یک اندازه در کنار هم قرار دهد نوعی شرک است. این محصول همان دقت فلسفی است اما ممکن است یک طور دیگر به این مسئله نگاه کنیم و آن اینکه کسی که می‌گوید به نام خدا و به نام خلق می‌خواهد بگوید خلقی که در مسیر خداست دارد کار خدایی می‌کند بنابراین این سخنی شرک آمیز نیست. همان چیزی که در آیات کریمه است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تو را بس است». اینجا مومنین را شریک خدا قرار ندادیم، یعنی خلق و خدا در عرض هم نیستند، بلکه در طول هم هستند.

شهید بهشتی به این نگرش بیشتر نزدیک است که کسانی که قرار است حکم خدا را محقق کنند باید دیده شوند؛ یعنی مردم اینجا موضوعیت بیشتری پیدا می‌کنند. این نگرش به جریان مردم سالاری نزدیک می‌شود و نگرش دموکراسی موضوعیت پیدا می‌کند. شهید بهشتی استاد اندیشه‌های مردم سالارانه در محیط پس از انقلاب ما است و، در شرایطی که خوش بینی به حزب در جامعه دینی ما وجود نداشت بانی و موسس تشکیلات حزبی می‌شود. او این ضرورت را فهمید که اگر می‌خواهیم خدا را در زندگی بشر جاری کند باید نقش آفرینی خداجویان را درست معنا کنیم. از این جهت نگرش شهید بهشتی به نیازهای مسلم جامعه پس از انقلاب ما خیلی نزدیک بود.

اگر اجازه دهید به عنوان شاهد عرض کنم شهید بهشتی در تشکیل بسیاری از نهادها نقش آفرینی داشتند. صرف نظر از آنها، نقش آفرینی ایشان در مجلسی است که به نام خبرگان قانون اساسی شکل می‌گیرد. رئیس آن مجلس آقای منتظری بود که بین اساتید حوزه شناخته شده تربود و مجتهد نامی بود اما مختصری که از نحوه اداره شدن مجلس توسط رئیس اصلی گذشت معلوم شد این طوری کار جلونمی‌رود. به همین جهت مرحوم بهشتی که نائب رئیس بود جلسه را اداره می‌کرد. وقتی ایشان در جایگاه اداره جلسه نشست معلوم شد برای ریاست کردن علاوه بردانش چیزهای دیگری هم لازم است؛ از جمله نگاه وسیع تر و جامع تر، در یکجا مسامحه خرج دادن و یک جا قاطعیت خرج دادن لازم است. یک دفعه آقای منتظری کنار نشست بود و آقای بهشتی جلسه را اداره می‌کرد. آقای منتظری در صحن خارج از نوبت مداخله می‌کرد. مرحوم شهید بهشتی به ایشان اجازه نمی‌داد وارد بحث شود. آقای منتظری عصبانی شد گفت همین است که می‌گویند انحصارطلب هستی. مرحوم بهشتی بدون اینکه تغییری در چهره اش حاصل شود خیلی

آرام گفتند متشکریم و از این قضیه عبور کردند.

همه کسانی که آنجا نشسته بودند از اعظام قم بودند. اداره کردن آن جلسه کار دشواری بود و همه گواهی دادند بهترین کسی که می‌توانست آن جلسه را اداره کند ایشان بود. خصیصه های ایشان جامعیت بود که یکجا باید کوتاه بیاید و یکجا به شدت قاطعیت به خرج دهد. آمیزه ای از اینها محصول نگرش اجتماعی به مسائل ایدئولوژیک بود.

سوال مصاحبه کننده: به نظر شما می‌توانید اینطور جمع بندی کنیم که شهید بهشتی بیشتر در لباس مدیر دینی بروز پیدا کردند تا یک متفکر عمیق اسلامی.

کاملادرس است. شهید بهشتی آدمی متفکری بود، نظریه پرداز است، موازین مبنایی دین دستش است فیلسوف است همه این جنبه ها را دارد ولی شخصیت غالبی که از او مشاهده می‌کنیم این است که استراتژیست است، مدیر است، مصلح اجتماعی است. شاید اگر شرایط طور دیگری بود ایشان از وجوه دیگر شخصیتش بیشتر بهره می‌گرفت. من عرض کردم ایشان رفته بود کتاب تعلیمات دینی برای مدارس نوشته بود. آنجا که مقتضیات زمانه نیاز دیگری را برجسته می‌کند آقای بهشتی به واسطه نگرش مصلحانه خودش بر آن وجه متمرکز می‌شود کما اینکه شهید مطهری به واسطه احساس خطری که نسبت به اصول و مبانی اعتقادی جامعه در تاثیر پذیری نگاه اسلام از نگرش مادی در غرب و شرق می‌کند، ایشان می‌خواست با مادی گری در محیط علمی درگیر شود در حالی که ما شهید بهشتی را در این زمینه کمتر مشاهده می‌کنیم.

سوال مصاحبه کننده: درباره تحول دوستی و تحول خواهی شهید بهشتی در رویکرد متفاوتی که به اشخاص و متفکران داشتند توضیح بدهید.

من از برخی دوستان نزدیک به شهید بهشتی شنیدم زمانی که داشتند برای انتخاب نخست وزیر تصمیم می‌گرفتند که باید هماهنگ با رئیس جمهور می‌بود و با نظر او هم

موافق می بود و از این طرف هم مجلس می خواست به نخست وزیر رای اعتماد بدهد؛ آن زمان وقتی بحث هایی در این زمینه مطرح می شود شهید بهشتی آنقدر آرامش داشت افرادی را پیشنهاد می داد که برای برخی اعجاب آور بود. مثلاً ایشان گفته بود اگر مسعود رجوی منافع نبود شاید به واسطه قدرت سازماندهی و تحرکات اجتماعی مناسب اداره کردن دولت بود. به اینکه این نقل قول چقدر اعتبار دارد کاری ندارم می خواهم بگویم ایشان تا این حد سعه صدر داشت آدمی که قاتل ایشان شد برای به کارگیری پیشنهاد می داد. می شود یک طوری حمل به تعبیر شما کرد که نگاه تحول خواهی که در ایشان به عهوان مصلح اجتماعی بود او را آماده می کرد از گروه های مختلف بهره بگیرد.

من خودم یک خاطره از ایشان دارم. ما در دوره بعد از فراغ التحصیل شدن از دبیرستان بودیم که یک جلسه ای برگزار می کردیم و یکبار شهید بهشتی را دعوت کردیم. این موضوع برای دهه پنجاه بود. ما یک نمایشی را با حضور برخی دوستان هنرمندانمان جلوی شهید بهشتی اجرا کردیم. این نمایش تعریضیه هیئت های مذهبی بود و در عمل هیئت ها را خدشه می کرد. حتی وهن آنها بود. این نمایش وقتی در حسینیه ارشاد اجرا شده بود و دکتر شریعتی که شاهد این نمایش بود در پایان گفته بود این کار شما ضربه زدن به یک سازمان تاریخی به نام هیئت در مکتب شیعه است که منشا خیلی اتفاقات بوده است. شما می خواهید هیئت نامناسب را تخطئه کنید ولی دارید ریشه کل هیئت را می زدید کاش می آمدید هیئت موجه را هم نشان می دهید.

پس حتی وقتی دکتر شریعتی این را دیده بود زبان نقد گشوده بود. وقتی این نمایش جلوی شهید بهشتی اجرا شد من منتظر بودم ایشان چپ و راست انتقاد کند و بگوید همه چیز را از بین بردید ولی ایشان یک کلمه در نقد کار بچه ها نگفت و فقط ستایش کرد که چقدر خوب است شما با این توانمندی وارد عرصه هنر دینی شدید.

می خواستم این را بگویم نوع نگاه شهید بهشتی یک نگاه مسامحه از نوع پدرانه نسبت به عاملین است. ایشان وقتی می خواست گریبان کسی را بگیرد سخت گیرانه یقه گیری

می کرد. ایشان خیلی منضبط بود. ایشان خیلی مودب به آداب بود و مورا از ماست می کشید ولی جمع کردن باروحیه از این جنس که افراد از زیربال و پرش پراکنده نشوند همان چیزی بود که به او خصیصه جامعیت داده بود.

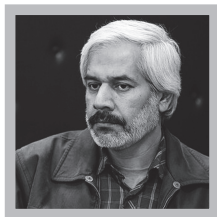
سوال مصاحبه کننده: امروزه در جامعه کنونی ما نیازمند حضور افرادی نزدیک به بهشتی هستیم یا شهید مطهری؟ به نظر شما اگر عمر این شهید ادامه پیدا می کرد می توانستند نماینده دو طیف سیاسی باشند؟ یعنی تفاوت ها به این صورت هست یا نه؟

پاسخ: واقعه این است ما نیازمند همه اینها هستیم یعنی هیچ کدام جای دیگری را نمی گیرند و هر کس در جای خودش موضوعیت داشته دارد. شاید اشکال خیلی افراد این است در مواردی با پناه بردن زیر سایه ساریکی از نحله ها یا از این شخصیت ها برای سرکوب شخصیت دیگر بهره گیری کنند. این بدترین نوع سوء استفاده از این افراد است برای اینکه اینها مکمل همدیگر هستند. چه بسا گاهی شاهد بودیم بزرگانی که به یک مشربی شناخته می شوند وقتی در شرایط متفاوتی قرار می گیرند مشربشان تغییر می کند. شما تحولاتی که مطهری در باب مسائل اقتصادی داشته است را ببینید. برداشت هایی که ایشان از سرمایه و کار داشت این تصور را برای برخی پیش آورد که نگاهشان نزدیک به نگرش سوسیالیستی است. آن موقع گفتند اینها دست نوشته های جداگانه ایشان بوده است و نباید آنها را کنار هم قرار می دادند تا حمل برفهم نادرست شوند. آنقدر این اتفاق آفت زا بود که امام دستور دادند کتاب ایشان از دسترس خارج شود.

من می گویم ترسیم این سیمای شهید مطهری کاملاً متفاوت از سیمای قبلی ایشان بود که موضع تندى علیه جریان سوسیالیستی داشتند. معنای این امر این است که تفاوت هایی اجمالی با گذشته داشتند و این محصول تاملات جدید و محیط جدید است. پس می شود گفت ما مستغنی از هیچ کدام نگرش ها نیستیم. ای کاش در جامعه ما فضایی

برای گفت و گوهای چند جانبه برای این مسائل به وجود می‌آمد و گفت و گوهایی که متاثر از تضارب آرا است خلق می‌شد. یکی از فقرا یمان این است که کمتر نظریه پردازی در جامعه ما شکل می‌گیرد. با اینکه قدم‌هایی هم در این زمینه برداشته شد تا کرسی‌های نظریه پردازی به خلق نظریه کمک کند ولی ما خیلی از این معنا دور هستیم و اجازه پرو بال گرفتن این نگاه‌ها دیده نمی‌شود و با ضرب تکفیر افراد مجبور به اصلاح برداشت‌های خودشان می‌شوند. من نمی‌خواهم رواداری نسبت به هر نوع نگاه به دین را ترویج کنم ولی مسئله این است این طور چیزها می‌طلبند یک مقدار آرامش در محیط بحث اصلی ایجاد کنیم و مشرب‌های گوناگون را به رسمیت بشناسیم.

نهاد و نهادسازی در اندیشه شهید بهشتی



دکتر شریف لک زایی

من در حوزه نظریه نهادی یا نهادگرایی بحثم را سامان دادم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وقتی شهید بهشتی با این پرسش مواجه می‌شود که آیا آزادی در جامعه ما تحقق پیدا کرد، ایشان در پاسخ به آن پرسش می‌گویند: خیر. نکته مهمی که مورد اشاره قرار می‌دهند این است ما یک شاه و یک مستبد را از کشور بیرون کردیم ولی ذهن‌های استبدادزده در کشور وجود دارد که این ذهن‌ها باید تغییر کند و تحول در ذهن ما ایجاد شود. این پاسخ اهمیت زیادی دارد. به یک معنا این را یک پاسخ از منظر نهادی تلقی می‌کنم و معتقدم شهید بهشتی با این پاسخ دارد زمینه‌ای فراهم می‌کند که اینگونه ارزش‌ها مثل آزادی و عدالت به گونه‌ای در جامعه تحقق پیدا کند که نهادی آن جامعه شود.

اجمالاً وقتی راجع به نظریه نهادی صحبت می‌کنم منظورم هنجار و عرفی است که در جامعه راجع به آن یک اجماع به وجود آمده است و به نوعی همه آن را پذیرفتند و مورد عمل و اجرا قرار دادند و متعهد هستند آن را مورد عمل قرار دهند. آزادی از چه منظری اینجا ورود می‌کند؟ آزادی هم باید به عنوان یک هنجار رایج تبدیل شود که ما بتوانیم از پس آن اموری که مبتنی بر آزادی است را دنبال کنیم. از این منظر است که احساسم این است شهید بهشتی هم اندیشه اش و هم عملش واجد این عناصر هست و به نوعی می‌شود گفت نظریه نهادی با اندیشه و عمل شهید بهشتی ارتباط وثیقی دارد و ایشان در قالب آن مباحث خود را مطرح می‌کنند. در این زمینه نقش شهید بهشتی در جامعه ایران پس از

پیروزی انقلاب و تاسیس نهادها و سازمان هایی به وجود آمده است قابل توجه است. در واقع نهادها ساختارهایی هستند که در قلمرو اجتماعی معنا پیدا می کنند و مواد حیات اجتماعی را شکل می دهند و تعاملات و فعالیت های انسان بر آن اساس در طی قواعد پنهان و آشکاری شکل می گیرد و تداوم پیدا می کند که این ارتباطات و تعاملات اهمیت زیادی خواهد داشت و می تواند جنبه نهادی را شکل ببخشد.

عرض شد یک وجه از اندیشه و عمل شهید بهشتی این است که بتواند یک ساختارهایی را برای تثبیت حیات اجتماعی شکل دهد. از این روست وقتی راجع به شهید بهشتی صحبت می کنم بر این نظر هستیم ایشان واجد اندیشه نهادی است و به نوعی در مباحث و عملکرد خودش تاکید دارد آن را نهادی کند. از همین رو است که ایشان بر کار گروهی و تشکیلاتی و سازمانی تاکید بسیاری دارد. خود ایشان یک جایی تصریح دارند خود من از سال ها پیش در فکرایجاد یک حزب و جمعیت سیاسی اسلامی بودم به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و تجربه ای که از نهضت ملی ایران در سال های ۲۹ تا ۳۲ به دست آوردم سخت به این معنا معتقد بودم که باید نیروهای ما به شکل یک تشکیلات سیاسی فعال درآیند. این اندیشه نشان می دهد که ایشان به نظریه نهادی معتقدند و خودشان به صراحت ذکر می کنند این اندیشه از سال ۳۲ در ذهن ایشان بوده است و در همین مسیر حرکت کردند و معتقدند بودند باید از این مسیر بشود ارزش های مورد قبول و مطلوب را در جامعه ترویج کنیم. مهم تر اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به تاسیس حزب جمهوری اسلامی مبادرت می کنند و حزب را نه به عنوان ابزاری برای کسب قدرت بلکه ابزاری برای خدمت به مردم تلقی می کنند که به نظر من نگاه مهمی به حزب و تحزب و نهاد و نظریه نهادی است.

حتی در خاطرم هست ایشان در تصمیمات حزبی که با نگاه ایشان اختلافاتی وجود داشت، وقتی اکثریت افراد حاضر در حزب به یک نتیجه ای میرسند، به رغم اختلاف نظر، از آن مصوبه و موافقت اکثریت دفاع می کردند و آن را مبنای عمل قرار می دادند.

بنابراین به نوعی ایشان به اقتضائات کار تشکیلاتی آشنا بوده است و ملتزم به عمل به آن بوده است چون ممکن است خیلی مواقع من شعار بدهم و از تحزب و کارگروهی سخن بگویم ولی در وقت عمل این اتفاق نیفتد و اگر گروه با نظرم موافق نباشند به طرز دیگری عمل کنم ولی شهید بهشتی به آنچه الزامات کار جمعی و کار گروهی است کاملاً موافق است. کسانی که در دانشگاه حضور دارند می دانند اقتضائات کار جمعی به گونه ای است که از مسیر تصمیمات فردی عبور نمی کند. طبیعتاً ایشان تداوم انقلاب اسلامی را هم به وجود این نگاه گره زدند. من دوست دارم در ادامه ابعادی از وجود نهادی اندیشه و عمل شهید بهشتی را مورد اشاره قرار دهم.

در ادامه پرسش اولیه که من مطرح کردم مبنی بر اینکه اگر آزادی در جامعه ما تحقق پیدا نکرده است چه کنیم که تحقق پیدا کند این راه را شهید بهشتی از مسیر تربیت انسان می داند. یکی از مسیرهای مهم و یکی از عناصر کلیدی که ما بتوانیم به وضعیت آزادی برسیم و سایر ارزش ها در جامعه تحقق پیدا کند از مسیر تربیت انسان محقق می شود. به همین دلیل ایشان بعد از سال ۳۲ به سمت تربیت انسان حرکت می کند و در آموزش و پرورش حضور موثری دارد برای اینکه به تربیت نیرو بپردازد. در فضای بعد از انقلاب هم اگر تحقیق میدانی صورت گیرد بسیاری از کسانی که با ایشان کار می کردند همان کسانی بودند که قبل از انقلاب توسط ایشان تربیت شدند و در مراکز و موسسات و مدارس که ایشان حضور داشتند پرورش پیدا کردند و تحصیل کردند و تربیت شدند. به تعبیر ایشان همه ارزش ها باید از مسیر آموزش و تربیت در جامعه نهادی بشود؛ نهادی یعنی به عرف رایج اجتماعی ما تبدیل شود. ایشان در همین مسیر بحث آزادی را هم مطرح می کنند که همراه با مسئولیت پذیری است. کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان دقیقاً به همین مسیر اشاره می کند و تاکید دارد اگر بخواهد تحولی در جامعه به وجود آید به ناچار باید از این مسیر عبور کند. خود ایشان هم پیش قدم است و در همین مسیر حرکت می کند.

از نظر شهید بهشتی ارزش‌ها باید در روابط اجتماعی نهادی شود و بهترین زمانی که این اتفاق می‌تواند بیفتد همان کودکی است. در کودکی باید نهادی شدن اتفاق بیفتد. ایشان بر آن بود این نسل برای اینکه خود باور و آزاد شود باید تربیت پیدا کند تا بتواند روابط استبدادی را تحول ببخشد. طبیعی است اگر شما از این مسیر حرکت نکنید نه می‌شود آزادی را به اجبار به جامعه تحمیل کرد و نه استبداد را در جامعه ایجاد کرد. در واقع ارزشی مانند آزادی از نظرایشان باید به یک واقعیت اجتماعی تبدیل شود. تا حرف و سخن و گفت و گو هست هنوز به واقعیت اجتماعی تبدیل نشده است. اگر من به عنوان یک انسان فعال که در امور اجتماعی فعالیت می‌کنم این را به عنوان یک واقعیت اجتماعی بپذیرم و در رفتار و کردارم آن را بپذیرم واقعیت اجتماعی تحقق پیدا کرده است. پس نظریه نهادی به معنای هنجاری خودش به این معناست که آزادی عرف رایج می‌شود و در عرصه اجتماعی واقعیت پیدا می‌کند.

اکنون برخی از اقدامات شهید بهشتی را مرور می‌کنم که نشان دهم ایشان چگونه در این مسیر حرکت کردند. تاکید بر اینکه کار گروهی و کار میدانی می‌تواند به ما کمک کند در سرلوحه فعالیت‌های شهید بهشتی بوده و خود ایشان برای تاسیس بسیاری از نهادها پیش قدم شده است. حضور جدی و با برنامه ریزی جدید برای تربیت طلاب در مدرسه حقانی و همچنین پیشنهاد اصلاح برنامه درسی حوزه علمیه یکی از اقدامات بسیار مهمی بود که توسط شهید بهشتی پیگیری می‌شده، البته با تعداد دیگری از همراهان ایشان. تاسیس مدرسه دین و دانش در سال ۳۳ در قم یکی از همین نهادهایی است که تلاش می‌کند مسیر عینیت بخشی ارزش‌های اجتماعی را طی کند؛ یا تاسیس حزب جمهوری اسلامی و تاکید بر کادرسازی و نیروسازی و تربیت نیرو و آموزش حزبی گسترده در سراسر کشور از فعالیت‌های مهم ایشان بعد از انقلاب اسلامی بوده است. در همان اوایل دهه سی ورود ایشان به دانشگاه را داریم. ایشان به عنوان یک دانشجوی می‌آید در دانشگاه تهران وارد رشته کارشناسی می‌شود و درس می‌خواند و از نزدیک با آنچه در دانشگاه می‌گذرد آشنا

می‌شود؛ برای اینکه هم از نزدیک با این فضا آشنا شود و هم بتواند از این معارف و تجاربی که اینجا وجود دارد بهره‌گیرد و هم به خواسته خودش که حضور طلاب در مسیر فعالیت‌های فرهنگی است تداوم ببخشد. برای همین تاسیس کانون دانش‌آموزان قم را انجام می‌دهد و جلسات هفتگی را با حضور طلاب و دانشجویان دارد، به منظور نزدیک کردن اقشار مختلف به یکدیگر و تعاملات بیشتر و نهادی‌تر. همین‌طور حضور موثر در شورای انقلاب که به عنوان یک عضو موثر حضور در آن حضور داشتند در همین راستا است. حضور موثر در مجلس قانون اساسی و تدوین قانون اساسی هم در این جهت بوده است. با اینکه ایشان نائب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بود ولی عمده جلسات و فعالیتی که مجلس داشت زیر نظر ایشان انجام پیدا می‌کرد. همین‌طور تجربه حضور ایشان در خارج کشور و تاسیس هسته اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان فارسی زبان اروپا که باز اهمیت دارد.

یک نکته پایانی را اشاره کنم: شهید بهشتی راه مقابله و مبارزه با اندیشه راد انقلاب اسلامی چیزی جز زبان گفت و گو و منطق و فلسفه نمی‌داند و راه‌های سخت و خشن را ناکارآمد می‌داند. طبیعتاً نظریه‌نهادی از همین مسیر می‌گذرد که این فعالیت‌ها به نحوی باشد که بشود در جامعه نهادی شود و یک فضای مطلوب‌تری را شاهد باشیم.

با این توضیحات اجمالاً اگر بخواهیم این پرسشی که از شهید بهشتی شده است را دوباره مطرح کنیم و بگوییم بعد از چهل سال آیا آزادی در جامعه ما نهادی شده و ما به آزادی رسیدیم یا نه به نظرم همچنان نیاز هست روی فضایی که شهید بهشتی ترسیم کرد کار شود و مسیری که ایشان پیشنهاد می‌دهد تا ذهن ما تغییر کند و متحول شود تا به سمت و سوی مطلوب و درستی حرکت کنیم را ادامه دهیم.

پرسش دیگری که مطرح است این است که آیا ما در جامعه خودمان کار حزبی می‌کنیم یا نه. آیا حزب در جامعه ما پررنگ است و ما عمیقاً به الزامات کار حزبی وافق هستیم یا نه. من عرض کردم شهید بهشتی در مسیری که می‌خواست هنجارها را نهادی کند از تاسیس

نهاد استفاده کرد و موسساتی را ایجاد کرد ولی به آن معنا که مد نظر من است و می‌تواند پاسخ سوال شما باشد نهاد به معنای ساختار بلکه همان عرف و هنجارهایی است که برخاسته از جامعه است و از آنجا که در جامعه عمومیت پیدا می‌کند به عنوان نهاد تلقی می‌شود. در این نظریه تاکید بر این است مفاهیم ارزشهایی چون قانون و عدالت و امنیت به گونه‌ای در جامعه پذیرفته شوند که به عرف جامعه بدل شوند و عادت شوند. شهید بهشتی در کتاب نقش ازدادی در تربیت کودکان یک مقاله از ویلیام جیمز ترجمه کرده به عنوان عادت. چرا این را ترجمه کرده است چون با نگاه ایشان هم‌نوا است؛ مبنی بر اینکه یکسری عادات مطلوب را در جامعه ترویج کنید. مثلاً کارگروهی نیاز به کار مداوم دارد.

من در ادامه سه مورد از الزامات و ویژگی‌های کارگروهی و حزبی را خدمت شما عرض کنم: یکی اینکه وجود یک ساختار را لحاظ کنیم، چه رسمی و چه غیررسمی. ما اینجا از وجود یک ساختار صحبت می‌کنیم که ممکن است مثل مجلس رسمی باشد یا یک چهارچوب قانونی باشد و یا ممکن است غیررسمی باشد و از یک شبکه‌ای از سازمان‌های متقابل و یا مجموعه از هنجارهای مشترک صحبت کنیم که می‌توانند به عنوان یک ساختار عمل کنند. بنابراین یک نهاد فراتر از افراد است. یک حزب هم فراتر از افراد است. وقتی من در جمعی قرار می‌گیرم اگر قرار باشد همه حرف‌های من مبنای تصمیم‌سازی باشد یعنی الفبای اولیه حزب را بلد نیستم. بنابراین نهاد فراتر از افراد می‌رود و برای اینکه بتواند تداوم پیدا کند نیازمند است این ساختاری بودن و غیرفردی بودن در آن لحاظ شود.

ویژگی دوم وجود میزانی از ثبات در طول زمان است. اینکه در جامعه یکسال از قبل انتخابات زمزمه حضور احزاب شنیده می‌شود این کار حزبی نیست. خب بقیه ایام سه سال کجا بودید؟ انتخابات که تمام می‌شود حزب هم تمام می‌شود و دوباره یکسال قبل از انتخابات سرو کله احزاب پیدا می‌شود. بنابراین ویژگی دوم، وجود میزانی از ثبات در طول زمان است. ویژگی سوم این است که بر رفتار افراد اثر بگذارد. اگر بنا باشد من در تشکیلاتی باشم، در حزبی باشم و این تصمیمات روی من اثر نگذارد یا در جامعه اثرگذار

نباشد یک پایش می‌لنگد بنابراین باید به این مسئله توجه داشته باشیم. نویسنده کتاب نظریه نهادی در این مورد مثال جالبی می‌زند. ایشان به قهوه خوردن تعدادی افراد در یک قهوه‌خانه مثال می‌زند. این افراد هر سه شنبه در قهوه‌خانه حاضر می‌شوند و یک قهوه می‌خورند. این سرآغاز تشکیل یک نهاد است. اگر این جلسات تداوم داشت یعنی در آن وجود میزانی از ثبات در طی زمان ملاحظه شود و این افراد هم که اینجا می‌آیند نماینده باشند یا مسئولیتی داشته باشند و آنجا تصمیماتی گرفته شود، این تشکل به یک نهاد تبدیل شده است. تصور از نهاد این نیست که یک سازمانی به صورت خارجی وجود داشته باشد؛ نه، اگر حضور افراد در یک زمان و مکان عرف شد و میزانی از ثبات داشت و تاثیراتی بر دیگران بگذارند یا تاثیراتی از دیگران اخذ کنند نهاد شکل می‌گیرد. این الزامات یک نهاد است که در جامعه در سطح خانواده، دانشگاه و در فعالیت سیاسی و فرهنگی می‌توانم آن را رعایت کنم و آن را پی بگیریم. البته نهادگرایی قدیم در حوزه قانون و امنیت و نظم بود ولی نهادگرایی جدید متفاوت از آن است.

بازتاب تفکر اقتصادی شهید بهشتی در قانون اساسی



دکتر فرهاد مومنی

یکی از مسائل بسیار حیاتی که امروز در شرایط کنونی کشور ما نیازمند یک واکاوی خیلی عمیق است این است که همه ما به گونه ای با مشاهده نارسانی ها و ناهنجاری هایی که در همه عرصه های حیات جمعی ما از جمله در حیطه اقتصاد وجود دارد باید از خودمان این پرسش را بپرسیم که برای برون رفت از چالش ها و دشواری هایی که در شرایط کنونی، کشور ما با آن روبرو است در اصول چه باید کرد و از جنبه فردی هم می توانیم خودمان را در معرض این پرسش قرار دهیم که ما باید چکار کنیم. بر حسب اینکه تعریف عملیاتی ما از مفهوم «ما» متفاوت است پاسخ متفاوتی می شود به این پرسش داد. اگر منظور از «ما» جامعه دانشگاهی باشد از منظر ذخیره دانایی موجود در دانش توسعه پاسخ این است که شاید هیچ مسئولیتی خطیرتر و سرنوشت سازتر برای ما برای برون رفت از این شرایط، از مشارکت فکری در زمینه ارتقای ظرفیت های دانایی نظام تصمیم گیری کشور برای برون رفت از این ماجرا نیست.

دوستان حتما می دانند وقتی ما از لفظ اقتصاد استفاده می کنیم اقتصاد یک مشترک لفظی است. گاهی ما اقتصاد می گوئیم و منظورمان سنجش رفتار افراد و خانوار و بنگاه ها است. در آنجا ما به مسئله اقتصادی از سطح خرد نگاه می کنیم. یک موقع ما می گوئیم اقتصاد و منظورمان بررسی مسائل سطح کلان اقتصاد است یعنی دغدغه محوری ما طرز عمل افراد نیست دغدغه محوری ما این است که جامعه در معرض آسیب پذیری های

بسیار شدید اخلاقی و اقتصادی قرار دارد به واسطه اینکه متغیرهای سطح کلان مثل اشتغال و تورم و... اوضاع نابسامانی را برای ما فراهم آورده است. یک موقع است ما از لفظ اقتصاد استفاده می‌کنیم و منظورمان نگاه به اقتصاد از زاویه توسعه است. پرسش ما این است چرا در حالی که ما به طور نسبی از ظرفیت های انسانی و مادی قابل قبولی برخوردار هستیم از کشورهای دیگری از بسیاری از کشورهای دیگر اوضاع نابسامان تری داریم. در اینجا از منظر مسائل اقتصادی داریم نگاه می‌کنیم ولی در ریشه یابی مسائل اقتصادی ذهن خودمان را درگیر عوامل غیر اقتصادی و اقتصادی شکل دهنده عملکرد بلندمدت کشور قرار می‌دهیم.

عملکرد بلندمدت ایران دارد به ما می‌گوید ما کشوری در حال توسعه هستیم. برخی معتقدند این عنوان در حال توسعه یک سو بسیدی است که برای تقویت روحیه به خودمان می‌دهیم. منظور از کشور در حال توسعه کشوری است که نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر عقب افتاده و کیفیت زندگی مردمانش هم کیفیت قابل قبولی ندارد. در روش شناسی علم اقتصاد گفته می‌شود ما با تقدم رتبه ای مسائل سطح توسعه به مسائل سطح کلان و تقدم رتبه ای مسائل سطح کلان به مسائل سطح خرد روبرو هستیم یعنی اگر بخواهیم ریشه های عمیق این گرفتاری هایی را شناسایی کنیم باید به مسائل بنیادی تر توجه کنیم. در این نگاه به مسائل بنیادی تر، متفکران توسعه به ما می‌گویند شما باید به دو گروه دانایی نائل شوید تا بتوانید از اوضاع و احوال نامطلوب موجود خارج شوید. این دو گروه دانایی عبارتند از بنیان های اندیشه ای شکل دهنده وضع موجود و دوم، بنیان های اندیشه ای شکل دهنده وضع مطلوب. ما در واکاوی در هر دو زمینه با مشکلات معرفتی بسیار جدی روبرو هستیم.

وقتی شما می‌بینید مسئولان کشور اصل وجود بحران ها و گرفتاری ها را به رسمیت می‌شناسند ولی هر تمهیدی می‌اندیشند نه تنها آنها را به هدف خودشان نمی‌رساند بلکه از هدف دور می‌کند و گرفتاری ها را افزایش می‌دهد حکایت از این دارد که تا امروز

نظام تصمیم‌گیری ایران قادر نبوده است درک اساسی از بنیان‌های اصلی اندیشه‌ای شکل‌دهنده وضع موجود ارائه کند. شواهد تاریخی به ما می‌گوید در طول تاریخ همیشه ایرانی‌ها گرفتار این ماجرا بودند که نادانی‌ها یا کم‌دانی‌هایشان در زمینه ویژگی‌های اصلی وضع مطلوب به مراتب نامناسب‌تر از ضعف اندیشه‌شان در اینکه چرا به این روز افتاده‌ایم بوده است.

ادعای من در این جلسه این است که بازگشت به اندیشه‌های شهید بهشتی در هر دوی این زمینه‌ها می‌تواند کمک‌کننده بسیار اساسی برای هم‌فهم‌ریشه‌های گرفتاری‌های کنونی کشور و هم‌فهم‌سازوکارهای برون‌رفت از آنها باشد. طبیعتاً در یک دوره زمانی نیم‌ساعته امکان بازکردن همه وجوه اندیشه‌ای ایشان وجود ندارد و من ناگزیر هستم ذهن شما را برای اینکه زودتر به مقصود برسیم معطوف کنم به بزرگترین میراث اندیشه‌ای شهید بهشتی یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ما در این زمینه باید آن دو پرسش را این‌طور تغییر دهیم. پرسش ما باید این باشد آیا گرفتاری‌هایی که امروز ایران دارد تجربه می‌کند محصول تن‌دادن به اجرای بدون تنازل قانون اساسی بوده است یا بخش اعظم مشکلات ما ریشه در بی‌اعتنایی‌های به شکل‌های مختلف به قانون اساسی دارد. متأسفانه بخش‌های بزرگی از قانون اساسی وجود دارد که اراده‌ای برای اجرایش وجود نداشته است. بخش‌هایی از قانون اساسی ما ولو با مصلحت‌سنجی‌های نادرست دور زده شده و بخش‌هایی از قانون اساسی هم به شکل ناقص اجرا شده است. اگر ما بخواهیم در این حیطه وارد شویم و بحث‌های خودمان را منحصر کنیم به جنبه‌های اقتصادی ماجرا، من الآن از یک زاویه‌ای وارد می‌شوم و نکاتی را با شما در میان می‌گذارم و امیدوارم شما اصل را بر این بگذارید که اینها را نپذیرید و بتوانید در برابرش استدلال کنید.

برداشت من این است قانون اساسی جمهوری اسلامی گرچه محصول یک کار مشترک جمعی است اما همگان اذعان دارند روح این قانون اساسی منعکس‌کننده اندیشه‌های شهید بهشتی است. چون الآن مجال نداریم وارد جزئیات شویم و من آن اصول و مبانی

را تشریح کنم نمونه‌هایی از ادعاها و مصلحت‌سنجی‌هایی که مطرح کردم برای شما مطرح می‌کنم و امیدوارم باب یک گفت و شنود جدی را فراهم کند. قانون اساسی ما در اصول اقتصادی خودش تصریح می‌کند ضریب اهمیت بخش‌های اقتصادی به ترتیب اولویت از بخش دولتی و سپس بخش تعاونی و در درجه بعدی بخش خصوصی تشکیل یافته است. بسیاری این مسئله را به عنوان بزرگترین نقطه ضعف قانون اساسی برمی‌شمارند. بسیاری پارا از این فراتر گذاشتند و گفتند این اصول تحت تاثیر فضای سال ۱۳۵۸ که مخالفان فکری جمهوری اسلامی خیلی قدرتمند تر و سازمان یافته تر از امروز به نظر می‌رسیدند تصویب شده است. ادعای کسانی که این جهت‌گیری‌ها را نادرست می‌دانند این است که می‌گویند شهید بهشتی در واکنش به آن شرایط و برای ساکت کردن آنها این اسلوب اندیشه‌ای را انتخاب کردند. من شخصا به سهم خودم به واسطه آگاهی‌های کم و بیشی که داشتم همه کسانی که این حرف را می‌زنند که گویی شهید بهشتی مصلحت‌اندیشانه و برخلاف دیدگاه‌ها و عقاید خودشان اصول اقتصادی قانون اساسی را سامان دادند، آنها را به خواندن کتاب بانکداری، ربا و مسائل مالی در اسلام دعوت می‌کنم. بخش اصلی این کتاب مربوط می‌شود به مجموعه مباحث تفسیری شهید بهشتی در سالهای ۴۹ و ۵۰ یعنی زمانی که اصلا هیچ کس در عالم، احتمال نمی‌داد هشت سال بعد در ایران یک انقلاب اسلامی صورت پذیرد و در آن انقلاب اسلامی یک جایگاه رفیعی برای شهید بهشتی به عنوان فرد مدیریت‌کننده مجلس خبرگان قانون اساسی پیش آید. وقتی شما این کتاب را نگاه می‌کنید می‌بینید بیش از هشتاد درصد چهارچوب قانون اساسی در این کتاب انعکاس دارد. بنابراین ماجرای جوزدگی سال ۵۸، تدوین‌کننده و جهت‌دهنده به اصول اقتصادی قانون اساسی نبوده است. اگر زمان بود خاطرات بی‌شماری را در این زمینه مطرح می‌کردم ولی به نظر می‌رسد خواندن آن کتاب به اندازه کافی قانع‌کننده است. یک مثال دیگر هم غیر آن کتاب برای شما بزنم. ما در حزب جمهوری اسلامی بودیم. بعد از شهادت آقای بهشتی در دفتر سیاسی حزب به عنوان قدردانی از

تلاش‌های اندیشه‌ای شهید بهشتی بخشی از مباحث ایشان که انتشار عمومی پیدا نکرده بود را به عنوان جزوه آموزشی برای اعضای حزب منتشر می‌کردیم. یکی از چیزهایی که انتشار کردیم مربوط می‌شود به جلسه‌ای که شهید بهشتی بعد از تصویب قانون اساسی با مدیران اقتصادی کشور گذاشته بودند تا نظم قانون اساسی هر چه سریع‌تر در ایران مستقر شود.

احتمالا شما هم شنیدید همه کسانی که توفیق آشنایی با ایشان را داشتند یکی از مشخصه‌هایی که از ایشان نقل می‌کنند نظم و توان مدیریتی خارق‌العاده‌شان بود. آن نواری که از آن جلسه باقی مانده موضوع بحثش این است که یکی از مدیران کلیدی اقتصادی بعد از انقلاب به آقای بهشتی می‌گویند من می‌دانم این چیزی که از شما می‌خواهم خلاف قاعده است و با نظمی که مورد نظر شماست منافات دارد ولی با حالت مظلومانه‌ای می‌گوید این پرسش دارد گلوی مرا آزار می‌دهد و مرا دچار خفگی می‌کند لطفا اول به سوال من پاسخ دهید. بعد ایشان می‌گویند شما مسئله‌ات را مطرح کن. ایشان می‌گوید شما مرا به تحیر واداشتید که با آن ترکیبی که در مجلس خبرگان دیدم، چطور توانستید این اصول اقتصادی را به تایید همه آنها برسانید. بعد خودش می‌گوید اینکه شما گفتید بازرگانی خارجی باید تحت کنترل دولت باشد را درکی برایش پیدا کردم؛ تصورم این است شما آنها را متقاعد کردید که یک پیوند تمام عیاری بین شیوه خصوصی‌اداره بازرگانی خارجی و تحمیل مناسبات مبتنی بر سلطه وجود دارد و آنها را از استکبار جهانی ترساندید و آنها را دادند بازرگانی خارجی در کنترل دولت باشد. بعد به آقای بهشتی می‌گوید شما چطور آنها را متقاعد کردید که بیمه‌ها هم تحت کنترل دولت باشد؟

بعد ایشان می‌بخندند و می‌گویند عزیزم، ماجرای ترساندن در کار نبوده است. من تمام اینها را در کمیسیون اقتصادی مجلس خبرگان با استدلال‌های محکم و شواهد غیرقابل انکار مطرح کردم و موافقت آنها را بر این اساس گرفتم. بعد آن آقا می‌گوید شما توضیح دهید دولتی شدن بیمه‌ها را چگونه اثبات کردید. آقای بهشتی می‌فرمایند من

سی سال پیش - یعنی سال ۱۳۲۹- به این جمع بندی رسیدم که باید تکلیف خودم را از نظر اندیشه‌ای با موسسه های بیمه ای روشن کنم. بعد می فرمایند حدود دو سه سال در این زمینه کار تئوریک کردم و بعد از کار تئوریک مستقیماً خودم به موسسه های بیمه مراجعه کردم تا طرز عمل آنها را از نزدیک مشاهده کنم.

من در این زمینه یک خاطره شخصی خودم را برای شما می گویم. وقتی آقای طالقانی از زندان آزاد شده بودند ما با چند تا از دوستان هم دانشگاهی دیدن ایشان رفتیم. در آن زمان آقای طالقانی با روحانیت تهران اعلامیه ها را امضا نمی کردند و تکی امضا می کردند و ما به این شیوه انتقاد داشتیم و انتقاد خود را مطرح کردیم. برای اینکه بدانید سطح درک اجتماعی بخش بزرگ روحانیون آن زمان در چه حدی بود عرض می کنم آقای طالقانی در پاسخ به ما گفتند برای اینکه بدانید اوضاع و احوال قم از چه قرار است بدانید که - در دهه هزار و سیصد و چهل - هنوز در قم کمتر کسی از بین روحانیون مرا به عنوان سید محمود طالقانی می شناسد و در قم به من سید روزنامه خوان می گویند. یعنی برای بخش بزرگی از روحانیون آن زمان روزنامه خواندن برای یک روحانی تا این درجه غیر متعارف به نظر می رسید. حالا آقای طالقانی دارند برای دهه هزار و سیصد و چهل این مثال را میزنند، شما ذهنتان را برگردانید که آقای بهشتی اواخر دهه هزار و سیصد و بیست دارند این بررسی ها را می کنند. ببینید کسانی که ایشان را در این هیئت و در پی یافتن پاسخ برای آن پرسش ها می دیدند چقدر تعجب می کردند.

شهید بهشتی اینطور ادامه می دهد در مجموع حدود سه سال یا پنج سال تحقیق طول کشید تا به جمع بندی برسم درباره اینکه ماهیت سازمان های بیمه ای از نظر اسلامی چیست. بعد می فرمایند بررسی های من نشان داد مضمون و ماهیت ربوی طرز عمل موسسه های بیمه ای بر اساس جمع بندی من اگر بیش از بانک های خصوصی نباشد کمتر از آن نیست. بعد فرمودند من مبنای این تحقیق را داشتم و از آن زمان تا زمان شکل گیری مجلس خبرگان همچنان روند تحولات موسسه های بیمه ای را دنبال می کردم.

بعد با خنده فرمودند وقتی من استدلال های فقهی و تخصصی را در این زمینه همراه با شواهدش برای اعضای کمیسیون اقتصادی مجلس خبرگان تشریح کردم؛ در مورد اینکه موسسه های بیمه ای حتما باید تحت کنترل دولت باشد، مخاطبان صحبت های من خیلی زودتر متقاعد شدند و تایید کردند و بعد به صحن علنی رفت و خود آنها آمدند از آن دفاع کردند.

من از این دو مثال می خواهم اینطور استنتاج کنم که تقلیل ماجرای تنظیم یک نظم اجتماعی مبتنی بر اسلام در ربع پایانی قرن بیستم، به این ادعا که یک کاری کنیم مجاهدین خلق خوششان بیاد، یکی از قبیح ترین و غیر اخلاقی ترین اتهاماتی است که می شود به مجلس خبرگان قانون اساسی وارد کرد و کسانی که شکل و شمایل دلسوزی می گیرند و چنین نسبت هایی می دهند واقعا برای من باعث شگفتی و تاسف است. من دلم می خواهم آخرین نکته را عرض کنم. من قویا بر این باورم و حداقل تا امروز بیش از ده بار به صورتی که انعکاس عمومی پیدا کند آمادگی خودم را برای مناظره با افراد صاحب صلاحیت در این زمینه اعلام کردم. من ادعایم این است عنصر توضیح دهنده بحران های اقتصادی کنونی ایران این نیست که ما به قانون اساسی به صورت سیستمی پایبندی عملی نشان دادیم بلکه برعکس به دلیل این است که برخوردی ابزاری و کوتاه نگرانه به قانون اساسی باعث شده قانون اساسی شیرینی یال و دم و اشکم شود. برای اینکه شما بدانید در این زمینه از منظر تخصصی حیطه اقتصاد چه استدلال های مستحکمی وجود دارد، برای شما یک مثال می زنم.

بزرگترین انتقادی که به اصول اقتصادی قانون اساسی وارد می کنند این است که چرا اینقدر جایگاه دولت بزرگ دیده شده است. به همین خاطر متهم می کنند به اینکه جهت گیری های قانون اساسی سوسیالیستی است در حالی که ماجرا این نیست. ادعای من این است که قانون اساسی قله شناخت خبرگان ایران را در سه عرصه به نمایش میگذارد؛ یک، شناخت روزآمد و توسعه گرا از اسلام و فهم اقتضائات زمانه در ربع پایانی قرن بیستم؛ دو،

فهم بسیار عمیق از ریشه های تاریخی توسعه نیافتگی در ایران و سوم هم فهم بسیار عمیق بنیادی ترین معرفت های توسعه ای تا روز تصویب قانون اساسی. به نظر من بهترین جلوه این سه گروه معرفت، جهت گیری هایی است که در اصول اقتصادی قانون اساسی وجود دارد. دقت دارید که این اصول قانون اساسی به شرطی کار می کنند که وجوه اجتماعی و فرهنگی و سیاسی که در قانون اساسی لحاظ شده است هم زمان عمل کند ولی با وجود این اگر بخواهیم صرفاً مسئله رادر کادر اقتصاد در نظر بگیریم آن چیزی که مشاهده شده است و در گزارش های رسمی کشور هم انعکاس پیدا کرده است این است؛ من شما را به مطالعه سند پیوست شماره یک قانون برنامه اول توسعه بعد از انقلاب دعوت می کنم. مهمترین ویژگی این سند پیوست این است توسط کسانی تدوین شده است که جزء رادیکال ترین منتقدان جهت گیری های اداره اقتصاد کشور در ده ساله اول بعد از پیروزی انقلاب بودند یعنی انگیزه ای برای زیاده گویی راجع به موفقیت های آن دوره نداشتند، اگر نگوییم انگیزه های خلافش را نداشتند.

در آن سند می گوید شاخص کلی مداخله دولت در اقتصاد ایران در سال ۱۳۵۶ یعنی آخرین سالی که بالاترین سطح رونق در اقتصاد پهلوی بوده است معادل ۶۳ درصد بوده است یعنی در سال ماقبل پایانی حکومت پهلوی از کل پیکره اقتصاد ایران ۶۳ درصد مداخله ها توسط دولت انجام می شده و ۳۷ درصد آن توسط غیر دولت. بعد در آن سند می گوید با وجود اینکه مسئولیت های دولت در قانون اساسی جمهوری اسلامی از مسئولیت های دولت در قانون اساسی مشروطه بیشتر بوده و با وجود اینکه هشت سال از ده سال اول بعد از انقلاب یک دوره اقتصاد جنگی را تجربه کردیم که مهمترین اقتضائش افزایش چشمگیر مداخله دولت در اقتصاد بوده است و با وجود اینکه ما در این دوره با پدیده مصادره برخی واحدهای اقتصادی روبرو بودیم که همه اینها حکم می کند مداخله دولت در اقتصاد در ده سال اول پیروزی انقلاب جهش بزرگ پیدا کند اما سند پیوست قانون برنامه می گوید سهم مداخله کلی دولت در اقتصاد از ۶۳ درصد در سال ۱۳۵۶ به

۴۰ درصد در سال ۶۷ رسیده است یعنی به واسطه هوشمندی های خارق العاده که از نحوه سازماندهی توسعه گرای کشور در حیطه اقتصاد وجود داشته است و عملاً در آن چهارچوب برای دولت مسئولیت های حاکمیتی خارق العاده در اقتصاد تعریف شده بوده و اصول اقتصادی قانون اساسی راه را بر مفت خواری بخش خصوصی بسته بود؛ ولی چون در ده سال اول پیروزی انقلاب به طور نسبی پایبندی به قانون اساسی فوق العاده بیشتر از دوره بعدش بوده است عملاً شاهد این هستیم علی رغم آن شرایط، مداخله دولت در اقتصاد کاهش پیدا کرده است؛ با ریزه کاری هایی که الان فرصت نیست وارد بحث آن شویم. یکی از ریزه کاری های این مسئله این است که سهم بخش خصوصی رانت جو، رباخوار و غیر مولد در این ده سال کاهش پیدا کرده و سهم بخش خصوصی مولد افزایش پیدا کرده است.

در دوره بعد از ده سال اول، با همان ملاحظات که عرض کردم آمدند قانون اساسی را به ویژه در حیطه اقتصاد دور زدند. شما می دانید در تجدید نظر در قانون اساسی اصول اقتصادی مطلقاً دست نخورد و چون دست نخورد دور زده شد. نتیجه عملی اش چه شد این که از هزار و سیصد و هفتاد و یک تا امروز اندازه مداخله دولت در اقتصاد هرگز از ۶۰ درصد کمتر نبوده و همیشه بیشتر از ۶۰ درصد بوده است. در برخی سالها در نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ اندازه کلی مداخله دولت در اقتصاد از ۸۰ درصد هم عبور کرده است. شما بعداً می توانید فکر کنید حکمت اینکه در دوره هایی که مداخله دولت در اقتصاد کاهش چشمگیر پیدا کرده است، با این حال مسئولان آن دوره را به داشتن تمایلات سوسیالیستی متهم می کنند ولی به آنهایی که حتی دو برابر نسبت به شرایط جنگی مداخله دولت در اقتصاد را افزایش دادند چنین مدالی داده نمی شود چیست. ده ها نکته فنی خارق العاده دیگر هم در این زمینه وجود دارد که زمان نیست راجع به آن توضیح بدهم ولی اجمالاً می خواهم بگویم براساس این گواه که همه اش مستنداتش گزارش های رسمی منتشره توسط دستگاه های مسئول اقتصادی است می خواهم بگویم اگر ما پایبندی عملی به

صورت سیستمی به قانون اساسی داشتیم با هیچ یک از بحران‌هایی که الآن دارد اقتصاد ایران را خفه می‌کند روبرو نمی‌شدیم.

به اعتبار اثری که از شهید بهشتی وجود دارد می‌خواهم به شما بگویم ایشان را شخصا تنها کسی می‌دانم که قادر به برپایی یک نظم روزآمد اسلامی بوده است. از نظر نظم فکری و پایبندی به اسلوب روش شناختی چه در ساحت دین و چه در ساحت علوم جدید ایشان را منحصر به فرد می‌شناسم و می‌خواهم بگویم اگر فرد صاحب صلاحیتی باشد، مبتنی بر آثار شهید بهشتی آمادگی بحث جدی با ایشان دارم و به همین خاطر بزرگترین هدیه ای که به حکومت می‌شود داد این است که برای فهم ریشه‌های شکل‌گیری این بحران‌ها و فهم سازوکارهای برون رفت از این بحران‌ها هیچ ابزاری به اندازه مراجعه مجدد به اندیشه‌های شهید بهشتی نمی‌شناسم. فکر می‌کنم اندیشه‌های ایشان، میراث اندیشه‌ای منحصر به فردی است که می‌تواند برای ایران نجات بخش و اعتلابخش باشد.



مفهوم آزادی در اندیشه شهید بهشتی



رحمت مهدوی

متاسفانه امروزه شاهد سخنرانی‌های متعدد چهره‌های مختلف هستیم که در تمامی حوزه‌ها دنبال ارائه نظر هستند در حالی که یک گفتمان عمومی در مورد مفاهیم اصلی انقلاب شکل نگرفته است و آن جامعیت لازم درباره مفاهیمی چون عدالت و آزادی در کل کشور صورت نگرفته است؛ در صورتی که آزادی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های ایران است و در دهه پنجم انقلاب احساس می‌شود آزادی از دغدغه‌های جدی ایران اسلامی باشد. در حالی که ما شاهد تعاریف و نظرات دقیق از سوی اندیشمندان و رهبران اسلامی هستیم متاسفانه شاهدیم بررسی لازم در این زمینه صورت نگرفته است.

یکی از این رهبران شهید بهشتی است که به معنای واقعی در باب آزادی، اندیشه ورزی کرده است. انتخاب این موضوع کاملاً هوشمندانه بوده است چون به طور قاطع می‌توان گفت شهید بهشتی درباره آزادی دارای یک منظومه فکری است. شهید بهشتی اقدام به ستایش آزادی یا بنای آرای دیگران نکرده و به طور جسته و گریخته و برای جلب توجه افکار عمومی در باب آزادی سخن نگفته است. اساساً روح شهید بهشتی با آزادی عجین بوده و با آن زندگی کرده. ایشان در زندگی شخصی و سیاسی هم به این آزادی پایبند بوده است. شهید بهشتی درباره آزادی دارای یک منظومه فکری است چراکه وقتی از آزادی صحبت می‌کند ابتدا به هستی‌شناسی می‌پردازد، سپس به خداشناسی می‌پردازد و در

نهایت انسان شناسی خود را مطرح می‌کند و وارد بحث آزادی می‌شود. شهید بهشتی دارای یک تفکر سیاسی است چون وقتی بحث آزادی را مطرح می‌کند راهکارهای لازم برای افزایش آزادی در جامعه را بیان می‌کند. بنابراین برای صحبت از آزادی در اندیشه شهید بهشتی ابتدا باید هستی‌شناسی و خداشناسی و انسان‌شناسی او را مطرح کنیم و این امر برداشت شخصی بنده و صاحب نظران مختلف است و شهید بهشتی به این اعتقاد دارد. برای مثال ایشان اشاره می‌کند: طبعاً وقتی که می‌خواهیم درباره مقررات و قوانین و شکل و فرم آزادی‌های فردی، اجتماعی در شکل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و به طور کلی آزادی‌های رفتاری بحث بکنیم اگر بخواهیم از دیدگاه اسلام حرف بزنیم باید به ریشه پردازیم یعنی اینکه بینیم انسان از دیدگاه اسلام، در رابطه با آزادی دارای چه بافت و چه ساختی است.

شهید بهشتی اساساً اعتقاد داشت هستی در اختیار انسان است و هستی برای این خلق شده است که انسان در هستی ازادانه تلاش کند تا به مطلوب خود که تحت عبودیت خدا قرار گرفتن است برسد. از این مقطع می‌توانیم بحث خداشناسی شهید بهشتی را مطرح کنیم. باید ببینیم نوع دیدگاه شهید بهشتی به خدای متعال چگونه بوده است. خداوند برای شهید بهشتی فعال مایرید است؛ یعنی مشیتی نافذ و قاطع دارد. فوق هر اراده دیگری است. خود شهید بهشتی اشاره می‌کند همین خدا یک موجودی به نام انسان آفریده است و به او اختیار داده است. گفته تورا آفریدم تا در این پهنه هستی به طور مختار زندگی کنی. در ادامه این بحث همان بحث انسان‌شناسی را مطرح می‌کند. شهید بهشتی معتقد بود انسان اساساً آزاد خلق شده است. بنابراین اگر بخواهیم به این مسئله پردازیم که چرا شهید بهشتی معتقد به آزادی انسان است به خاطر این است که اساساً اعتقاد دارد خداوند که دارای اختیار کامل در هستی است ویژگی اختیار و انتخاب را به انسان اعطا کرده است. چون شهید بهشتی به عنوان یک متفکر اسلامی مطرح است، اعتقاد

دارد دین اسلام انسان را آزاد خلق کرده است یعنی آزادی لازم را به انسان اعطا کرده است. پرسش بعدی که می‌توان مطرح کرد این است که از نظر شهید بهشتی چرا انسان آزاد خلق شده است؟ عرض کردیم شهید بهشتی دارای یک منظومه فکری است. تعریف شهید بهشتی از آزادی گام به گام است و منطوق دارد. شهید بهشتی نیامده است آزادی را تعریف کند و آن را رها کند. کار شهید بهشتی ستایش و تعریف نیست، اندیشه ورزی است. انسان برای این مختار خلق شده است که به سوی تکامل برود. انسان آزاد خلق شده است برای اینکه با آزادی است که انسان می‌تواند تکامل پیدا کند و تحت عبودیت خدا قرار گیرد. اساساً این نقطه محوری در میان همه اندیشمندان اسلامی است چون آنها آزادی را تا جایی مطرح می‌کنند که انسان از سلطه تمامی فرمانروایان و مخلوقات رها شود تا تحت عبودیت خدا قرار گیرد.

نکته بعدی درباره اندیشه شهید بهشتی درباره آزادی این است که شهید بهشتی راهکارهای لازم را برای رسیدن به آزادی انسان مطرح می‌کند. اولین نکته آزادی به منزله آگاهی است. شهید بهشتی در عرصه اجتماعی یکی از راه‌های رسیدن به آزادی در جامعه را افزایش آگاهی انسان می‌داند. در کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان بارها بر این امر تاکید کردند و اعتقاد دارند راه رسیدن به آزادی در جامعه از طریق آگاهی و تربیت است و با زور نیزه نمی‌توان در جامعه آزادی برقرار کرد. یکی از عوامل ضد آزادی در جامعه ناآگاهی است و وی بسیاری از مبانی اسلام را برای از بین بردن ناآگاهی و رسیدن به آزادی می‌داند و حتی بسیاری از جنگ‌های مسلمین را برای از بین بردن موانع آزادی انسان می‌داند. ایشان مطرح می‌کند در مواردی شمشیر اسلام و مسلمین برای از بین بردن استضعاف در جامعه بوده است چراکه دولت‌های خودکامه باعث می‌شوند مستضعف احساس کند آنها مانع آن هستند که انسانها آگاه شوند لذا با آنها مبارزه می‌کند چون مستضعفین می‌توانند با آگاهی راه خود را اختیار کنند.

راهکار دوم شهید بهشتی برای رسیدن به آزادی در جامعه، رهایی از جهل و خرافه است یعنی شهید بهشتی معتقد است برای اینکه بتوانیم آزادی را در جامعه مستقر کنیم باید با جهل و خرافه مبارزه کنیم. ایشان می‌گویند اگر به بچه غذا ندهید ستمی به او رفته است ولی نه ستمی بزرگ، اما اگر فضای آزاد زیستن را از او گرفتید بزرگترین ستم را به او کردید چرا که اساساً انسانیت او را در معرض خطر قرار دادید. مردم را در جهل و بی‌خبری نگه داشتن و مردم را از آزادی محروم کردن بزرگترین ستم در حق آنها است.

آزادی به منزله کسب رهایی یک امر ایجابی است و آزادی به منزله رهایی از جهل و خرافه یک امر سلبی است که باید در جامعه صورت بگیرد. پیشنهاد بعدی شهید بهشتی برای افزایش آزادی در جامعه رهایی از فقر است. برده بودن در ادبیات سیاسی به معنای نداشتن آزادی است و وجود برده داری در یک جامعه را می‌توان به دلیل وجود فقر در جامعه مطرح کرد. شهید بهشتی هم اذعان دارد در جامعه اسلامی دو بعد آزادی و نفی استثمار همراه همدیگر باید دنبال شوند بنابراین از نظر شهید بهشتی یک از راه‌هایی که می‌توانیم به آزادی در جامعه برسیم این است که فقر را در جامعه از بین ببریم. آخرین راهکار شهید بهشتی رهایی از قیود طبیعت است. شهید بهشتی همواره بر رهایی از قیود طبیعت و تسخیر آن از جانب آدمی تأکید می‌کند. رهایی از قیود طبیعت یکی از مولفه‌های شهید بهشتی برای رسیدن به آزادی است به طوری که اشاره می‌کند اولین مسئله رهایی انسان از بردگی و بندگی طبیعت است؛ قوانین طبیعت بر موجودات دیگر حاکمیت مطلق یا چیزی نزدیک به حاکمیت مطلق دارند ولی وقتی نوبت به انسان می‌رسد انسان آن قدرت را دارد که طبیعت را رام و مهار کند؛ قوانین طبیعت را بشناسد و بداند چگونه می‌تواند در گستره طبیعت حرکت کند تا همیشه محکوم این قوانین نباشد. مسئله مهم این است که انسان از بردگی و بندگی طبیعت آزاد گردد و در پرتو اعمال آزادی خود، محیط زندگی خود را در هر جایی که می‌خواهد ایجاد کند.

اگر بخواهیم بحث آزادی در نظر شهید بهشتی را ادامه دهیم می‌توانیم اقسام آزادی و مصادیق آن را مطرح کنیم که فقط به صورت تیتروار مطرح می‌کنم. آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و آزادی به مثابه حق تعیین سرنوشت از مصادیق آزادی در اندیشه شهید بهشتی است.

من در پایان دو، سه مثال می‌زنم و آن به خاطر این است که در ابتدا اشاره کردم شهید بهشتی صرفاً به سخنرانی سیاسی اقدام نکرده بلکه در عمل و رفتار خودش به آزادی پیابند بوده است. برای مثال ایشان با شهید مطهری و علامه جعفری یک بحثی درباره سقط جنین دارد و زمانی که نظرات مختلفی را در این زمینه مطرح می‌کنند شهید بهشتی در نهایت می‌گوید هیچ یک از عرایض من رنگ فتوا ندارد و این را از روی محافظه کاری بیان نمی‌کنم بلکه از روی این می‌گویم که من در فتوا دادن خیلی سختگیری و بسیار محتاط هستم؛ برای همین عرض کردم هیچ یک از اینها رنگ فتوا نخواهد داشت بلکه خواستم تا حدی سطح اطلاع خودمان و دوستانمان را در این زمینه بالاتر ببرم.

در نوبتی دیگر وقتی بحث ریاست جمهوری زنان را مطرح می‌کنند، می‌گویند به لحاظ فقهی در تعالیم اسلامی آیه ای نداریم که امکان ریاست جمهوری زنان را نفی کند. اینکه در بحث قانون اساسی این بحث را به شکل نیمه تمام می‌گذارند و در نهایت بحث رجل سیاسی مطرح می‌شود به این جهت است که شهید بهشتی اذعان دارند می‌شود در آینده این بحث را مطرح کرد و ادامه داد؛ یعنی راه ریاست جمهوری زنان را به طور کلی نمی‌بندند. در عمل سیاسی هم بارها می‌توانیم احترام شهید بهشتی به آزادی را مشاهده کنیم. به طور مثال وقتی ایشان ریاست قوه قضائیه را بر عهده داشتند و در یک جلسه ای در ورامین شرکت کرده بودند و در آن جلسه سخنرانی می‌کردند برخی منافقین سعی کردند به شهید بهشتی توهین کنند و جلسه را به هم بزنند. بعد از اینکه جلسه تمام می‌شود دادستان ورامین این افراد را دستگیر می‌کنند. وقتی شهید بهشتی از ورامین برمی‌گردند و

به تهران میرسند و این خبر به گوش ایشان میرسد بلافاصله به دادستان و رامین زنگ میزنند و با این قضیه برخورد می‌کنند و می‌گویند هیچ کس حق ندارد به جرم اینکه به رئیس قوه قضائیه توهین کرده است را دستگیر کنند.

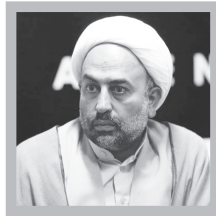
در پایان باید عرض کنم ما بعد از گذشت چهل سال از انقلاب اسلامی متأسفانه شاهد هستیم به مفاهیم اصلی انقلاب آنطور که بایسته بوده پرداخته شده است یعنی یک جو عمومی صورت نگرفته است. ما باید در یک جامعه اسلامی، طرح آزادی متناسب با جامعه خودمان را ارائه دهیم. شهید بهشتی و دیگر اندیشمندان اسلامی این مسئله را مطرح کردند و در اندیشه‌های امام خمینی شهید مطهری و... به وفور آمده است. من سعی کردم در کتابم بخشی را به اندیشه‌های اسلامی اختصاص دهم. در مورد خود شهید بهشتی هم عرض کردم ایشان اساساً به این پایبند بود و در زندگی شخصی خودشان هم می‌توانیم پایبندی به آزادی را ببینیم. به طور مثال یک درگیری در امجدیه صورت گرفته بود که شهید بهشتی نسبت به آن موضع می‌گیرند و می‌گویند: به من خبر رسیده است امروز در امجدیه درگیری بوده است. این درگیری‌ها برای چیست. این درگیری‌ها با جمهوری اسلامی متناسب نیست. بگذارید در نظام جمهوری اسلامی برخورد آرا و افکار عامل پیشرفت شود. نه از این طرف کسی در این فکر باشد با چوب و چماق مسائل فکری را حل کند و نه از آن طرف. نه از این طرف کسی در فکراین باشد با چماق‌های قلمی و مقاله‌ای صدای حق را سرکوب کند و نه از آن طرف. بنابراین موضع شهید بهشتی در بحث آزادی کاملاً مشخص است.

نکته آخر اینکه اصولاً آزادی در اندیشه اسلامی برخلاف آزادی در اندیشه غربی حول محور فرد نمی‌چرخد. در اندیشه غربی اساساً همه چیز برای این است که انسان آزادانه فعالیت کند در اندیشه اسلامی هم این هست ولی آزادی باید به مسیری ختم شود که انسان تحت عبودیت خدا قرار گیرد یعنی انسان آزاد نیست هر عملی انجام دهد. آزادی مطبوعات هم باید در جامعه ما متناسب با قوانین اسلامی باشد. شهید بهشتی هم معتقد

است مطبوعات آزاد هستند هر چه می خواهند مطرح کنند و ما هم اگر بخواهیم با آنها مبارزه کنیم باید با اندیشه خود با آنها مبارزه کنیم. منتهی آزادی مد نظر شهید بهشتی آزادی در چهارچوب اسلام است و ما موظف هستیم عرف اسلامی را در نظر بگیریم.
والاسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



آیا شهید بهشتی انقلابی بود؟



محمد رضا آثری

چهل سال پس از شهادت مظلومانه سیدالشهدای انقلاب اسلامی، دکتر بهشتی، شاید طرح این پرسش در نگاه اول قدری عجیب باشد، اما دقیقاً این سؤالی است که اکنون در برخی لایه های جریان انقلابی و طیف متعهد به نظام شنیده می شود و مخصوصاً نسل جوانتر که دوران انقلاب را درک نکرده و در آن زمان حضور نداشته اند، شاید به طور جدی ترین سؤال را داشته باشند!

شهید آیت الله بهشتی که از نزدیک ترین یاران امام خمینی بود، از حیث مدیریت و کار تشکیلاتی و سازماندهی نیروی انسانی و برنامه ریزی و آینده نگری، بی تردید برجسته ترین چهره در حلقه همراهان ایشان به شمار می آمد.

او که در شکل گیری انقلاب نقش اساسی داشت و در تدوین قانون اساسی و تبیین نظریه ولایت فقیه بسیار موثر بود، از حیث تئوریک، نظریه پرداز جمهوری اسلامی و از حیث عملی نهادساز و جریان آفرین بود و به همین دلیل هم نهادهای بنیادین نظام همچون جامعه روحانیت مبارز یا حزب جمهوری اسلامی به دست او تأسیس گردید.

شاید کسانی که امثال شهید بهشتی یا شهید مطهری را انقلابی نمی دانند، آنها را با کسانی چون شهید نواب صفوی مقایسه می کنند و در کارنامه کسی همچون او به دنبال قیام مسلحانه یا سخنرانی های آتشین و زندانی شدن و شکنجه های معروف هستند.

البته اگر بخواهیم چنین مقایسه ای بکنیم، با قضاوتی از این دست می توان شهید بهشتی را انقلابی ندانست، اما اولاً آیا قرار است همه فقط یک نقش را ایفا کنند؟ و ثانیاً مگر کارنامه کسی چون نواب صفوی بیشتر از کسانی چون مطهری و بهشتی اثر و نتیجه داشته است؟

کافی است اکنون بعد از حدود پنجاه سال به گذشته بنگریم و ببینیم که همین نسل جدید چه قضاوتی در باره نواب صفوی دارد و عملکرد او را چگونه قضاوت می کند! حال اگر بخواهیم کارنامه شهید بهشتی را برای پاسخ دادن به سؤال خود بررسی کنیم، از زوایای گوناگون می توانیم به این کارنامه پربار و درخشان بنگریم.

از سویی می توان اسناد ساواک در باره شهید بهشتی را مرور کرد. این مجموعه که در سه جلد از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده به خوبی سابقه مبارزات و فعالیت سیاسی شهید بهشتی را مخصوصاً بعد از قیام پانزده خرداد و همراهی او با استادش مرحوم امام خمینی را نشان می دهد و بدون هیچ گواه و دلیل دیگری ثابت می کند که دست اندرکاران امور امنیتی در رژیم ستمشاهی چه قدر نقش او را در مبارزه با رژیم طاغوت جدی و پررنگ می دیده اند و چه شهادتی بالاتر و مهمتر از گواهی و اعتراف دشمن؟

از سوی دیگر سخنرانی ها، نوشته ها و گفتارهای شهید بهشتی در طول سالهای قبل از انقلاب به خوبی نشان دهنده مواضع انقلابی اوست، جدا از آن که اعتماد مرحوم امام به همین رویکرد انقلابی شهید بهشتی باعث شد که در مقاطع مختلف کارها و مسؤولیت هایی سنگین و اساسی در جریان انقلاب را به او بسپارند؛ همچون معرفی او به هیأت های مؤتلفه به عنوان نماینده ایشان و عضویت مؤثر در شورای انقلاب که بعد از فوت مرحوم طالقانی، ریاست و دبیری این شورا نیز بر عهده شهید بهشتی بود.

اگر شهید بهشتی انقلابی نبود و امام امام امت و بنیانگذار انقلاب اسلامی او را به این صفت نمی شناخت، آیا چنین نقش هایی حساس و تعیین کننده را به او می سپرد؟

کاملاً واضح است که شهید بهشتی در آن مقطع خاص و در آن شرایط حساس در میان خواص و نقش آفرینان جریان انقلابی، کاملاً به این خصوصیت شناخته می‌شد و همه می‌دانستند که سوابق مبارزات و مواضع انقلابی او باعث شده که برای دوره ای چندساله مجبور به ترک ایران و سفر به آلمان شود و به بهانه مسؤولیت مرکز اسلامی هامبورگ (مسجد و مرکز امام علی علیه السلام) از کشور دور شود و در همان شرایط هم رژیم حاضر به صادر کردن پاسپورت و اجازه سفر ایشان نبود که این مشکل نیز با وساطت و دخالت برخی از بزرگان حوزه حل شد.

به نظر می‌رسد تفاوت در ارزیابی کارنامه‌ها و عملکردها در مقاطع زمانی کوتاه مدت و درازمدت است. شاید در کوتاه مدت نقش آفرینی امثال نواب صفوی را بتوانیم بیشتر انقلابی بدانیم، اما اگر در یک بازه زمانی طولانی‌تر به سیر حوادث و نتیجه رویکردها بنگریم، خواهیم دید که کار و عملکرد شهید بهشتی از جهات گوناگون بیش از آنان به نفع انقلاب بوده و بیشتر از آنان در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اثر داشته است.

متأسفانه غالباً در نوع نگاه ما به افراد و کارنامه آنان دو مشکل وجود دارد؛ اولاً انتظار داریم که همه دقیقاً مانند هم رفتار کنند، در حالی که هر کسی به اقتضای توانایی‌های خود و نیازهای موقعیت و شرایط نقشی خاص و منحصر به فرد دارد که ایفای آن ضروری است. چنان که در میدان جنگ، مسؤولیت آرپی جی زن و بی سیم چی با کار دیده بان و مدیر تدارکات کاملاً متفاوت است و گرچه همه در یک جبهه هستند ولی هر کدام باید کار خودشان را انجام دهند و نمی‌شود مثلاً به دیده بان یا بی سیم چی بگوییم شما مبارز نبوده‌اید، چون تفنگ در دستتان ندیده‌ایم!

نکته دوم که آن هم بسیار مهم است توقع ما برای حصول نتیجه در کوتاه مدت و مشاهده اثر محسوس و ملموس است، در حالی که بسیاری امور در درازمدت به حاصل می‌رسند و در مقطع زمانی محدود خود را نشان نمی‌دهند.

شهید بهشتی سالها پیش از پیروزی انقلاب، دو نهاد آموزشی مهم را برای پرورش نیروی انسانی و کادرسازی برای جریان انقلاب در قم بنیان نهاد؛ از سویی دبیرستان دین و دانش را تأسیس کرد و فضایی برای تربیت دانش آموزان مؤمن و متعهد فراهم ساخت و از سوی دیگر مدرسه علمیه حقانی را شکل داد که برخی از مهمترین مدیران جمهوری اسلامی از طلاب فارغ التحصیل این مدرسه اند.

آیا اهمیت این بنیان گذاری های زیرساختی و زمینه سازی برای تربیت نیروی کارآمد و مؤثر در جریان انقلاب برای همراهی امام و مبارزه با رژیم طاغوت، کمتر از کاری است که امثال نواب صفوی کرده اند؟

آری، اگر بخواهیم با مشاهده ظاهری به موضوع بنگریم و در کوتاه مدت قضاوت و داوری کنیم، تنها نواب صفوی را می توان انقلابی دانست، اما وقتی با نگاهی عمیق تر و چشم اندازی وسیع تر به ارزیابی و تحلیل بپردازیم نتایج دیگری خواهیم گرفت.

شاید به همین دلیل باشد که رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه ای براساس آشنایی عمیق و نزدیک و طولانی با شهید بهشتی از ایشان به این تعبیر یاد می کنند که: «اگر نگوییم بی نظیر، کم نظیر بود»

شهید بهشتی در سالهای پیش از انقلاب توانست با هوشمندی و ظرافت مدیریت تدوین کتابهای دینی آموزش و پرورش کشور را به دست بگیرد و بعد از آن در چنین جایگاهی با اضافه کردن امثال شهید باهنر به حلقه تألیف کتابهای درسی، راهی برای ترویج افکار دینی و انقلابی در گستره وسیع دانش آموزان سراسر کشور بیابد. سالها بعد دکتر چنگیز پهلوان در پژوهشی علمی به تحلیل محتوای کتابهای دینی مدارس ایران در سالهای پیش از انقلاب پرداخت و به این نتیجه رسید که حاصل آن محتوای فکری و دینی ترویج گفتمان تشکیل حکومت دینی بوده است. آیا این خدمت بنیادین و کار اساسی که بزرگانی چون شهید بهشتی و شهید باهنری سرو صدا، در عمق دستگاههای حاکمیتی رژیم شاهنشاهی انجام دادند

کم ارزش تراز ساختن يك كوكتل مولوتوف در خیابان یا چسباندن يك اعلامیه به دیوار بوده است؟

پیروزی انقلاب اسلامی حاصل مجموعه متنوعی از عوامل بود که زمینه را برای آگاهی عمومی و ایجاد انگیزه و تحریک عواطف مردم آماده ساخت. متأسفانه در بررسی روند پیروزی انقلاب اسلامی به برخی عوامل فرعی اما مهم کمتر توجه می شود و مثلاً کسی نمی گوید که مبلغان محبوب و اثرگذاری چون مرحوم حسینعلی راشد و مرحوم شیخ احمد کافی با ترویج علایق دینی و تقویت دلبستگیهای مذهبی زمینه گرایش مردم به گفتمان امام و پذیرش قیام دینی در مقابل رژیم پهلوی را فراهم کردند.

چنان که اگر کسی امروز فقط درخشش و موفقیت های تابناک حزب الله در مقابل رژیم صهیونیستی را ببیند، اما به ریشه ها و زمینه سازی های سالهای گذشته توجه نکند، نمی تواند به تحلیل دقیقی برسد.

اگر امروز حزب الله لبنان چنین اقتداری دارد، به خاطر آن است که امام موسی صدر با همراهانی چون شهید چمران، از چندین دهه پیش تفکر مقاومت را ترویج نمودند و زیرساختهای فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی آن را تحکیم کردند.

پنجاه سال قبل امام موسی صدر، در خاک لبنان نهالی کاشت که امروزه به درخت تناور حزب اله تبدیل شده است و میوه های شیرین پیروزی و افتخار می دهد.

جالب اینجاست که امام موسی صدر و شهید بهشتی هر دو رفیق دوران نوجوانی و هم مباحثه درس های حوزوی بوده اند. هر دو مورد اعتماد خاص مرحوم امام و هر دو شاگرد ویژه مرحوم علامه طباطبایی اند. هر دو از نخستین حوزویانی هستند که تحصیلات دانشگاهی داشتند و به زبان های خارجی مسلط بودند.

اشتراکات و شباهتهای این دو چهره برجسته و ممتاز حوزه علمیه قم که از نوابغ باهوش و خردمند جامعه دینی بودند، بسیار فراوان است و یکی از شباهت هایشان هم این که این روزها هر دو به غیرانقلابی بودن متهم می شوند!

نکته مهم دقیقا همین است که آنها به جای آن که فقط جلوی پای خودشان را ببینند و تنها به یکی دو سال فکر کنند، با هوشمندی و ذکاوت به آینده ای دورتر توجه داشتند و با آینده نگری و دوراندیشی برای ساختن جامعه ای انقلابی و مستحکم برنامه ریزی کردند.

کاری که شهید دکتر بهشتی برای انقلاب اسلامی کرد، این بود که پایه های فکری انقلاب را با پرورش نیروهای آگاه و فهیم محکم ساخت.

کتابهای او، تلاش های مختلف او، کارهای تأسیسی او، سخنرانی ها و گفتارهای او، و از همه مهمتر فعالیت تشکیلاتی و کادر سازی او سهم بزرگی را در پیروزی انقلاب ادا کرد.

سیاری از چهره های مشهور به مواضع انقلابی در دوران انقلاب نقش تهییج مردم و تحریک عواطف مخاطب را داشتند (که البته به جای خود لازم و حتما ضروری است) اما بسیاری از مخاطبان آنان به دلیل سست بودن مبانی و اندیشه هایشان از دست رفتند یا حتی جذب گروهکهای ضدانقلاب شدند.

اگر تقویت مبانی فکری انقلاب از سوی امثال شهید بهشتی نبود و بنیان های عمیق اعتقادی نیروهای انقلاب از سوی کسانی چون او ساخته نمی شد و ریشه پیدا نمی کرد، شاید ریزش ها و خسارت های دوران انقلاب بسیار بیشتر می شد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «من دخل فی هذا الدین بالرجال، أخرجہ منہ الرجال کما أدخلوه فیہ، و من دخل فیہ بالکتاب والسنة، زالت الجبال قبل أن یزول / کسی که این دین و مکتب را به خاطر این و آن

بپذیرد [بدون عمق و ریشه فکری صحیح] به خاطر این و آنی هم، دین و باور خود را رها خواهد کرد، اما اگر کسی بر اساس قرآن و سنت پیامبر و اهل بیت [یعنی آگاهی کامل و درک عمیق] به این مکتب گرایش یابد و بپذیرد، حتی اگر کوه ها از جای خود کنده شوند، او باورش را از دست نخواهد داد»

نقش شهید بهشتی در انقلاب اسلامی دقیقاً همین تبیین عمیق و تحکیم ریشه ها بود، زیرا می دانست اگر افراد با اصالت فکری و استحکام اعتقادی تربیت نشوند، انقلاب توان مقاومت و پایداری در مقابل تهدیدها را نخواهد داشت.

کسانی چون دکتر بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر، استاد محمدرضا حکیمی، علامه جوادی آملی، مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی...، با این که با برخی معیارهای ظاهرگرایانه ممکن است انقلابی به شمار نیایند، بیشترین خدمت را به تقویت پایه های انقلاب اسلامی کرده اند.

اکنون که چند دهه از پیروزی انقلاب اسلامی می گذرد، بهتر می توان دریافت که نقش کسانی چون شهید بهشتی برای شکل گیری و پیروزی انقلاب اسلامی چه بوده است.

کاری که این گروه از یاران امام کردند و امروزه بهتر می توان آن را درک کرد، گرچه شاید با معیارهای انقلابی به اندازه مبارزه مسلحانه کسانی چون شهید نواب صفوی سروصدا یا جلوه و بروز نداشت، اما در تحلیلی عمیق تر و چشم اندازی وسیع تر اگر نگوییم اساسی تر و مهمتر بوده، حداقل باید اعتراف کنیم که به همان اندازه در بیداری عمومی مردم و شکل گیری انقلاب اسلامی نقش و اثر داشته است.

پیشوای انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی، مرحوم امام خمینی در وصف شهید بهشتی گفته بودند که: «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم رفت» و با صراحت بر مظلومیت و غربت آن شهید سرافراز تأکید داشتند.

امروز می‌توان مظلومیت شهید دکتر بهشتی را بهتر درک کرد که با چنین سوابق درخشانی در مبارزه با رژیم طاغوت و چنین سهمی در تقویت و تحکیم انقلاب و همراهی با امام راحل، نقش پررنگ او در انقلاب از سوی بعضی کم‌دیده می‌شود و به چشم برخی نمی‌آید!

آزادی‌های اجتماعی از دیدگاه شهید بهشتی



محمدسعید احدیان

در مورد نگاه شهید بهشتی در مورد آزادی که می توان آن را نگاه اسلام در مورد آزادی نامید؛ چون ایشان تاکید دارد این نگاه اسلامی است؛ می شود آزادی از نظر ایشان را به آزادی فطری و توحیدی نامگذاری کرد. خود ایشان در مورد آزادی یک تقسیم بندی دارند و آزادی را در حوزه جهان بینی و در حوزه رفتاری توصیف می کنند. در حوزه جهان بینی نکته اولی که محل بحث است این است که آزادی فطری است و متناسب با خلقت انسان، آزادی در فطرت وجود دارد. ایشان چهار ویژگی برای انسان توصیف می کنند که خیلی مهم است. از این چهار ویژگی می توان آزادی را برداشت کرد. شهید بهشتی می گویند انسان چهار ویژگی دارد: یک، شدنی است مستمر؛ یعنی در حال حرکت و تغییر کردن و شدن است. پویایی است خود آگاه، انتخابگر و خودساز. عین عبارتشان این است: در جهان بینی اسلام، انسان شدنی است مستمر و پویایی است خود آگاه، انتخابگر و خودساز. ما بر این چهار عنوان تاکید داریم. در جهان بینی اسلام، انسان «شدن» است. همواره یک پویایی و تلاش است. بعد متناسب با این توضیح می گویند او بر اساس آگاهی هایی که در فطرتش زمینه دارد و در پرتو تجربه و عمل بارور می شود و قدرت گزینشی آزاد که به او داده شده است، جهت این پویایی سازنده را آزادانه و آگاهانه برمیگزیند و در جهتی که خود انتخاب و اختیار کرده است، رشد می کند، جلو می رود و ساخته می شود. ویژگی اساسی انسان همین خودسازی و محیط سازی آگاهانه و آزادانه او است. پس این نکته

مهم است که آزادی در نگاه شهید بهشتی یک آزادی فطری است و با انسان خلق می‌شود. در عین حال که این آزادی فطری است، توحیدی هم هست. این مبنای مهمی در نگاه شهید بهشتی است.

تعریف ایشان از آزادی این است: آزاد شدن از هر قید و بند درونی و برونی، فردی و محیطی برای در قید و بند خدا قرار گرفتن. شهید بهشتی آزادی را این طور توصیف می‌کنند که انسان باید بتواند هر وقت از هر قید و بند درونی و محیطی آزاد شود تا بتواند در قید اسارت خدا قرار گیرد. ایده آل آزادی از نظر شهید بهشتی این است. عین عبارت شهید بهشتی این است: محصول آزادی در اسلام، آزاد کردن اندیشه از همه قیود نیست بلکه رفتن در قید خداوند است. حالا با این نگاه شهید بهشتی تعریفی که از آزادی می‌کنند یک چیز متفاوت می‌شود. با این نگاه هر نوع مانعی بر این اتفاق صورت گیرد مانع آزادی است. مثلاً فقر، مثلاً ناآگاهی مانع آزادی انسان است چون فقر ناآگاهی و خرافات مانع می‌شود از اینکه انسان از همه قیود رها شود و به اسارت الاهی درآید.

در این نگاه، مرحله بعد توصیفات شهید بهشتی از جهان بینی اسلام در مورد آزادی است. اول اینکه انسان از همه قوانین طبیعت آزاد می‌شود البته نه آزادی مطلق بلکه آزادی نسبی؛ یعنی انسان این تفاوت مهم را با بقیه موجودات دارد که می‌تواند اسیر قوانین طبیعت نباشد و مثلاً از قانون جاذبه بگذرد. این مرحله اول است. در مرحله بعد که تفاوت نگاه ایشان با مارکسیست‌ها معلوم می‌شود این است که می‌گویند علاوه بر اینکه انسان اسیر قوانین طبیعت نیست بلکه اسیر قوانین اجتماعی هم نیست و از جبر اجتماعی و جبر تاریخی که مبنای نظریه مارکسیست است آزاد است. قوانین اجتماعی وجود دارند و اثرگذار هستند ولی اینطور نیست که به نحو مطلق انسان اسیر آنها باشد. حالا در عین اینکه انسان از قوانین طبیعی و اجتماعی آزاد است ولی به هر حال محیط بر انسان تاثیرگذار است. نه تاثیرگذاری جبری ولی تاثیرگذار است. در کجا تاثیرگذار است؟ در همان خودسازی و آگاهی و انتخاب و شدن انسان. در آن چهار ویژگی، محیط تاثیرگذار است. حالا که

محیط برانسان تاثیرگذار است پس محیط موضوعیت پیدا می‌کند و باید با هر مانع بیرونی که از این آزادی جلوگیری می‌کند مبارزه کرد و محدودیت‌های آزادی همین جا پدید می‌آید. اینجا تفاوت نگاه ایشان با لیبرالیسم پیدا می‌شود. من عبارت ایشان را بخوانم: بیان قرآن در این زمینه این است که می‌گوید هیچ انسانی محکوم هیچ جبر اجتماعی نیست ولی کیفیت روابط و مناسبات اجتماعی بر انتخاب آگاهانه انسان اثر می‌گذارد ولی نه در حد جبر بلکه در این حد که انتخاب او را آسان تر کنند یا دشوارتر؛ رفتن او را به این سو و آن سو آسان تر کنند یا دشوارتر. بنابراین نقش محیط اجتماعی روی انتخاب انسان در حد جبر نیست بلکه در حد سخت تر شدن یا آسان شدن است. این نقطه آنقدر مهم و ظریف است که ما باید در فلسفه تاریخمان بر این محور گسترده بحث کنیم. بر این اساس انسان به صورت یک کل همیشه سازنده تاریخ است. درست است که محیط بر او تاثیر می‌گذارد ولی خودش تاریخ را می‌سازد. هر چند کمابیش ساخته شده محیط اجتماعی هم هست؛ یعنی هم متاثر از محیط اجتماعی است و هم آن را می‌سازد؛ یعنی رابطه تاثیر و تاثر دارند. این اثرپذیری انسان در برابر عوامل اجتماعی در حدی است که به آن شکل خاص می‌دهد، شکل دادنی که راه انتخاب آزاد را هرگز بر روی او نمی‌بندد. پس بیان اسلام این است ای انسان توازن نظر اجتماعی از حاکمیت هر گونه جبر اجتماعی آزادی ولی ایا همه محیط‌ها برای شکوفایی انسان یکسان هستند؟ نه، محیط‌هایی هستند که رشد خیرخواهی و خداخواهی انسان را آسان تر می‌کنند. میدان‌هایی هستند که بعد شیطان پرستی، خود پرستی و تباهی‌گرایی انسان را آسان تر می‌کند. اینجا اسلام انگشت می‌گذارد که باید محیط اجتماعی اصلاح بشود. اسلام نسبت به صلاح و فساد محیط اجتماعی بی تفاوت نیست. اینجا است که اسلام و لیبرالیسم جدا می‌شوند.

حالا مبتنی بر اینها محدودیت‌ها و موانع آزادی روشن می‌شود. ایشان دو محدودیت را در حوزه آزادی توصیف می‌کنند. ابتدا محدودیت ضربه زدن و محدود کردن آزادی دیگران

و دوم، فساد و غیره. ایشان می‌گویند محدودیت های قانونی که در نظام اسلام وجود دارند دوریشه دارند: یک، آزادی یک فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران ضربه نزند، دو، آزادی هایی که محیط را فاسد می‌کند و زمینه برای فساد در جامعه را آماده می‌کند. این آزادی ها هم در نظام اسلامی گرفته می‌شود یعنی به افراد اجازه داده نمی‌شود به میل و هوا و هوس خودشان زندگی کنند و به خیابان بیایند و یک ترانه چندش آور و فاسد کننده ای که انسان ها را به سوی ابتدال تحریک می‌کند بخوانند. بگویند ما این ترانه را در خیابان می‌گذاریم و می‌خواهیم گوش کنیم.

ایشان در حوزه رفتاری فقر را یک محور جدی می‌دانند که باید با آن مبارزه شود. فقر باعث می‌شود انسان برده اقتصادی دیگران شود. ناآگاهی را مفصل توضیح می‌دهند که مانعی بر سر آزادی انسان است که باید با آن مقابله شود.

در حوزه آزادی بیان و عقیده، ایشان این را جزء خلقت و فطرت انسان می‌دانند و معتقدند آزادی عقیده قابل دسترسی نیست. انسان در عرصه عقیده آزاد است و اصلا نمی‌شود چیزی را به او تحمیل کرد. در آزادی بیان و تبلیغ توضیح ایشان این است: از نظر آزادی بیان و تبلیغ مبانی اسلامی ما اینطور می‌گوید نشر یک طرفه عقاید و افکار ضد اسلامی در جامعه اسلامی ممنوع است و از انتشار کتب ضلال و نشریات گمراه کننده جلوگیری می‌شود مگر آنکه با نشریات دیگر همراه باشد که به خواننده در تجزیه و تحلیل این افکار ضد اسلامی کمک کنند. این موضع جمهوری اسلامی است. آن چیزی هم که قانون اساسی گفته است که حدود اینها را قانون مشخص می‌کند از دیدگاه ما قانون طبق موازین اسلامی تعریف می‌شود.

خلاصه اینکه ایشان می‌گویند آزادی بیان و تبلیغ نباید محیطی درست کند که انتخاب درست انسان را سخت کند. نباید مانع آن شود بلکه باید افراد در محیطی آزاد آنها تبلیغ کنند در حالی که بقیه هم در کنار آنها بیان و تبلیغ داشته باشند و انسان ها بتوانند

آزادانه حرف دو طرف را بفهمند و تصمیم‌گیری کنند. پس در اثر آزادی بیان باید انتخاب آگاهانه دچار خدشه نشود بلکه موجب تقویت آن شود. این دیدگاه خیلی متفاوت است با مباحثی که امروز درباره آزادی بیان مطرح می‌شود و حتی با مدلی که داریم در جمهوری اسلامی اجرا می‌کنیم هم متفاوت است. ما خیلی سهل‌گیرانه ترداریم بیان برخورد می‌کنیم. ما خیلی داریم سهل‌گیرانه تر رفتار می‌کنیم که علمیات انجام شود. اگر بخواهیم مبنای شهید بهشتی را بپذیریم باید سخت‌گیرانه تر عمل کنیم.

بنابراین در نگاه شهید بهشتی مبنای آزادی اسلام است. در نگاه اسلامی هم مبنای توحید است. در نگاه توحیدی ما انسان‌ها خلق نشدند که فقط زندگی کنند، خلق شدند که به سعادت برسند. خلق شدند که به حضرت حق برسند. چون هدف از خلقت عبودیت است هر چه به این هدف کمک کند مبنای آزادی است و هدف اقدام می‌شود و هر چه مانع آن شود مانع آزادی است. اگر انسان‌ها می‌خواهند برای فرد خودشان اقدامی انجام دهند آزاد هستند. اگر رفتارشان به گونه‌ای است که مانع سعادت دیگران می‌شود و کار را برای آنها سخت می‌کند باید مانع آنها شد. جالب‌ترین نکته در نگاه شهید بهشتی حتی ما نسبت به عقیده فردی بی تفاوت نیستیم. ایشان تصریح می‌کند کار ما محدودیت نیست بلکه تربیت است. یعنی اگر کسی خواست خدا را در نظر بگیرد اینطور نیست بگوییم به ما ارتباطی ندارد بلکه باید او را تربیت کنیم. مثلاً اگر کسی خواست در خانه خودش مشروب بخورد از نظر ما مانعی ندارد و می‌تواند آزادی خودش را داشته باشد. این حدودی هم که برای گناهان زده می‌شود از این جهت است که اگر شما دقت کنید می‌بینید احکام آنها به گونه‌ای است که طرف باید آن گناه را علنی انجام داده باشد مثلاً باید چهار شاهد بیاورند که زنا اتفاق افتاده است. وجود چهار شاهد یعنی طرف عامدانه آن عمل را علنی انجام داده است و حتی اتفاقی نبوده است. حتی اگر علنی نباشد نگاه تربیتی دخیل می‌شود و همه باید برای سعادت بقیه بشر تلاش کنند.

آزادی بیان و تبلیغ

عرض شد در مورد آزادی بیان و تبلیغ، ما خیلی سهل گیرانه رفتار می‌کنیم. خیلی رسانه‌ها دارند در قالب آزادی بیان مطالبی را مطرح می‌کنند به گونه‌ای که با مبانی دینی ما زاویه دارد، حرف‌هایشان دگراندیشانه است ولی این فضای دو طرفه در آن وجود ندارد. که طبق مبانی شهید بهشتی نباید چنین باشد من شخصاً فکر می‌کنم پیاده سازی تفکر شهید بهشتی با این مدل قابل است. البته می‌شود یک قرائت دیگر داشت و گفت در یک نگاه محیط رسانه‌ای که یک رسانه می‌تواند مطالبی را مطرح کند و رسانه دیگری در مقابل آن عملیات کند، به خروجی نگاهی که شهید بهشتی دارند نزدیک تر می‌شویم. یعنی لازم نیست در یک محتوای تولیدی مباحث دو طرفه باشد بلکه در یک محیط رسانه‌ای این فضای دو طرفه وجود داشته باشد کافی است. در عین حال در حوزه‌هایی که بحث رسانه به مفهوم عرفی نیست مثل حوزه‌هایی مثل کتاب و سینما سیاست ما سهل گیرانه است و کتاب‌هایی تولید می‌شود که شاید در مقابل آن کتاب دیگری وجود نداشته باشد که پاسخگویی کتاب اول باشد. اینجا اگر با نگاه شهید بهشتی نگاه کنیم داریم سهل گیرانه عمل می‌کنیم و آزادی بیانی که مطرح می‌کنیم سهل گیرانه تر از آن چیزی است که شهید بهشتی مطرح می‌کند. البته در این زمینه ممکن است دیگر افراد نظرات دیگری داشته باشند ما اینجا نظرات این اسلام شناس را ارائه می‌کنم.

تضارب آرا

محیط گفت و گویی و تضارب آرا یک آرمان مهم جمهوری اسلامی و ایدئولوگ های آن از جمله شهید بهشتی است. در یک محیط تضارب آرا حرف حق دیده می شود، شنیده می شود، اثبات می شود. من اگر درباره آزادی اجتماعی صحبت کنم ولی یک مخالف حجاب اجباری اینجا حاضر نباشد بحث من یک طرفه می شود. باید یک مخالف حجاب اجباری به اینجا بیاید و با هم مباحثه کنیم آنجا می توانیم نگاه کنیم استدلال ما چیست و به مخاطب اثبات کنیم که این نگاه ما چه مبانی دقیق دینی و اجتماعی دارد. پس تضارب آرا برای جامعه ای که می خواهد رشد کند و رشد اندیشه ای داشته باشد یک ضرورت است. تضارب آرا موجب می شود آگاهی تقویت شود، آگاهی رشد کند، انتخاب رشد کند.

آنچه الآن دارد در کشور اتفاق می افتد با آن فضا فاصله زیادی دارد. در کشور ما فضای ازاداندیشی وجود ندارد. در مشهد ما تقریباً مناظره ای برگزار نمی شود و در دانشگاه ها هیچ برنامه جدی در این زمینه برگزار نمی شود. پس ماهیت این مسئله محل سوال است. در صدا و سیما هم فضای مناظره ای و اندیشه ای کم دارد. رسانه های ما فضای تضارب آرا کم دارد و این فضا مغفول مانده است. مناظراتی هم که داریم محل بحث است و عموماً سیاسی است با این هدف که با تکنیک های مناظره طرف را محکوم کنیم. نظام ما متأسفانه در این عرصه نه تنها پیشرفت نکرده بلکه پسرفت هم کرده است. وقتی شما به مناظره شهید بهشتی در ابتدای انقلاب نگاه می کنید در آن مناظرات دو قطب مختلف حضور داشتند ولی نوع ادبیات طرفین چقدر عالمانه و قوی است. این مسئله جدی است که ما داریم. بله، وقتی شما ادبی تربیت نکردید که بتواند در این مناظرات شرکت کند الزاماً موقتا مجبور می شود شرایط بیان عقاید را ببندید ولی ما بیش از چهل سال را گذرانیدیم. تا زمانی که اجازه ندهیم این فضا باز شود و طرفین در مقابل هم قرار گیرند خودمان رشد نمی کنیم.

الان چند نفر می‌توانند در دانشگاه با یک مخالف حجاب اجباری مباحثه کنند؟ وقتی نمی‌توانیم مباحثه کنیم از تولید شبهات جلوگیری نکردیم. این چیزی که در فضای رسمی جلوی ما را بستیم نتیجه اش این شده است که طرفداران خود ما هم پاسخی ندارند بدهند یعنی بلد نیستند طرف را قانع کنند. ما باید یاد بگیریم. شهید مطهری در مجله زن روز سلسله مقاله نوشت و کتاب نظام حقوق زن در اسلام از آن درآمد. متأسفانه همچنان بخواهید در باب نگاه اسلام به زن صحبت کنید همچنان باید همان کتاب را معرفی کنید یعنی این همه سال گذشته کتاب قوی تر از آن تولید نکردیم که جواب سوالات امروز را بدهد. بله، در اوایل انقلاب اینها را مطالعه می‌کردند و مباحثه می‌کنند. پس ما باید بتوانیم فضای ازاد و تضارب ارا را ایجاد کنیم والا شبهات در خانه ها و ذهن ها باقی نمی‌ماند. قطعاً این نگاه است که ما را راه می‌اندازد.

نسبت حدود شرعی و آزادی

ما یک حدود شرعی داریم، یک تاثیرگذاری اجتماعی داریم. به طور طبیعی حدود شرعی باید رعایت شود. در عین حال شرایط عرفی و اجتماعی ما اجازه نمی‌دهد تمام این حدود را با اجبار رعایت کنیم. مثلاً در مورد حضور زنان در ورزشگاه‌ها، بعضی مراجع معتقد هستند این اشکال دارد ولی برخی چنین اعتقادی ندارند. آیا این را باید الزام اجتماعی کنیم. اینجا پای تاثیرات اجتماعی وسط می‌آید. ما باید با آن چیزی که مانع سعادت می‌شود و تاثیرگذاری جدی می‌کند برخورد کنیم. مثلاً بای حجابی مراتبی دارد. یک خانم عفیفی است که مویش بیرون است. عرف اجتماعی امروز او را عفیف می‌داند. این خلاف حدود شرعی است ولی تاثیر اجتماعی بر بقیه مردم ندارد، تاثیر عملی عرفی بر سعادت من ندارد؛ ولی یک خانمی بدحجاب است و ارایش دارد. خب این خیلی با مثال قبل فاصله دارد ولی باز هم تاثیری بر سعادت دیگری ندارد. در عین حال با توجه به فضای شهر تهران فاز سومی وجود دارد و افرادی

با رفتار هنجارشکنانه بیرون می‌ایند و تاثیرگذاری مستقیم دارند. ما باید آن چیزی که تاثیر اجتماعی جدی دارد مانع شویم؛ چون با سعادت بقیه در ارتباط است. در سایر مراحل باید سراغ امر به معروف و نهی از منکر زبانی برویم و حکومت نمی‌تواند ورود کند. در مثال ورزشگاه هم می‌توان اینطور پاسخ داد که خانمی که به ورزشگاه می‌رود خودش لطمه می‌خورد و تاثیری بر سعادت من ندارد. پس الزام قانونی کردن اینکه زنان به ورزشگاه نروند مبنا ندارد. پس مرز، تاثیرگذاری اجتماعی است. مثلاً ده سال پیش یک موسیقی تاثیرگذاری اجتماعی داشته است و با آن برخورد می‌شد ولی امروز تاثیرگذاری منفی ندارد و با آن برخورد نمی‌شود. خلاصه آنکه ما معتقدیم در حوزه آزادی‌های اجتماعی نه ولنگاری فرهنگی درست است که آزادی مردم برای سعادت لطمه بخورد و نه ورود حکومت به خطاهای فردی که تاثیر اجتماعی ندارد. در حالت اول وظیفه حکومت با روش‌های عقلانی تلاش برای محیط‌سازی مناسب است و در حالت دوم به تعبیر شهید بهشتی تربیت افراد به وسیله مردم.

